اگست ۱۹۶۵ء

شمارۂ مسلسل ۱۶۴

اورینٹل کالج میگزین

اگست ۱۹۶۵ء

جلد ۴۱، شمارہ ۴   شمارۂ مسلسل ١٦٢

مدیر

دکتر محمد باقر

باہتمام مسٹر احمد الدین، بی۔ اے ، لائبریرین، یونیورسٹی اورینٹل کالج، لاہور پرنٹر و پبلشر اورینٹل کالج مگزین، پنجابی ادبی اکیڈیمی پریس، لاہور میں طبع ہوکر اورینٹل کالج، لاہور سے شایع ہوا۔

سالانہ چندہ : آٹھ روپے

حفظ عالمیان از عقاید معتزلان مقصود بود که در مشرب اعتزال افعال عباد را مخلوق عباد می پندارند و جزای آن راحق حقیقی بندگان می شمارند ازکثرت شیوع همچو عقاید استعمال این الفاظ توهم از مذهب ایشان می داد بنا بران نظر بر مصلحت وقت علمای دین علی الاطلاق بعمل آوردند و الا در اصول عقاید [ص ۱۲۵] صحیح که افعال بندگان مخلوق خالق اکبر اند وعباد را دران حقی حقیقی و استحقاق تحقیقی بر پروردگار کار ساز حاصل نی الا باقتضای فضل و عنایت وی و حسب وعده صریح که قرآن مجید و حدیث صحیح بران ناطق اندرین حال بوساطت آن حقوق صالحان وکاملان استدعا بجناب کبریا نوعی محترز و قسمی محظور نخواهد بود بل که نتایج سرعت وقبول بران رو خواهد نمود علاوه بر این حضرات عارفان و صاحبدلان بامعانی اولی الابصار باطنی از روی معاملات غیبی و مشاهدت لاریبی حجب قوی ارشاد نمایند که هر یکی از اشرف و افضل بنی نوع انسانی را باعتماد منزلت و صورت استکمال وی اسمی از اسمای جناب باری بعین و تقرر می یابد که تهذیب و تقریب وی در عالم ارواح و برزخ می نماید چنان که هر کسی از اولیای راسخ اتباع ولایت مخصوص یکی از انبیای نامدار و عروج بر منازل پایدار ـ وی تحت مشکات جناب افضل کاینات شعار دارد پس سوال بحق کاملی در حقیقت اشارت بآن نام نامی و اسم گرامی باشد که در هیچ شرعی و هیچ عرفی و هیچ مذهبی و هیچ مشربی و التجای و ندای و صدری بآن امتناع ندارد عالمان منزلت نیز این تجویز شمارند الا تصور و التفات مختص وقت ضرورت مشروط دارند ـ

منزل صد و نهم در توضیح ثانی در باب حضرات انبیای کرام علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام دوام زنده اند

خصوص جناب فیضمآب رسول مقبول صاحب لوای محمود که از
خیل انبیا گرامی تر بود اطلاق ممات بر ذات قدسی وی خالی از
ترک آداب نباشد زایران بارگاه نبوت را واجب آمد که زیارت کردن
نبی پاک بر زبان آرند و حیات انبیا مانند حیات جسمانی دنیاوی
باشد زیرا که در حدیث آمده که جناب رسالت مآب اکثر بر
قبور انبیا گذر کرد - حضرات ایشان را در حالت نماز سجود درون
قبور یافت و رب قدیر حرام ساخت بر زمین که اجساد انبیا را ضایع
گرداند آنحضرت بحضار در دولت جواب سلام و تحیت بذات خاص
ادا می نماید و چندین فرشتگان از جانب حضرت حق ماموروند بر این
که از روی سیاحی عالم اعمال صالح بندگان خاص بحضرت وی
می رسانند و اخبار از خیر و سر عالمیان میسازند و از روی ایثار
فیضان نبوت و ایراد انواع نعمت هر یکی از اهالی امت بقدر وسعت
از درون قبر شریف وی منتفع و حجابات ارضی و سماوی و طبقات
[ص ۱۷۶] جنت و منازل تفریح و راحت از روی پاک وی مرتفع و چنان
حیات حقیقی کامل تر بود از حیات متعارف دنیا و آن که در
حدیث وارد که انبیا را بعد چهل روز در قبر نمیگذارند
و خود آن حضرت را روز چهارم آنجا ندارند - بر این تقدیر هم
انکار از جناب این حضرات لازم نمی آید - نی انقطاع که تعلقات
دوامی از مواضع قبور بل ترددی در استمرار جناب استقرار استقامت
در قبر واقع الا تعلق استمراری غیر منقطع با وصف قبول نقل و
حرکت نیز بامقابر بهر حال متحقق و دلایل که ظاهر و باهر
بر آن قایم و آثار عجیب و نتایج عالی شاهد و حضور در حضرت پروردگار
افضل از اقامت در قبور و چون حضرت اولیا قدم بر قدم
انبیا و متقبس فیض و نعمت از انوار نبوت اند ایشان را حیات بعد ممات

علی تفاوت درجات و تصرفات مقدر و میسر ماند بابقای تعلق دایمی بغیر انقطاعی از اماکن و مساکن دنیاوی و اهل هدایت و ارشاد و ارباب محبت و اعتقاد ودر بعضی تصاویر بعضی اولیا حضرت رب قدیر بر مناصب بعد ممات مانند ایام حیات ترق پذیر شوند و استفادت و استفاضت و استعانت بر وفق آن صورت گیرد۔ باقیماند حالات عام خلایق از صالحان و طالحان که درین محل باید تصورید که اعاده ارواح در اجسام خاکی بعد از وفات بر نهج لایق تسلیم مرجمیع اموات را در برزخ و بقای شعور جواب سلام واقفان و نیز وقوف از حال زایران و تمتع از ثوابی که پسماندگان میت از اطعام و اشراب محتاجان و اعطای نقود و اجامس نایسان و ایجاد اوقاف راحت رسان و ذبایح مقصود تقرب الی الحق وا یصال اجرآن بر مردگان مخصوص زمانی و مخصص مکانی و تلاوت فرقان و نوافل عبادات شواغل ریاضات و اقسام خیر و برکات و اصناف بر و حسنات بر توقع فضل وعنایات آن خالق کاینات بر روح وی عاید گردانند یا که اغیار وفا شعار بطرز متعارف بر وی اهدا سازند و تضرر از عقوبات مکافات قبایح اعمال وقوف احساس و ادراک و سماع حسب حال تا نفخ صور ثابت۔

منزل دهم بعد صدم در قبول نذر خالص بحضور قادر بی نیاز و نذر بشرایط ایصال ثواب آن بر روح پرفتوح یکی از حضرات بابرکات انبیا و اولیا بقضای حاجات دنیا خواه نذر مذکور مقبول بعبادات و ریاضات جسمانی [ص ۱۷۷] یا ماکولات و مشروبات انسانی و مایحتاج سوای آن باشد و نیاز و فواتح بر نام آن حضرات بطرز۔

*مدد اولیاء الله چنانکه در حیات میباشد، همچنان بعد ممات می باشد بلکه افزون تر ازان۔

تبرع و تبرک و زیارات و ایثار آخر نقدی یا طعامی یا جسمی یا رسمی برسایر اموات از جانب احیا بطریق احسن وبصداقت بی ریای عالم نمای

نذریکه در برآمد حاجات دنیاوی ذاتی یا صفاتی خالصاً برای حضرات حق قرار دهد خواه آن نذر از عبادات و ریاضات جسمانی یا ماکولات و مشروبات انسانی یا ما یحتاج دنیاوی سوای آن باشد بر ناذر واجب که وقت مقرری ادا نماید در صورتی که عبادتی و ریاضتی برخود لازم گردانیده از حضور دل بآن پردازد اگر جز آن برگزیده آنرا فراهم آرد و بصدق ارادت دربارگاه پروردگار کار بر آر التماس نماید ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم و قسمت آن تمام و کمال بر فقرای متعدد صالح و محتاج از لوازم شمارد بر ذات ناذر و اهل و عیال وی کسان وی مقدور بصرف شی منذور جایز نی الا در حالیکه قدری زاید از مقرری فراهم آرد قدر مزید بر احباب و اقارب صرف سازد هرگاه نذری چنان بر خود تسلیم گرداند که بشرط اصلاح و انجاح مقاصد خاطر مقداری از نقود خواه اجناس یا طعامی یا شرابی براه خدا بر اهل استحقاق بذل و ایثار سازم و نیاز ارواح مقدس بعضی از حضرات انبیا و اولیای کبار گردانم ـ برین توقع که حضرت رب قدیر ایراد چنان مثوبات بر این حضرات مستحسن و مقبول می دارد و کاروبار عالمیان از طفیل و تصدق ایشان بعجلت می بر آرد ـ آنان از مقربان بارگاه احدیث و محرمان راز صمدیت اند ـ لازم که مواعید را هنگام معهود حاضر و موجود گرداند تا بر طریق مذکور انقسام پذیرد ـ علاوه ازین دو صورت منذوره هر طعامی که منسوب بر نیاز عارفان و کاملان یا مقصود بر ایصال اجر و ثواب اطعام عام بر ایشان یا ضیافت عابدان و زاهدان پزند

خوردن آن بر اقسام مردم از غنی و فقیر جایز و در
اهدای آن بر اشخاص غیر حاضر هم از نزدیک و دور تردد
نباشد چنانکه در تقاریب اکثر ارباب اعتقاد شعار دارند و در مجالس
اعراس و فواتح باتقرر یوم یا تاریخ انتقال اصحاب اعراس و فواتح
ازین و از عمل بدار ثواب درکار آرند ـ برچنان طعام نیز اگر ربنا تقبل منا
خوانند اولی [ص ۱۷۸] و الا تعلق طبع مالک طعام در ایراد اجهر
آن بر صاحب نیاز کفایت ساز ـ همچنانست انقسام و احضار نقدی
یا طعامی یا لباسی یا پوشاکی وقت زیارات بر آستانجات و این
حضرات با برکات بطرز توزع* و تبرک و تقرب و توقع اخروی
مانند چیزی که پیشگاه یکی از کاملان وقت حاضرین دنیا حاضر آرند
و در تملیک و تصرف وی سپارند و بدل آن بهتر ازان در آخرت
از ذات وی در خیال دارند اگر زایر تخصیص یومی و طعامی برای
نیاز و اهدای این تحایف قرار داد باکی ندار الا چنان اعتقاد ندارد
که در ایام دگر طعام دگر مقصود وی مفقود ماند هر چند که
فضایل بعضی از ایام و شهور هریک سال مذکور و خصوصیت
بعضی از اقسام طعام برای نیاز بعض بزرگان بصحت مشهور باشد ـ
طالب صادق را باید که آداب و طریق نذر و نیاز و زیارات قبور
باتباع واقتدای ارباب عرفان ازکتاب شارع دریابد شریعت و طریقت
متفاوت نباشد بل‌که درحقیقت متحد همان شریعت در استعمال
اصحاب معانی طریقت فروغی تازه و رنگی بدیع پذیرفت که سالکان
راه را بر منازل رفیع در معرفت می رساند و بخوبی داند که
چنان که سوء اعتقاد بحضرت اولیا منجر بفساد عاقبت می سازد
زیادت عقیدت نیز در بعض تصویر بعضی از جاهلان را نوبت بشرک
خفی و جلی و حلی می رساند تا زمانیکه منزلتی از شعور و فهم

توزع ـ بروزن تصرف پراگندگی و پریشانی ـ از منتخب و کشف و کنز ـ

و علوم و اعمال بهم برساند بر اقوال و افعال بعض اهل دلان بی باک اصدار سازد هریک آدمی را می رسد که ثواب اعمال بدنی و مالی از طرف خود بر اموات عاید سازد تاکه اوشان بدان نفع یاب شدند از تخفیف عذابی و عتابی که دارند خواه تفریح و راحت دگر طریق احسن برای رسانیدگی همچو اجر حیاتست اگر طعامی پخت برای اطعام فقرا و محتاجان یا نقود وجنس آماده کرد از بهر ایشان یا تلاوت قرآن شریف ساخت ویا بر نوافل پرداخت - پس بصدق نیت بی ریای عالم نمای بدرگاه خدای بی همتای بالفاظ ربنا تقبل منا التجا آرد ودست بدعا بر دارد که یا پروردگار غفار این ایثار و بذل که در راه تو بعمل آوردم بفضل خاص و کرم عام خود باقارب و احباب مذکر الاسماء ثواب آن در عالم برزخ عاید گردان - هر قدر که خود ازان در صورت بودن از اجناس ماکول و مشروب تصرف کرد از خورش ذات یا متعلقین یا متوسلان [ص ۱۷۹] یا هدایای جانب اعیان یا اجرت طعام پزان از حساب ثواب برون خواهد شد - طرز مطبوع ومشروع آن باشد که هر طعامی بهر مصرفی که پخت در همان صرف آرد از ضیافت احباب و قبایل و بذل درویشان و اهدای اهل دول هر چیزیکه بر مردگان بذل کرده می شود بر نهج عرف و رسم بذل جمیع آن ثواب قادر کریم بر امان ایثار می پذیرد همچنان حال ریاضت جسمانی -

منزل یکصد و یازدهم در ذکر خیر حضرات چشت بر طریق تسلسل از حضرت علی مرتضی قوة بازوی مصطفی تا جناب ولایت مآب فخرالعصر والزمان حضرت مولانا شاه محمد سلیمان بطرز مختصر باسناد اکتساب فیوضات از حضرات دیگر بیت :

وارهد ازهر بلا و گردد از اهل بهشت
هر که او را صدق خواند شجره پیران حسنت

خیرالتابعین فروغ قالب عنصری حضرت ابی سعید (۱) خواجه حسن بن ابی الحسن بصری شیخ امت و امام ملت بود از حضرت علی مرتضی فیض باطن اندوخت و شیر حضرت ام سلمی رضاعت یافت و (۲) قطب عالم شیخ اعظم حضرت خواجه ابوالفضل عبدالواحد بصری بن زید، وی نعمت از دو جانب دارد یکی از حضرت خواجه ابی سعید حسن بن ابی الحسن بصری ممدوح یکی از قطب هدایت و ارشاد حضرت خواجه ابوالمجد کمیل بن زیاد فیض کمیلی یابو یعقوب سوسی ایثار کرد که در وقت حضرت سلطان المشائخ عاید در این خاندان گردید چنانکه در خانواده اول تصریح پذیرفت و (۳) قطب ولایت حضرت خواجه ابوالفیض جمال‌الحق والدین فضیل بن عیاض مکی، وی علاوه از حضرت خواجه عبدالواحد بن زید شیخ خود از حضرت شیخ منصور ابن معمر سلمی کوفی اجازت دارد که وی از ابی بکر محمد بن مسلم بن شهاب الزهری وی از محمد بن جبیر وی از پدر خود جبیر بن مطعم القرشی خلافت یافت و جبیر بن مطعم القرشی از اصحاب جناب رسول مقبول الا در طریقت فیض صحبت یاب بدل و تصدیق ابوبکر صدیق حاصل دارد، چنانکه حضرت ابی عبدالله جل شانه سلمان پارسی باوجود شرف صحبت جناب افتخار عالمیان از حضرت صدیق مجاز باشد و فیض وی بر حضرت امام قاسم ابن محمد ابن صدیق اکبر و ابوحلیم حبیب ابن سالم راعی متعدی گردید و از امام قاسم بر حضرت امام جعفر صادق ابن حضرت امام باقر علیهما السلام رسید و نیز شیخ

منصور ممدوح سوای از ابی‌بکر محمد از شیخ ابی عمران
[ص ۱۸۰] موسی بن زید راعی صاحب ارشاد که وی از حضرت
بحرالاسرار یعنی خواجه اویس قرنی بهره اندوز وی کسی باشد که
فضایل و مناقب بی حصر دارد ـ باوجودیکه در عهد نبوت مهد آن
حضرت صلی‌الله جل شانه علیه و سلم بود الا بچشم ظاهری بر
بجمال جهان آرای محمدی نرسیده اکتساب فیض باطنی فرمود ـ حضرت
عمر و حضرت علی برای رسانیدن خرقه جناب رسول و سلام سید
انام و دعا خیر و برکت در حق اسپ پیش گه وی مامور شدند
و خود وی در خلافت حضرت صاحب ولایت نبوی هنگام عزیمت
امیر معنوی برای جنگ امیر شام حاضر شد و همدران محاربات
از دست بغاوت پیشگان شربت شهادت چشید ـ فیض اویسی در عالم
از طفیل حضرت وی شایع و سر شیخ منصور ممدوح علاوه از ابی‌بکر
محمد و شیخ ابی عمران موسی از ابی مریم یعنی صاحب علی مرتضی
نعمات گرفت و حضرت شیخ فضیل بن عیاض از حضرت امام باقر
والد امام جعفر فراوان برکات و استفاضت پذیرفت (م) و سلطان
تارکان حضرت ابو اسحاق ابراهیم بن ادهم قلندر بلخی ، وی بعد
از خیر آباد خلافت ظاهری علاوه نعمات مرشد خود از روی
مصاحبت خضر علیه السلام و حضرت امام علیهماالسلام و ابوالقاسم
بغدادی و امام اعظم کوفی فیض و موهبت برداشت و از شیخ
ابی عمران موسی ممدوح و از شیخ ابا عتاب منصور بن معتمر السلمی
موصوف صاحب نعمت و نیز از شیخ معمر جبلی یکی از اصحاب
رسول مقبول که مابین اردبیل و جیلان آرامگاه دارد بعضی وی
را در تابعین تصوریده اند ـ حسب تصریح مراتب مرقوم بالا این
جمیع فضایل مرتضوی صاحب خلافت معنوی بوسایل هر چار

خلفای وی و مناقب صدیقی و مناسب اویسی و فیضان جبلی و نعمات خضری و برکات سرعی و تصرفات امامی در حضرات چشت استجماع دارد - (۵) حضرت خواجه سدید الدین حذیفت المرعشی ابن قتاده الا نطاکی (۶) و حضرت خواجه امین الحق والدین هبیرة البصری (۷) و حضرت خواجه کریم الدین علوی دینوری و (۸) حضرت خواجه سریف الدین ابو اسحاق شامی بزیل منزل چشت و سر سلاسل این حضرات اهل بهشت و (۹) قدوة الابرار عمدة الاخبار صاحب منزلت وکمال حضرت خواجه قدوه‌الدین ابو احمد ابدال (همین است پیر مرشد ابو سکور سالمی سرسی) وی فرزند اسعد سلطان قرساف امیر ابن الامیر و شریف ابن الشریف ولایت چشت بود - نسب وی بحضرت [ص ۱۸۱] امام ابو محمد حسن بن علی مرتضی میرسد از حضرات با برکات پیران طریقت ما اول وی منصب ابدالی گزید از انوقت تصرف این منصب در جمیع حضرات منضم باشد وی آخیر حال قطب ابدال گردید - بعضی گمان دارند که در حضرت وی در هند آرامگاه دارد بعضی در ذخایر خود می نگارند که در معیت لشکر محمود غزنوی وارد این دیار بوده بعد فتح و ظفر و نصب اعلام اسلام معاود چشت شد الا صحیح چنان می نماید که خواجه ابو محمد فرزند ارجمند ایشان در عمر هفتاد سالگی حسب اشارة غیب با معسکر فیروزی محمودی درین نواحی تشریف آورد - فتوحات غزنوی از برکات قدوم حضرت وی بود - از عالم امر وی را مامور گردانیدند بدین که اقلیم هند حق ولایت حضرات چشت خواهد بود - باعانت و امداد سلاطین باید رفت - لا جرم قبول سفر دور و دراز کرده قرین فتح و ظفر معاودت فرمای چشت گشت بار ثانی که پادشاه عازم هند شد باز این دولت آرزو

کرد الا پذیرا نفرمود تاهم پاس خاطر شاه غازی ملحوظ ساخت و خواجه محمد عبدالشکور سالمی یکی از عماید خلفای خاندان خود را راهی کرد - از معیت این بزرگوار ثمر عجایب تصرفات فتح و نصرت رونما گردید - مرقد موروث در هند واقع و هنوز نور و برکت و خوارق عادات از آستانش ساطع از وقت حضرت وحیدالعصر فرید الدهر فرید شکر گنج سرار فایض‌الانوار وی پدیدار در مثالی که بحضرت سلطان الاولیا عنایت فرموده اند - ذکر نفاست عقاید و مسایل توحید بعضی از تصانیف وی درج حالا خانقاه وی بصرف هزار در هزار تجدید و تازگی پذیرفت راقم علی‌التواتر بزیارت رسیده و (۱۰) مقبول بارگاه صمد حضرت خواجه ابو محمد ابن قدوة الدین ابی احمد ابدال وی علاوه از پدر عالی قدر از قطب‌المجاذیب قطب‌الدین حیدر زاوجی خلافت یافت و (۱۱) ابی اسحاق یوسف ناصر الشرع والدین بن محمد بن سمعان چشتی وی خواهرزاده حقیقی خواجه ابو محمد و از خال بزرگوار صلاحیت و نعمت یافت و (۱۲) ظل‌الحق فی‌الخلق قطب‌الدین مودود چشتی فرزند حضرت خواجه ابی اسحاق یوسف ممدوح که سوای از پدر خود از حضرت شیخ الاسلام زنده پیل جام ابو نصر احمد بن ابی الحسن جامی نامقی فیضیاب شیخ ابو نصر احمد از اکابر وقت و صاحب تصرفات باهره بود - چند لک امت محمدی بر دست وی تایب گردید ، فیض باطنی از حضرت شیخ ابو سعید فضل‌الله جل شانه بن ابی‌الخیر احمد بن محمد مخصوص دارد - حسب تصریح خانواده جلالی و (۱۳) شدیدالنطق صدرالدین حاجی محمد شریف زندنی [ص ۱۸۲] بعضی از ارباب تاریخ ظاهر نمایند که هر چند تشریف آوری حضرت شیخ حاجی در هند ثابت نمی گردد الا شرفای قنوج مزار مبارک وی قریب شهر

کنار دریا نشان دهند صاحب سیر الاقطاب گوید که حقیر چند بار
بزیارت رسیده و (۱۴) حجت الحق دریای رحمت حضرت خواجه
ابی النور عثمان هارونی و (۱۵) شاه اقلیم هندوستان مالک این
بوستان بدرالعارفین شمس‌الصالحین حضرت خواجه معین الملت والدین
حسن سنجری بصحبت حضرت قطب ربانی غوث صمدانی سید
عبدلقادر جیلانی نیز رسیده و (۱۶) قطب الا قطاب فرد الا حباب
حضرت خواجه قطب الحق والدین اوشی بختیار کاکی و (۱۷)
وحید العصر فریدالدهر حضرت خواجه فرید الحق والدین از حضرت
هندالولی نیز نعمت یافت و (۱۸) سلطان‌المشایخ رحمت‌للعالمین
محبوب الهی مورد فیوض نامتناهی حضرت خواجه نظام الحق والشرع
والدین سراج الاولیا تاج الاصفیاء منیر الحق والدین محمود فاروق
معروف بچراغ دهلی و (۲۰) کمال الحق والدین علامت الفاروق وی
خواهرزاده حقیقی مخدوم چراغ دهلی بود نیز پدر عالیقدر وی
با حضرت مخدوم قرابت عم زادگی داشت ـ مخدوم کمال الدین فاضل
اجل بود علمای کبار چون مولانا احمد تهانیسری و مولانا عالم
پانی پتی و مولانا عالم سنگ ریزه ملتانی و تاتار خان از وی
تعلیم پذیر شدند وی خرقت خلافت از بارگاه حضرت خواجه
نظام‌الدین اولیای رضوی خالدی نیز دارد و (۲۱) حضرت شیخ
سراج‌الدین محمد وی خرقت خلافت از پدر خود شیخ
کمال‌الدین ممدوح و هم از شیخ نصیرالدین چراغ دهلی دارد ـ انتقال
وی در سال هشتصد و هفتده در گجرات و (۲۲) حضرت
شیخ علم الحق والدین محمد فرزند شیخ سراج الدین موصوف الصدر
علاوه از والد بزرگوار از حضرت ابی الفتح صدرالحق والدین سید محمد
ابن سید یوسف حسنی معروف گیسودراز یکی از عمائد خلفای

مخدوم چراغ دهلی اجازت دارد و (۲۳) صاحب کشف و شهود حضرت شیخ محمود معروف بشیخ راجن خلف سعید شیخ علم الحق والدین و (۲۴) قدوه اهل یمن حضرت شیخ جمال الحق والدین خلف الصدق حضرت شیخ محمود موصوف و معروف بشیخ جمن وی خرقه برکات از شیخ نصیر الدین عم خود پوشید - وی مجاز از پدر خود شیخ محمد عارف حق مجدالحق والدین محمد فرزند ثانی حضرت شیخ سراج الدین و برادر حقیقی شیخ علم الدین و (۲۵) صاحب تصانیف لطف حضرت شیخ ابی صالح حسن محمد چشتی [ص ۱۸۳] بن شیخ احمد بن شیخ نصیر الدین بن شیخ عارف حق مجد الدین محمد بن شیخ سراج الدین بن شیخ کمال الدین العلامه الفاروقی المستفیض من خال الحقیقی وی یکی نسبت آبای بشرح صدر قایم دارد یکی مصیابی از عم بزرگوار خود قدوه اهل یقین شیخ جمال الحق والدین نعمت خاندان قادری از حضرت نور بخشی و نعمت خاندان سهروردی از وساطت شیخ بهاء الدین حکیم فراهم آورده منضم گردانید و (۲۶) صاحب تصانیف بسیار حضرت شیخ محمد شمس الدین ابی المحسن بن شیخ حسن محمد ممدوح سوای از والد ماجد فیض روحانی از مرقد منور مخدوم نصیر الدین محمود ابن شیخ یوسف بن محمد بن شهریار عمری فاروقی اودی بر داشت ذکر بعضی تصنیفات وی در خانواده فخری گذشت و (۲۷) حضرت شیخ محی الدین ابی یوسف یحیی المدنی فرد الحقیقت قطب الموهبت الشریفت وی خلف شرف سلف شیخ محمود فرزند حضرت شیخ محمد بن ابی الحسن بود از جد بزرگوار خود صاحب اجازت و خلافت و (۲۸) فانی فی الحق حضرت شیخ کلیم الله سبحانه بن شیخ نورالله سبحانه جهان آبادی طریق نقشبندی در عهد وی از سید محترم لاهوری شامل خانواده حضرت چشت گردید و

(۲۹) حضرت مولانا محمد نظام الدین اورنگ آبادی و (۳۰) حضرت مولانا محمد فخرالدین شاهجهان آبادی و (۳۱) حضرت مولانا نور محمد پنجابی و (۳۲) حضرت مولانا محمد سلیمان توسوی رحمته الله سبحانه علیهم اجمعین الی یوم الدین -

منزل یکصد و دوازدهم در ذکر حضرت قادری برطریق تسلسل حضرت علی مرتضی قوه بازوی مصطفی تا جناب ولایت مآب فخرالعصر و الزمان حضرت مولانا شاه محمد سلیمان بطرز مختصر باسناد اکتساب فیوضات از حضرات دیگر

(۱) وصل جناب حضرت سیدالشهدا شهید دشت کربلا امام همام شاکر بقضا و صابر برضا نعمت وافر دارد از جناب نبوت مآب محمد مصطفی احمد مجتبی و از جناب ولایت انتساب علی مرتضی و از حضرت سید النساء فاطمه زهری و از امام دوم ابو محمد حسن (۲) حضرت امام زین العابدین (۳) و حضرت امام محمد باقر (۴) و حضرت امام جعفر صادق وی از امام قاسم بن محمد صدیق اکبر بابای خود نعمای صدیقی دارد سوای نعمت آبای و حضرت قاسم از سلمان فارسی صحابی جلیل وی از صدیق اکبر وی از جناب رسالت (۵) و حضرت امام موسی کاظم (٦) و حضرت امام علی موسی رضا (۷) و حضرت ابی محفوظ معروف بن علی کرخی وی را طریق متعدد رو داد زیاده از نعماتی که بدربانی امام همام [ص ۱۸۴] درنصیب افتاد یکی از ابی سلیمان داود ابن نصیر طای خراسانی کوفی وی از ابو محمد حبیب بن عیسی العجمی فارسی بصری صاحب ابی سیعد حسن بن ابی الحسن بصری یکی نسبت داؤد طای از ابو حلیم حبیب

بن سالم الراعی صاحب صحابی جلیل صاحب عمر طویل سلمان فارسی معروف و مخاطب به سلمان الخیر ابن الاسلام از حضرت خیرالانام درست می شود صدیقاً یکی از سعید بن عبدالعزیز شامی صاحب حسن بصری یکی از بکر کوفی صاحب حسن بصری یکی از بشر حافی صاحب فضیل بن عیاض (۸) و ابوالحسن سری ابن مغلس السقطی از حضرت معروف کرخی و فضیل بن عیاض و بشر حافی و حبیب راعی خلافت و استفادت دارد (۹) و ابوالقاسم جنید بغدادی مرید سعید خال خود سری سقطی (۱۰) و حضرت ابی بکر جعفر بن یونس شبلی از اسعد خلفای حضرت سید الاوتاد بغداد بود (۱۱) و ابی الفضل عبدالواحد بن عبدالعزیز التمیمی منقول از وی که پدر وی عبدالعزیز بن الحارث التمیمی از خلفای حضرت ابی بکر شبلی بود (۱۲) و ابی‌الفرج محمد بن عبدالله جلشانه الطرسوسی (۱۳) و ابی الحسن علی بن محمد بن یوسف القرشی الهکاری (۱۴) و ابی سعید مبارک بن علی بن حسین مخزومی بغدادی (۱۵) و قطب ربانی غوث صمدانی محبوب سبحانی حضرت سید عبدالقادر جیلانی (۱۶) و ضیاء الدین ابی نجیب عبدالقاهر بن عبدالله جلشانه بن محمد بن عبدالله جل عظمته بن سعد محدث شافعی سهروردی بکری وی فیض باطنی از دو جانب دارد یکی از حضرت غوث الاعظم قطب العالم جیلی یکی از عم بزرگوار خود شیخ وجوه الدین ابی حفص عمر قاضی برادر حقیقی والد خود قاضی از والد ماجد خود محمد نجیب الدین شیخ معمر سهروردی بن عبدالله سبحانه بن سعد مجاز صاحب نعمت شیخ احمد اسود دینوری مرید شیخ ممشاد الدینوری مرید ابوالقاسم جنید بغدادی بود هم قاضی ابی حفص عمر شیخ وجوه الدین ممدوح سوای از پدر عالی قدر اجازت صادق دارد از حضرت شیخ ابي الفرج زنجانی وی. از شیخ

ابی العباس احمد بن محمد فضل نهاوندی وی از شیخ الاسلام ابی
عبدالله سبحانه محمد بن خفیف الشیرازی صاحب ابی القاسم سیدالاوتاد
بغداد شاید که شیخ ضیاء الدین ابی نجیب از عموی سهروردی
جد خود نیز مجاز باشد (۱۷) و ابی یاسر عمار بن یاسر بن محمد بن
مطر الله بسی (۱۸) و ابی الجناب نجم الحق والدین احمد بن عمر
بن محمد [ص ۱۸۵] بن عبدالله جلشانه الخوارزمی الخیدق الشافعی
معروف کبری و شیخ ولی تراش اوایل در صحبت قاضی ابوحفض
ماند زان بعد بخدمت ضیاء الدین ابی نجیب کسب طریقت
کرد - بارشاد شیخ سهروردی مدتی با شیخ ابی یاسر عمار و شیخ
روز بهان کبیر فارسی برداخت هر دو حضرات صاحب شیخ
سهروردی اند آخر اصل حرفت کملی از دست شیخ
محمد اسماعیل مصری ساف و بابا فرخ تبریزی لباس
خاص خود در وی پوسانید از شیخ سهروردی و خلفای وی نیز
اجازت یاب (۱۹) و شیخ ابی سعید مجدد الدین شرف بن المؤید
بن ابی الفتح بغدادی شهید البحر (۲۰) و ابی العلا رضی الدین علی
بن سعید عبدالجلیل غزنوی معروف لالا از شیخ کبری و شیخ
بغدادی هم اجازت دارد (۲۱) و شیخ جمال الدین احمد جورفانی
(۲۲) و شیخ نور الدین عبدالرحمان کسرقی اسفرای بغدادی شهیر
بشیخ کبیر (۲۳) و ابی المکارم رکن الدین احمد بن محمد بن احمد بن
محمد الحسنی معروف علاء الدولت السمنانی (۲۴) و شیخ شرف الدین
محمود بن عبدالله سبحانه المزدقانی (۲۵) و امیر سید علی بن شهاب
بن محمد الحسنی الهمدانی معروف بعلی الثانی از شیخ ابی البرکات
تقی الدین علی دوستی سمنانی و از شیخ ابی المیامن نجم الدین
محمد بن احمد الموفق الا ذکانی که هم خرقت شیخ وی بودند

اخذ طریقت هم کرده (۲۶) و سیخ ابو اسحاق بن مبارک شاه الحسنی الختلانی (۲۷) و سید محمد بن محمد بن عبدالله سبحانه الحصوی القطیفی و الکاظمی ملقب سید محمد نور بخس (۲۸) و شیخ محمد علی نور بخش (۲۹) و شیخ محمد غیاث نور بخس (۳۰) و شیخ حسن محمد ابی صلح وی نعمت حضرات چشت از خاندان خود گرفت و خلافت سهروردی از حکیم شیخ بهاء الدین وی از شیخ شعرالله جلشانه سهروردی وی از شیخ یوسف وی از سیخ برهان الدین وی از شیخ صدر الدین وی از شیخ محمد وی از شیخ الاسلام وی از شیخ رکن الدین وی از شیخ صدر الدین علم وی از شیخ محمد اسماعیل شهید سهروردی وی از حضرت شیخ رکن الدین ابی الفتح فیض الله سبحانه معروف رکن العالم ملتانی وی از والد خود ابی المغانم صدرالدین محمد معروف بعارف ملتانی وی از پدر عالیقدر خود ابی محمد بهاء الدین زکریا بن محمد بن ابی بکر القرشی الاسدی معروف مخدوم بهاء الحق ملتانی وی از شیخ الشیوخ شهاب الدین ابی حفص عمر بن محمد بن عبدالله سبحانه البکری [ص ۱۸۶] الصدیقی الشافعی السهروردی وی اجازت از حضرت سید عبدالقادر جیلانی دارد بخانواده قادری و از عم خود ضیاء الدین ابی نجیب سهروردی درین خانواده وی از عم خود قاضی ابو حفص وی از پدر خود شیخ المعمر نجیب الدین معروف بعموی سهروردی و ابن عموی هم گویند وی از شیخ احمد اسود دینوری وی از شیخ ممشاد دینوری وی از جنید بغدادی وی از سری سقطی وی از معروف کرخی وی از داؤد طای وی از حبیب عجمی وی از حضرت خواجه ابی سعید حسن ابی الحسن البصری (۳۱) و شیخ محمد فرزندشیخ حسن محمد ممدوح (۳۲) و شیخ محی الدین ابی یوسف یحیی مدنی پدر بزرگوار وی فرزند سیخ محمد بود (۳۳) و فانی‌فی‌الله

سبحانه سبح کلیم الله جلشانه صدیقی جہان آبادی اجازت خانواده نقشبندی از ساه محترم لاهوری تحصیل کرده درین خاندان چشت سامل ساخت چنانکه علیحده در منزلی واضح شود (۳۴) و مولانا محمد نظام الدین اورنگ آبادی (۳۵) و مولانا محمد فخر الدین دهلوی (۳۶) و مولانا نور محمد پنجابی (۳۷) و مولانا شاه محمد سلمان توسوی قدس الله جلشانه تعالی اسرارهم ـ

منزل یکصد و سیزدهم در ذکر خیر حضرات سهروردی بر طریق تسلسل از حضرت علی مرتضی قوة بازوی مصطفی تا جناب ولایت مآب فخر العصر و الزمان حضرت شاه محمد سلیمان بطرز مختصر مع استاد اکتساب فیوضات از حضرات دیگر وصل

(۱) حضرت ابی سعید خواجه حسن بصری از حضرت علی مرتضی خلافت یافت و صحبت ابو محمد امام حسن دریافت و چندین اصحاب کبار جناب رسالت مآب زیارت کرد (۲) و ابو محمد حبیب بن عیسی العجمی فارسی بصری وی صاحب حسن بصر و فایض نعمای حضرت سلمان فارسی صحابی جلیل صاحب عمر طویل (۳) و ابی سلیمان داود بن نصرطایی کوفی خراسانی و صاحب حبیب عجمی و نعمت یاب از حضور امام موسی کاظم و از ابوحلیم حبیب بن سلیم الراعی صحبت یاب صحابی ممدوح و نیز اکثری را دریافت از تابعین (۴) و ابوالمحفوظ معروف فیروز کرخی وی از حضور امام علی موسی رضا و داود طای و سعید شامی و بکر کوفی و بشر حافی (۵) و ابوالحسن سری سقطی (۶) و ابی القاسم جنید بغدادی (۷) و شیخ ممشاد دینوری (۸) و شیخ احمد اسود دینوری (۹) و

شیخ معمر نجیب الدین (۱۰) و شیخ ابو حفص قاضی (۱۱) و سیخ ضیاء الدین ابی نجیب سهروردی وی از چندین حضرات با برکات نعمت کافی اندوخت یکی از حضرت غوث الدهر جیلی که در خانواده قادری گذشت [ص ۱۸۷] یکی از شیخ ابو حفص قاضی عم خود که درین خانواده مذکور یکی از سیخ ابی الفتح مجدالدین احمد بن محمد بن محمد بن احمد الغزالی طوسی وی از خواجه ابوبکر نساج طوسی وی از خواجه ابو القاسم علی گورگانی وی فیضان دو جانب دارد یکی از شیخ عثمان مغربی وی از سیخ ابو علی کاتب مصری وی از سیخ ابو علی احمد بن محمد رود باری وی از سیدالاوتاد بغداد یکی از شیخ ابوالحسن علی بن جعفر الخرقانی مصیاب نعمت روحانی از حضرت طیفور شامی قطب حق بایزید بن عیسی بن آدم بن علی البسطامی و فایز منزلت رفیع از سیخ ابوالعباس قصاب آملی مکی بعد وفات شیخ احمد غزالی از شیخ الاوتاد حماد بن مسلم بن رودة الدباس وی از ابی سعید محمد مغربی وی از ابی بکر احمد بن عثمان مغربی وی از ابی الفضل عبدالواحد بن عبدالعزیز التمیمی وی از پدر خود عبدالعزیز وی از خواجه ابوبکر سبلی یکی از شیخ معمر محمد نجیب الدین عموی (۱۲) و شیخ الشیوخ شهاب الدین ابی حفص عمر سهروردی (۱۳) و مخدوم بهاء الحق ملتانی (۱۴) و شیخ عارف ملتانی (۱۵) وشیخ ابوالفتح ملتانی (۱۶) و مخدوم جهانیان بخاری وی نعمات از مشایخ ربع مسکون یافت (۱۷) و شیخ صدر الدین راجو قتال بخاری برادر مخدوم (۱۸) و قاضی علم الدین (۱۹) و شیخ قارن الدین (۲۰) و صاحب کشف و شهود شیخ محمود صاحب طریقت چشت وی باعث ایراد نعمات سهروردی گردید فیضیابی که از پدر و عم خود بوی رسید در شجره چشت مذکور

ذکر فیضی که از خانواده مودود چشتی بشیخ محمود چشتی ایثار یافت بدین طریق که سیخ عزیزالله سبحانه معروف متوکل علی‌الله سبحانه احمد آبادی وی را صاحب خلافت ساخت وی از خواجه محمد زاهد چشتی و نیز خواجه رکن الدین چشتی کا لشکر مرید خواجه زاهد ممدوح وی از شیخ یوسف بن ابی احمد چشتی وی از پدر خود شیخ ابی احمد چشتی وی از پدر خود شیخ محمد چشتی وی از شیخ علی چشتی وی از پدر خود شیخ احمد چشتی وی خلف الرشید حضرت ظل الحلق علی‌الخلق قطب الدین مودود چشتی و شرفیاب دولت حضور جناب رسالت مآب و ندای آنحضرت بود (۲۱) و شیخ جمال الحق والدین جامع فضایل پدری از شیخ محمود اجازت خانواده مدینی بوساطت سیخ احمد کهتو بران فزود بدین طریق که شیخ از قطب‌الوقت شیخ احمد کهتو وی از شیخ ابواسحاق مغربی وی از محمد شمس الحق والدین مکی مغربی وی از شیخ ابی العباس احمد بن قریشی تلمسانی مغربی وی از شیخ ابی محمد صالح دکا کی مغربی وی از شیخ الشیوخ قطب زمان شیخ ابومدین [ص ۱۸۸] بن‌الحسن مغربی تلمسانی صاحب طریقت و خانواده مدینی طریق مدینی بچندین وسایل تا مقتدای بغداد سید اوتاد و هم بطیفور شامی قطب حق بایزید بسطامی میرسد یکی این که وی از شیخ ابوالحسن علی وی از شیخ صالح ابی بکر بن عربی وی از شیخ الاسلام ابوحامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد الغیزانی وی از ابوالمعالی امام الحرمین جوینی وی از ابوطالب مکی وی از ابوعثمان مغربی وی از ابوعمرو زجاجی وی از ابوالقاسم جنید یکی این که وی از شیخ ابو یعزای مغربی وی از ابوشعیب ایوب صهنای وی از شیخ عبدالجلیل وی از ابوالفضل جوهری وی از ابو عبدالله سبحانه حسین ابن بشر وی از ابوالحسن

احمد بن محمد نوری معروف ابن بغوی صاحب خانواده نوری که هم عصر و هم خرقت جنید یست یکی اینکه ابویغرا مجاز از شیخ مسعود اندلسی مغربی وی از ابوابرکات یمانی وی از ابی الفضل بغدادی وی از امام احمد غزالی چنان که بالا درین منزل ذکر یافت یکی این که ابو مدین شعیب مغربی صاحب خانواده فیض برداشت از شیخ ابی بکر طرطوسی وی از شیخ شاشی وی از شیخ سبلی صاحب مقتدری بغداد یکی این که امام محمد غزالی از شیخ ابوعلی فارمدی وی از شیخ ابوالقاسم گورگانی حسب تصریح صدر و سر از شیخ ابوالحسن خرقانی یکی این که امام الحرمین ابوالمعالی از شیخ ابوالقاسم قشیری وی از ابوعلی دقاق وی از ابوالقاسم نصیر آبادی وی از ابوبکر جعفر سبلی یکی اینکه ابوطالب یکی از ابی الحسن محمد وی از محمد ابن سالم بصری پدر خود وی از ابو محمد سهل بن عبدالله سبحانه تستری هم عصر جنید یکی آنکه شیخ ابوطالب مکی از ابی محمد حریری صاحب خانواده عیدروسی هم از خانواده مدینی مغربی منشعب بدین طرز که صاحب طریقت سید محمد عبدالله جلشانه مکی ملقب عید روسی مرید شیخ ابی بکر وی از شیخ عبدالرحمان وی از شیخ مولی وی از شیخ علی وی از شیخ علوی وی از شیخ ابو مدین مغربی (۲۲) و ابی صالح شیخ حسن محمد جامع اجازت عمی و بدری و نور بخشی وحکیمی (۲۳) و ابی الحسن شیخ محمد حامل کمالات آبای فایض روحانی از چراغ دهلی (۲۴) و ابی یوسف یحیی مدنی (۲۵) و شیخ جهان آبادی راجع طریق نقشبندی درین خانواده (۲٦) و مولانا محمد نظام الدین (۲۷) و مولانا محمد فخرالدین (۲۸) و مولانا شاه نور محمد [ص ۱۸۹] پنجابی (۲۹) و مولانا شاه محمد سلیمان تونسوی علیهم الرحمت و الغفران ـ

منزل یکصد و چهاردهم در ذکر خیر حضرت نقشبندی بر طریق تسلسل از حضرت صدیق اکبر یار غار حضرت پیام بر تا جناب ولایت مآب فخرالعصر والزمان حضرت مولانا شاه محمد سلیمان بطرز مختصر مع استاد اکتساب فیوضات از حضرات دیگر وصل

(۱) یار غار جناب فیضمآب حضرت سراپا برکت رسول مقبول سابق در ایمان و تصدیق حضرت ابی بکر صدیق فیضان باطنی از حضور نبوت یافت ـ (۲) و صحابی جلیل صاحب عمر طویل سلمان خیر فارسی با وصف شرف صحابت و جلالت قدر بحضور پیغمبر شروح صدری از فیضان ابو بکری دریافت (۳) و امام قاسم ابن محمد ابن ابی بکر صدیق باطنی (۴) و حضرت امام جعفر صادق نعمت امامت آبای از حضرت امام باقر پدر عالی قدر و فیض این خانواده باطنی از امام قاسم نانای خود حصول فرمود (۵) و طیفور شامی قطب حق ابو یزید بسطامی وی هم دولت حضور بحضرت امام جعفر صادق نیافت و شرف ظاهری ندریافت ـ الا از روی قوت روحانی از حضرت وی مستفیض گردید ـ اهل صحاح و اخبار و احوال عرفا و ارباب تواریخ اختلاف دارند در حالات این قطب حق بانواع و اقسام یکی این که ابی یزید طیفور بن عیسی بن سروشان زاهد بسطامی دگر اول ابو یزید اکبر و ثانی ابو یزید اصغر لقب دارد ـ اکبر معاصر امام جعفر و اصغر متاخر بود ـ یکی این که اول سقای امام بود ـ ثانی عابد یکی این که احدی ازین هر دو سقای امام علی بن موسی بن جعفر صادق که وی را نیز جعفر گویند بود ـ یکی اینکه انتساب ظاهری یا باطنی ابویزید بصادق اصلی

ندارد ـ خلافاً در خلایق شهرت پذیرفت اصلاً استفاضت وی از
جعفر بن موسی کاظم بود آن هم بفیضان روحانی از باعث تاخر وی
از حضرت معروف کرخی بهر حال از روی تحقیقات حضرات این
خانواده و متاخرین ارباب تواریخ در این معنی اشتباهی ناشی نباشد
که از مشاهیر معروف کبار اولیا ابو یزید بسطامی یکی بود ـ
کسی که از روح پر فتوح حضرت امام جعفر صادق فیض باطنی
بطریق اویسی برداشت در صورتی که دیگری نام زد این اسم باشد
آن غیر معروف و غیر مشهور و حکایات و حالات وی در کتب
معتمده نی مرقوم و نی مذکور والله جل شانه اعلم بالصواب و
هوالمرجع و المآب [ص ۱۹۰] و قطب طریقت ابوالحسن علی بن
جعفرالخرقانی وی هم بطرز روحانی و اویسی از بایزید بسطامی
نعمت یافت و بوسل ظاهری تا قطب حق از قطب طریقت در بعضی
ذخایر چنان در نظر در آمد وی از ابوالمظفر معلان ترکی طوسی
وی از شیخ اعرابی مرید العشقی وی از شیخ محمد المغربی وی از
ابی یزید بسطامی قدس الله جل شانه تعالی سره السامی الا در سلاسل
خواجگان زیاده قایل اعتقاد فیض باطنی قطب خرقانی از حضرت
قطب الحق بسطامی باشد ، زیرا که آخر خودش بدان طریق بود
و شیخ ابوالحسن از شیخ ابی العباس قصاب غوث الدهر آملی فراوان
منزلت و مناصب جاه یافت وی در طریقت مرید شیخ محمد بن عبدالله
سبحانه الطبری مرید شیخ ابو محمد احمد جریری صاحب سجاده
ابوالقاسم بغدادی بود ـ منزل رفیع از قطبی و غوثی نصیب داشت ـ
بعد از وی این نعمات بر حضرت شیخ ابو سعید ابوالخیر مهنوی
و حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی تفریق پذیرفت (۷) و قطب الوقت
عارف ربانی شیخ ابی القاسم علی گورگانی وی از شیخ ابو عثمان مغربی

فیضیاب آن شجره بافیضان ظاهری دست بدست بلا توسل شیخ خرقانی
شیخ وی درین شجره تا حضرات شیخ معروف کرخی منتهی می شود
آینده خواه بحضرت امام راجع گردانند یا بوسایل حضرات داود
طای و حبیب عجمی و حسن بصری بحضرت صاحب ولایت و صاحب
خلافت رسانند و نیز ایصال آن با وصف شمول نام داؤد طائی و
حبیب عجمی بسلمان فارسی امکان دارد و از توسط نام یکی از هر
دو نیز بصحابی جلیل تواند رسید چنانکه در منزل سهروردی قبل
ازین تصریح پذیرفت ـ الغرض خانواده سهروردی و قادری و چشتی
میرسد بعلی مرتضی و خانواده نقشبندی بچند طریق میرسد بعلی
مرتضی و بچند طریق میرسد بصدیق اکبر (۸) و شیخ ابو علی
فارمدی طوسی وی یکی از شیخ ابوالقاسم قشیری اجازت دارد ـ
وی از قطب الدهر غوث العصر حسن بن علی بن محمد بن اسحاق بن
عبدالرحیم بن احمد معروف بابی‌علی دقاق نیشاپوری وی از
ابراهیم بن محمد بن محمود شهیر بابوالقاسم نصر آبادی شیخ خراسان
وی از ابوبکر شبلی وی از جنید وی از سری سقطی وی از
معروف کرخی بشرف حضور غیر منفصل از نعمت ظاهری نفیض
باطنی الی‌الرسول المقبول یکی باطنی از شیخ ابوالحسن علی خرقانی
که درین شجره میرسد ـ شیخ وی ابی القاسم علی بن عبدالله سبحانه
الطوسی الکرگانی باشد (۹) و قطب یزدانی ابی یعقوب یوسف بن حسین
بن شعیب همدانی (۱۰) و شیخ عبدالخالق بن عبدالجمیل [ص ۱۹۱]
غجدوانی(۱۱) و خواجه محمد عارف ریوکری بخاری (۱۲) و خواجه محمود
آنجر فغنوی بخاری (۱۳) و خواجه علی رامتینی معروف حضرت
عزیزان خوارزمی (۱۴) و خواجه محمد بابا سماسی (۱۵) و سید امیر
مسعود کلال (کوزه گر) بخاری سبو خاری و خواجه بهاءالدین
نقشبندی از روح حضرت شیخ عبدالخالق غجدوانی فیض اندوخت

و از شیخ سلطان الدین وی ار مولانا سیح احمد مفتی وی ار
بابا کمال حندی وی از حضرت شیح نجم‌الدین کبری خرقت خلافت
یافت وی از ضیاءالدین ابی نجیب سهروردی و عمار یا سر و شیخ
روز بهان کبر فارسی صاحبان سهروردی و اسماعیل قصری صاحب نعمت
باب کمیلی و بابا فرح مجذوب بریری چنانکه در منازل ذکر خبر حضرات
قادری تصریح یافت - سیح فردوسی مدتی بحضور شیح روز کسب طریقت
کرده و بدانادی وی سرف یافت در دیار مصر احد طریقت کرده
و نیز در سفر حجاز و عجم اکثر اهل دلان با معانی را دریافت
حواجه ابو محمد پارسا صاحب کتاب فصل الخطاب از اعظم خلفای
وی بود (۱۷) و خواجه علاءالدین محمد بن محمد عطاء بارشاد حضرت
نقشبند ار خواجه محمد بن محمود حافظی بخاری مدنی پارسای ممدوح
اکتساب فضایل کرد (۱۸) و مولانا شیخ یعقوب بن عثمان بن
محمود غزنوی چرخی وی از صحبت یافتگان صاحب خاندان باشد الا
بعد وی از خواجه عطار مجاز شد و بعضی اجازت نقشبندی بلا
توسل عطار معتبر شمارند (۱۹) و شیخ ناصر الدین عبیدالله سبحانه
بن محمود بن شهاب الدین احراری از خدمت حواجه علاء الدین
غجدوانی هم استفاضت پذیرفت و خواجه غجدوانی مانند خواجه عطار
از مصاحبان صاحب خاندان و نعمت یاب از خواجه محمد پارسا باشد
(۲۰) و مولانا محمد بن احمد القاضی (۲۱) و مولانا خواجگی الده
بیدی (۲۲) وشیخ خواجه کلان جویباری (۲۳) و شیخ محمد خواجه
کلان الده بیدی (۲۴) و شیخ خواجه هاشم الده بیدی (۲۵) و شیخ
خواجه محمد سنگین الده بیدی (۲۶) و سید شاه محمد محترم الله
بل عظمته لاهوری (۲۷) و شیخ کلیم الله جل شانه جهان آبادی
صاحب نعمت خاندانی (۲۸) و شیخ مولانا محمد نظام الدین

اورنگ آبادی (۲۹) و شیخ مولانا محمد فخر الدین دهلوی (۳۰) و مولانا شاه نور محمد پنجابی (۳۱) و مولانا شاه محمد سلیمان رحمت الله تعالی علیهم و علی جمیع اهل العرفان محبوب الرحمن ـ

منزل یکصد و پانزدهم درذکرخیرحضرات خواجگان نقش بندی بر طریق متصل بصحبت جسمانی غیر منفصل از نعمت روحانی مسلسل و مکمل از ولایت انتساب حضرت علی مرتضی قوهٔ باز وی مصطفی تا جناب کرامت مآب فخرالعصر والزمان حضرت شاه محمد سلیمان مع اسناد حصول فیضان و برکات از حضرات دیگر بطرز مختصر وصل

(۱) جناب ولایت مآب علی مرتضی (۲) و حضرت امام حسین شهید کربلا نعمت از والد بزرگوار و برادر نامدار و مادر محترمه و جد امجد دارد (۳) و حضرت امام زین العابدین (۵) و حضرت امام محمد باقر (۵) و حضرت امام جعفر صادق علاوه از نعمت آبادی از امام قاسم ابن محمد قایض وی از صحابی جلیل وی از حضرت صدیق اکبر (۶) وحضرت امام موسی کاظم (۷) و حضرت امام علی رضا (۷) و حضرت معروف کرخی علاوه از امام یکی از داود طای وی از حبیب عجمی وی از حسن بصری وی از علی مرتضی یکی از داود طای وی از حبیب راعی وی از صحابی جلیل وی از صدیق اکبر یکی از دادو طای وی از امام علی موسی کاظم تا علی مرتضی یکی از داود طای وی از حبیب عجمی وی از اصحاب جلیل وی ازصدیق اکبر یکی از سعید شامی وی از حسن بصری وی از علی

آ گاه حقایق و معارف دستگاه معمول و دستدیده بارگاه رب العالمین خواجه محمد معزالدین ابن الاقطاب غوث الزمان شیخ المشائخ والاصفیا سلطان الاولیا الراسخ فی الشریعت و الطریقت و الحقیقت و المعروف کالخلیل قطب محمد اسماعیل حنفی قادری ستاری غزنوی ثم الحصاری رحمته الله سبحانه علیهم ۔

این نقل اول است از مسوده خاص که نوشته دست مبارک مصنف بود ۔ فقیر بقصد ثبت و آرزو از برادر مولوی علی احمد صاحب شد در ماه شعبان که روز چهار دهم یوم سنه ۱۲۹۱ھ بود که ختم شد در حصار ۔

بتاریخ هفتم سوال ۱۲۹۱ھ در حصار مروره باصل نسخه که مسوده منصف رحمه الله علیه نقل کردم مقابله بمعیت برخوردار حافظ جمال الدین کردم ۔

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

باب دوم

در اعلان فضایل هندوستان و سادات این بوستان بورود قدوم انبیا و اولیا و شهدا و صلحا و فتوحات نمایان در دست حضرات ایشان علیهم الرحمت و الغفران و ذکر بعض سلاطین صلاحیت و معدلت نشان تا فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه مشتمل بر پنجاه منازل ـ

منزل اول در ذکر حضرت آدم صفی ابوالبشر و بدایت ورود ایشان از جنت در هندوستان

هر گاه که باقتضای هزاران حکمت بالغ پروردگار حضرت ممدوح از ریاض جنت قدم در دنیا نهاد بدایت ورود آن والا نژاد در هندوستان بود اقسام ریاحین و انواع اشجار از خلد برین با حضرت وی آمد و اندرین سر زمین انتشار یافت ـ تا سواد هندوستان مانند بوستان گردید و نیز جمیع حیوانات بری و بحری بر صدای حامل

وحی ربی در حضور صاحب خلافت ارضی حاضر آمدند و بحسب
ترتیب و بعد دست رافت وی وحشی و اهلی شدند و در اطراف
هند سکونت قرار گرفتند ازین رو اکثر از طیور گویا و چارپایان
پویا و درختان خوش بو و اثمار زیبا رو بنفع رسان خلایق مخصوص
این دیار شد - در اقالیم دیگر مفقود علاوه بران وسعت و آبادانی
این ولایت زیاده از ولایات هفت اقلیم و معادن سیم و زر و دیگر
فلزات نادر صفات و جوهر نفیس فایق بران تمام حضرت آدم
همدرین دیار اتفاق افتاد و بعد انقراض زمان [ص ۲] جثمان آن
برگزیده ذات بوسیت تمام سر درین زمین رو داد الان قبر شریفش
در جزایر سر اندیب بحر جنوبی هند بالای کوهی بلند معروف
به تکیه آدم با قم -

منزل دوم در ذکر حضرت شیث که نبوت و ریاست بطریق وراثت از حضرت آدم یافت و قبر وی در هند واقع

بعد حضرت آدم نبوت و ریاست بطریق وراثت بحضرت شیث
علیهما السلام رسید وی نیز در ولایت هند استمرار داشت مدفن وی
در دیار شرقی هند واقع -

منزل سوم در ذکر حضرت نوح که در هند رسیده هنگام طوفان تابوت آدم در کشتی در آورد -

در ایام وقوع طوفان عالم سوز حضرت نوح در هند گذر کرده
تابوت حضرت آدم را در کشتی در آورده بعد نجات اران آفات باز
بر جای مذکور گذاشت خواهی بر کوهی دگر -

منزل چارم در ذکر حضرت سالار اسحاق نبیره حضرت نوح که در هند اقامت ورزید

سالار اسحاق نبیره حضرت نوح در دیار هند اقامت ورزید ردارت کاه وی مع اولادش در نواح دانسر واقع ۔

منزل پنجم در ذکر ایمان بعضی از اهل هند از روی معجزه شق القمر

در وقت نبوت جناب رسول مقبول بعضی از اهل نجوم صاحب علوم و اصحاب ریاست هند یار مع عماید قوم شرف ایمان آوردند ۔

منزل ششم در واقعات عزیمت سر لشکران عرب برای تسخیر دیار عجم از سال سی ام (۳۰) هجرت نبوی و رسیدن افواج ماموره در چهارده سال تا کابل و در ضمن آن چند فصول است

واضح باد که از آغاز سال سی ام (۳۰) هجرت نبوت از حضور خلافت عمال برای تسخیر دیار عجم اطراف خراسان و هندوستان مقرر شدند اولا بعد عزل ولید عطی سعید بن ابی العاص بجای وی مقرر یافت که حسب اشارت در همان سال حاکم طبرستان لشکر آراست شجاعت و دلاوری اهل اسلام ولایت جرجان که تختگاه آن شهر استرآباد بود در دست حضرات کرام فتح گردید جناب علی مرتضی قوت بازوی مصطفی و صاحب زاده عالی تبار امام حسین درین یورش شریک بودند بعد آن عبدالله سبحاند بن عامر با لشکر عالی از راه کرمان دیار سیستان و نشاپور مسخر گردانید و خود را بعد موافقت بعضی از عماید طوس و تسلط بر

ممالک سرخس و هراب و باد غیس و غور و غرجستان و مرو و
طالقان تا بلخ رسانید [ص ۳] و قیص بن هیثم و احنف بن قیس و
خالد بن عبدالله جلشانه خدا خد حاکم و مستقل کرده خود عازم
حج شد درین ضمن عبدالرحمان بن ربیع که از حضور خلافت بناهی
عازم غزوه بلخ بود شهادت یافت و قارن یکی از امرای عجم
باجتماع منتشران زمان خلافت حضرت فاروق فاتح ممالک فارس
پرداخت و بر لشکر اسلام تاخت یکی از رفقای احنف بن قیس حاکم
نیشاپور سر وی را دفع ساخت و بحسن ادن خدمت خدمت حکومت
خراسان یافت در سال چهل و چهار هجری امیر شام زیاد بن ربیع
حاکم بصره و خراسان کرد عبدالرحمان یکی از سر لشکرانش فتح
کابل کرده سرکشان آن دیار را مطیع و منقاد زیاد گردانید العرض
حاصل کلام لشکر اسلام در مدت چهارده سال تا کابل رسیده بود
که زیاد مذکور بقضای آسمانی جان داد حافظ شام عبدالله جلشانه
پسرش را حکومت بصره داد او از طرف خود سلیم کلابی را بر
راسان فرستاد که ناگاه امیر شام را مرضی صعب روداد حالا این
منزل را بحسب ضرورت وقت مشتمل بر پنج فصول کرده می شود ـ

فصل اول در وصایای امیر شام در حالت بیماری برای فرزند شقاوت پیوند

در سال شصت از هجرت امیر ممدوح بر بستر بیماری و ناتوانی
فتاد اکثر اندران حال فرزند شقاوت پیوند را پند و نصائح می داد
روزی گفت که ملک و دولت را بر تو راست کردم و سرکشان
عرب را در کمند متابعت تو در آوردم بعد ممات ما بر تو هیچ
کسی مخالفت نورزد مگر حسین ابن علی مرتضی و عبدالله جلشانه

ں واروں و عبدالرحمان ابن الصدیق اکبر و عبداللہ حل عظمته
ابں زبیر اما حسین ار اهل عراق فراغ نماند که بر تو خروج نماید
و در صورت خروج هرگاه از روی دانشمند غیبی بروی ظفر یابی از
وی عفو کنی ازیں رو که ثمره جناب رسول معمول باشد و ابن
عمر همان در عبادات ذاکر و شاغل که هوای خلافت در سر
ندارد هرگز وی باصرار کسی هم خلافت قبول نسازد مگر وقتیکه
جمیع اهل اسلام از روی اتفاق طالب وی شوند و ایں معنی هرگز
امکان ندارد و عبدالرحمان همی عالی ندارد اکثر صحبت با زنان
دارد از وی ترسی مدار الا ابں زبیر مانند روباهی در فریب در
آید و اگر فرصت و قابوی وقت یابد چون شیری دمان مقابل
سود هرگاه بروی دست یابی پاره پاره کنی [ص ۴] بعضی از
اصحاب تاریخ بر آنند که امیر شام ایں وصیت با ضحاک ابن قیس
یکی از مخصوصان یزید پلید گوش گذار ساخت ۔ باعث بودن آن نابکار
در آن روز وقت وصیت شکار بود واللہ سبحانه اعلم ۔

فصل دوم در بعضی حالات امیر شام

وی هر چند از اصحاب جناب رسالت مآب و صاحب فضائل بود
مدت چل سال حکومت و امارت شام داشت ، بست سال بعد از
مصالحت و تفویض جناب امیر المومنین حضرت امام حسن و بست
سال قبل اران باطاعت خلفای راشدین و بغاوت از جناب امیرالمومنین
علی مرتضی مدت حیاتش زیاده از هشتاد کشید الا حرکات ناشایان
و ناپسندیده مخالفت امیر از وی وقوع یافت **یکی اتهام باطل**
شرکت از روی ترغیب و تحریص و صلاح و مشورت در قتل
حضرت عثمان بجناب علی مرتضی **دوم بغاوت** با صاحب خلافت

صوری و معنوی بطمع دنیا سیوم مصالحت بحضرت امام حسن
بوثایق دروغ برای نفس و هوا چارم تسمیم امام ممدوح برای
فراغ خاطر پنجم تقرر ولیعهدی بنام پسر بر گوهر نالایق
از شیاطین روی زمین فایق ششم وصایای فساد آمیز وقت آخر
صاحب تاریخ جعفری گوید علاوه این شقی ابدی که بر جای پدر
بوده روی خود بدارین سیاه کرد امیر شام را دو پسر دیگر بودند
عبدالله سبحانه و عبدالرحمان ۔

فصل سوم در قول اجتهادی امیر شام

حافظ آبرو در تاریخ خود می نگارد که بعضی از سرفا و
صلحای اهل اسلام امیر شام را در مخالفت و بغاوت با علی مرتضی
مجتهد می دارند و قرار دهند که خطای اجتهادی وقوع یافت
ظاهر باد که این غایت تغافل و تجاهل باشد ۔

فصل چارم در انتظام ما بعد امیر شام

بعد ممات امیر مذکور عمر بن سعید بن ابی العاص بر حکومت
و ایالت خراسان قدرت یافت و بعد چندی از وی سلیم ابن زیاد
قابض گردید، از عاید لشکریان وی یکی از کبار شرفای عرب مہلب
بن ابی صفری بودکہ از ولایت مرو با غازیان نصرت
قرین بعد ضبط حدید کابل و زابل قدم در ہندوستان نہاد
نواحی سند و دیار ملتان را مسخر گردانیده قریب دوازده
ہزار حواری و غلمان در بند آورده بعد تاخت و تاراج معاورد
خراسان گردید و اکثر از اطراف کابل در قبول [ص ۵] ایمان در
آمدند ۔ سلیم ابن زیاد بعد معاوت مہلب از ین دیار یزید ابن زیاد

برادر خود را حاکم سیستان قرارداد ، همدران اوقات متصرف کابل که اطاعت ورزیده و ابوعبیده بن زیاد برادر ثالث سلیم را بر خود حاکم گزیده برد در قید شدید در آورد ـ انحراف و بغاوت کردن گرفت هر دو برادر متفق بوده بر وی لشکر کشی کردند و بعد هزیمت از روی مصالحت عیوض ادای پانصد هزار درم برادر محبوس را مخلص کرده آوردند و حکومت کابل بر خالد بن عبدالله حلشانه بن خالد بن ولید مقرر کردند ـ وی بحرب مخالفان برداخت و تسلط کامل یافت الا در قریب ایام معزول شد و از بیم حاکم جدید و تزلزل بنی سفیان با معیت عیال و اطفال و برادران و خویشان و اکثر شرفای عرب و عجم که از رفقای و متوسلان وی بودند مراجعت بعراق عرب دشوار دانست لاجرم بدلالت و رهنمائی اعیان کابل بالای کوه سلیمان که در وسط ملتان و پشاور واقع همگان اقامت ورزیدند و با فریق افغانان هم جدی خود که در حوالی خلج و غور و کرمان و پشاور و کوه فیروز و کابل و زابل سکونت پذیر بودند خویشی و پیوند کردند ـ

فصل پنجم در ذکر فریق افغانان و منزل و ماوای ایشان

واضح باد که فریق افغانان از قوم بنی اسرائیل اند هرگاه که بر بخت نصر مجوسی بادشاه بر دیار مصر دست تصرف یافت دوازده هزار فضلای قوم را زیر تیغ بی دریغ از روی ظلم وسیاست در آورد و باقی را خارج از دیار کرد بعضی در عرب و بعضی در عراق و بعضی درجبال غور در کوه فیروز آمدند ـ در زمان نبوت جناب رسول مقبول ازین فریق ولید ابن ولید بن مغیره که هم شرف قرابت با یکی از ازواج نبی داشت و خدمت از آبا و اجداد سپاه سالاری قریش از

جانب ابوجهل و ابوسفیان درمان روایان عرب مقابل لسکر اسلام
آماده محاربت سد الا بیاوری طالع سعد رودراه سد مشرف باسلام
گردید خالد برادر خورد حمصی وی که از سران عمده حبس قریس
بود سی ار اسلامیان را در قتل در آورد بعد رفع جدال و قتال که
بصلح گرائید میخواست که بحضور هرقل قیصر روم یا نجاسی ساه حبس
پناه برد ، حسب ارساد نبوی ولید وی را برد خود طلب فرموده
مشرف باسلام گردانید ـ جناب رسالت بوفور سجاعت هر دو برادران
تحسین و آفرین گفت و خالد را بخطاب سیف‌الله جل عظمته
[ص ۶] مخاطب گردانید و الحق که در ایام نبوت و خلافت فتوحات
نمایان بردست هر دو برادران ظاهر و پدیدار سد ـ خالد بعد سرف
ایمان کتابت خود جانب قبایل هم جدی خود که در جبال غور
و کوه فیروز پور و کرمان و دامغان و کرد و نواح آن بعد
پریشانی وقت پادشاه مجوسی جمع آمده رخت اقامت افگنده بودند
نوشت و ایشان را ترغیب قبول دین مبین کرد ـ آن جماعت پذیرا
کردند و بزرگترین آن قبایل شخصی بود که قیس نام داشت ـ
حضرت خیرالبشر بعد اطاعت و قبول اسلام وی را ملقب بعبد الرشید
ساخت ـ الحاصل خالد ابن ولید در خلافت حضرت عثمان برحمت حق
پیوست ـ عبدالله جل شانه و عبدالرحمان پسران وی ذی اقتدار ماندند ـ
خالد سکونت پذیر کوه سلیمان خلف الصدق همین عبدالله جل عظمته
پسر کلان خالد سیف الله جل شانه بود ـ این ماحصل تحقیقاتی
که بابت نسب و حال فریق افغانان از روی تصریح خواجه
نصیرالدین محقق طوسی صاحب کتاب اصناف المخلوقات ملا
حمدالله جل شانه مستوفی صاحب تاریخ گزیده ثابت می گردد صاحب
مجمع الانساب هم نسب عبدالرشید قیس بوساطت حضرت یعقوب تا

بحضرت آدم علی نبینا و علیہما السلام رسانندہ و حکیم ابوالقاسم و
جامع مخزن افغانی نیز تائید این تحقیقات می رساند و بر ہمان اتفاق
اکثر ارباب تواریخ باشند الا صاحب کتاب مطلع الانوار می نگارد
کہ فریق افغانان از نسل قبطی فرعون اند وقتیکہ حضرت موسی
کلیم بر مصریان غالب آمد اکثری متحلی بدین موسی شدند و اکثری
بافراط جہل رو بفرار نہادند و در کوہ سلیمان و کوہ فیروز
سکونت کردند و بعضی از اصحاب تواریخ و رسائل مختصر خالد
بن عبداللہ سبحانہ را کہ در کوہ سلیمان از نسل ابوجہل شمارند
مگر قرابت وی باقبایل غور و کوہ فیروز تسلیم دارند و نیز سرخیل
آن قوم عبدالرشید قیس را باور سازند ۔ الا ظاہراً غیر واقعی باشد
خالد بن عبداللہ جل شانہ بلا شک و اشتباہ از اولاد خالد بن ولید
مخاطب بسیف اللہ سبحانہ بود علی التواتر در ہر جا از کتب محاربات
نبوی و خلفای مصطفوی و ذخایر انساب اسماءالرجال و تواریخ
عرب و عجم صاف مرقوم و مندرج کہ بعد فتوحات نمایان در
مازندران و خراسان و آذربیجان و طبرستان خالد سیف اللہ سبحانہ
در سال بست و یکم از ہجرت اوسط خلافت حضرت عثمان راہی
[ص ۷] خلد برین گردید دوپسر نامدار از وی یادگار ماندند یکی
کلان عبداللہ جلسانہ و یکی عبدالرحمان ۔ ہر دو از حضور خلافت
صاحب منصب و حکومت شدند عبداللہ سبحانہ در ہرات و عبدالرحمان
در نیشاپور حاکم و امیر شدند و خالد بن عبداللہ سبحانہ بعد فوت پدر
چندی بعد امارت و ایالت پدری یافت باز از جانب سلیم ابن
زیاد بحکومت کابل سر بر افراخت و چنان کہ باید و چندان کہ
شاید نظم آن نواحی بعمل آوردہ بوجوہ معدودہ کہ در فصل چہارم
این منزل تصریح پذیرفت کوہ سلیمان را منزلگاہ خود ساخت و بعد

انداخت رحل اقامت و جمعیت و فراغ خاطر یک بار دگر بدیار سام رفت و بر بصره حاکم ماند۔ پس از وفات مہلب بن ابی صفری فاتح اول ہندوستان و تجاوز سال ہجرت از ہشتاد معاود دارالامان خود گردید و در معیت وی اکثری از قبایل بنی اسرائیل عرب ہم قوم و ہم نسب وی بدریافت لطافت آب و ہوا و نضارت این کوه سلیمان خیل خیل با اہل و عیال در این دیار منتقل و رحیل گردیدند۔ کثرت اولاد خیل رشیدی و خالدی و ولیدی و حدیدی در چندین مدت غیر متجاوز از پنجاه سال اقتضای آن کرد که مواضع بسیار از ایشایان در دامان و کرمان و ستوران و پشاور و بکر و سند آبادان شد۔ در جبال پشاور حصاری راست کرده ولایت رده را در تصرف خود آوردند۔ ولایت رده عبارت باشد از کوہستان مخصوص که ابتدای آن طولاً از سوار بجور تا آبادی سیوی تابع دیار بکر باشد و عرضاً از اطراف بابا حسن ابدال تاکابل و قندہار در وسط حدود این کوہستان واقع چندین بار راجگان نامدار لاہور بافغانان بروز جنگ وجدال بر روی کار آوردند۔ فریق کہوکہران نیز بافغانان ہمداستان شدند و اعانت و امداد کردند۔ آخر بار چاره کار در آن دیدند که راجگان مذکور در سال یکصد و چہل و پنج ہجری بعد تمادی محاربات چند سال و ہفتاد بار جدال و قتال این حدود معدود را مع لمغان و ملتان بسران افغان حوالت کردند بشرطی که محافظت سرحد نمایند و لشکر اسلام را درین نواحی گذر کردن ندہند۔

منزل ہفتم در ذکر ملک عمادالدین محمد قاسم معروف ابوالقاسم خواہر زاده حجاج ابن یوسف ثقفی

وخیل و تبار وی از فرق افغانان که در کوه سلیمان و خیبر و اطراف ولایت رده و حدود لمعان و ملتان قابض شدند

در حکومت [ص ۸] ولید بن عبدالملک مروان که عمل در آمد زمان پدرش عبدالملک مذکور امارت و ایالت دیار خراسان و عراق بر حجاج ابن یوسف ثقفی استقلال پذیرفت ملک عمادالدین محمد قاسم معروف ابوالقاسم خواهر زاده حجاج مذکور در سال هشتاد و شش هجری نبوی قوافل اسلام از باد عیش و هراب و خلج و غور و بلخ فراهم آورده بر مملکت هند تاخت آورد، از راه سند گذر کرد بعرق ریزی تمام ولایت کیچ مکران را در تصرف آورده اطراف و کوه سلیمان تسخیر کرده باز گشت ـ بکوشش درین یورش چندین قبایل عرب عجم که از نبی اسرائیل پراگنده جور و بیداد بخت نصری بودند بوادید جمع و خیل رشیدی هم قوم خود و آب و هوای این کوه پر شکوه بطیب خاطر در کوه سلیمان و خیبر و اطراف ولایت رده و حدود لمعان و دیار ملتان قابض شدند و با خیل و تبار مقیم شدند وبا گروه رشیدی و خالدی قرابت کردند ـ سکان قدیم و جدید را نیز ازین قیام غازیان ابوالقاسمی و بند و پیوند اولاد تقویت افزود تا بعد مرور چند سال بعنوانی که در فصل ماقبل این منزل گذشت صاحب اقتدار شدند ـ

منزل هشتم در ذکر حضرت با برکت امام محمد عبدالله سبحانه ناصر الدنیا والدین امام محمد باقر ابن امام زین العابدین ابن امام حسین ابن علی مرتضی قوه بازوی مصطفی و ذکر خیر حضرت بابرکت امام محمد

ابراهیم شجاع الدنیا والدین مخاطب بقدوة الفقهای
عصر ابن امیر ابونصر عبدالله جل‌شانه بن امیر قاسم
زید بن سیدالعلماء امیر هاشم بن امیر سید ابوالمفاخر
علی بن ابو علی زید بن امام حسن بن علی مرتضی قوه
بازوی مصطفی علیه الصلوة والسلام مشتمل بر ده
فصول بعضی مختصر بعضی طول -

رباعی که بر مزار فائض الانوار هردو حضرات کنده، رباعی :

امام ابراهیم و ناصرالدین و زمان
نور دو جهان دو چشم جسم ایمان

خوش طالع سوی پت کہ سعدش سرف
در برج یکی مزار کردند قران

فصل اول در تعداد اولاد حضرت امام باقر و حالات
اعجاز صفات حضرت امام ناصر الدین از صغر عمر و گذر
در واسط بعد نجات از آفات و بعضی از برکات و تصرفات
آن والا قدر وحصول ملازمت برادر اکبر حضرت امام
جعفر برسیدن خبر فرحت و قبول داماد[ص۹] و تدبیر
عزیمت هندوستان حسب بشارت و بقصد شهادت تا
وقت آخر ومنتهای سفر حسب روایات صداقت آیات
هر یک کتاب تواریخ و انساب و بیان قسم شرعی ابن
ابوالخیر شامی سفیر واسطی حاضر دربار عباسی و
اندراج امام ابوالفضل در تاریخ فصلی و تصریح صحیح
شیخ محمد ابواسحاق کرمانی

حضرت امام ناصرالدین خال بزرگوار و حضرت امام ابراهیم

خواهر زاده آن نامدار باشد اول از اولاد سبط دوم و دوم از اولاد سبط اول جناب رسول مقبول، حالا باید دانست که حضرت امام باقر را پنج پسر بودند (۱) اول حضرت امام جعفر صادق (۲) دویم عبدالله سبحانه (۳)سوم عبدالله جل شانه (۴)چهارم ابراهیم (۵)پنجم علی کذاف کتب التواریخ والا نساب و الافق المبین ما در امام عبدالله جلشانه خلف سوم که مراد از امام ناصرالدنیا والدین سونی پتی باشد دخت حکم بن سفیان بود هرگاه حضرت امام در نشاپور آمدند وی را دو سال عمر بود هنوز از شیر نوسی جدانکرده بودند با مادرش وی را عقب گذاشت بعد چندی بشوق دیدار وی را هم آنجا طلب فرمودند در اثنای راه دریای عظیم حایل بود، آب سیار داشت چون بالای کشتی سوار شدند باد مخالف وزید طوفانی در گرفت کشتی در تلاطم افتاد هر چند تدابیر سایان بعمل آوردند و آشنایان بحر دست و پا زدند روی نجات ندیدند آخر نوبت تغریق و هلاکت و تباهی رسید ـ اندرین انقلاب امام ناصرالدین با بی‌بی حلیما دائی خود بر یکی از طبقات کشتی بر روی آب روان شدند ـ بعد چند روز محض از قدرت قدیر کار ساز بحفظ و حمایت وی سلامت و تندرست در سواد شهر گذر فتاد ـ محمد اسماعیل ابن موسی که از عماید تجار و صاحب وقار دیار و جوار واسط بود از کنار بحر بی‌بی حلیما و صاحبزاده را بساحل نجات بر گرفت و بوضوح حقیقت حال مانند گل خندان بشگفت و ذوالفقار حیدری و انگشتری که از حضرت امام باقر یادگار و با صاحبزاده عالی تبار بود بر صداقت بیان بی‌بی حلیما شاهدان عادل یافت ـ قدوم ایشان باعث وفور برکات پنداشت، بهزاران اعزاز و اکرام بشهر خود برده در اخفا داشت ـ بدین خیال که اگر امام وقت خبر یابد وی را طلب دارد ـ این سعادت از دست

رود و حکایت تغریق کستی وربای امام و عدم حفظ احدی از
اصاغر و اکابر حاضرین این در اطراف وجوانب شهرت گرفت
چنانکه نادرالعصر [ص.۱] ابودر ناهی نساوری در تاریخ العالم
وفات ایشان از روی تعریف درج کرده و آن کتاب بوادید امام
نیز در آمد - اهل واسط آنمدر معتقد و معتاد صاحبزاده والا نژاد
بودند که هر روز صبحدم بزیارت وی آمدند و بعد آن کار و بار
خود مصروف می شدند - حکایت زمانی واسطیان با قوافل مصریان
بضرورتی جانب ولایتی خرامیدند - حضرت صاحبزاده را نیز در معیت
خود بردند، هنگام معاودت در اثنای راه چندین از قطاع الطریق
مزاحم و متعرض حال شدند و در پی انتزاع مال و متاع تجارت
گردیدند - ناگاه فوج جبار بر اسپان عربی نژاد سوار بافسری سواری
بر ابلق خوش رفتار پدیدار گردید و ندای غیب رسید که لشکر
علی مرتضی بامداد و اعانت فرزند خود وارد شد - قطاع آن راه زنان
رو بفرار نهادند حکایت مذکوره ابن ابوالخیر شامی سفیر واسطی
حاضر دربار خلفای عباسی بحضور خلافت از روی قسم شرعی آشکار
گردانید - امام ابوالفضل در تاریخ فضلی بروایت معتمدین حاضر
دربار سلطنت خلفا ارقام می نماید با دگر حالات ندوب طراز تصرفات
صاحبزاده و شیخ محمد ابو اسحاق کرمانی در تاریخ خود مخصوص یک
باب در فضایل و کمالات و خوارق و کرامات امام ناصرالدین
بحسب مشاهدات عماید واسط می نگارد - حکایت هرگاه امام صاحب
شعور گردید حسب تجویز ارباب اعتقاد واسط مولانا محمد ابن مبارک
بغدادی که از فضلای دهر و کملای عصر بود برای تعلیم آن
واجب التعظیم رسید وی چندی مصروف تربیت ماند آخر ضبط اخفای
نعماتی و برکاتی که در ضمن تعلیم وی مکشوف و مفتوح می گشت

باغیار کردن نتوانست ـ واسطیان که قیام حضرت امام در آنجا باعث انواع فیضان و فتوحات دارین می شمردند بایضاح این افشا که از مولانای ممدوح صورت گرفت فهمیدند که اندکی راز پنهان عیان شد عجب ندارد که آینده ازین زیاده برین افشای راز خواهد گردید و دولت ملازمت صاحبزاده مفت از دست خواهد رفت ـ امام وقت وی را بحضور خود طلب خواهد داشت و اینجا هرگز نخواهد گذاشت ـ ازین معنی بخیالات چند در چند دری قتل مولانا شدند. هم از تصرف حضرت امام بود که مولانا خبردار و از قصد اهل واسطه در خواب غفلت بیدار گردید و از روی ناسوی وقت راه فرار ورزید و در مملکت خراسان رسید. حکایت چون حضرت امام باقر در سال یکصد و هجده [ص ۱۱] بعالم عقبی خرامید و حضرت امام جعفر صادق بر سجاده امامت جلوه گر گردید حسب افشای مولانا محمد که خبر زندگی و سلامتی امام ناصر الدین و قیام در واسط برلسان مردم خراسان انتشار یافت حضرت امام جعفر هم دریافت و معتمدین در واسط فرستاد واسطیان اعتراف کردند و امام ممدوح را بعز و آبرو در حضور امام وقت رسانیدند ـ برادر والا قدر یک منزل برای استقبال برادر عزیز تشریف آورد بدیدار فرحت آثار شاد شاد گردید بعد چندی امام از امام وقت رخصت گرفت و در موضع دامان که آخر مشهد آباد نام یافت ـ سکونت ورزید ـ باقتضای مدتی حضرت امام جعفر صادق با تحف و هدایای بسیار امام سید ابوالمجد شجاع الدنیا والدین ابراهیم را که خواهرزاده حقیقی امام ناصرالدین بود پیشگاه وی در دامان فرستاد ـ امام سید ابوالمجد امیر ابراهیم بحضور خال بزرگوار آمده چنان مبتلای محبت و الفت وی گشت که همانجا عقد اقامت بست و

هر دو حضرات در خاندان کمانی کیقبادی کتخدا شدند ـ خواهرزادی بانوی امام ناصرالدین با سید ابوالمجد امیر ابراهیم منعقد شد ـ آن موضع بامضافات از حضور خلافت برای مصارف هر دو حضرات قرار گرفت هر دو صاحب اولاد شدند ـ حسب تفصیل ذیل امام ناصر الدین یکی ابوالاشجع یکی قاسم اسماعیل یکی حسین دواشهب یکی بی‌بی آمنا امام ابراهیم یکی ابو عبدالرحمان یا ابو عبدالله سبحانه حسن یکی بی‌بی خدیجی - **حکایت** روزی هر دو حضرات در خواب دیدند که در محفل فردوس منزل جناب فیضمآب حضرت فخر کامیاب اصحاب کبار اجتماع دارند و باهم بر زبان می آرند که از عبادات و ریاضات کدام فاضل تر باشد ـ هر یکی حسب رای صواب انتمای خود فرماید قدوه اصحاب حضرت عمر خطاب گفت که لبس العبادت مثل الشهادت و جناب علی مرتضی نیز چنان ارشاد کرد باستماع این کلام هر دو امام عازم شهادت شدند- بعد بیداری هر دو صاحبزادگان اراده واثق کردند و در خواطر خود قرار دادند که اطراف هند و سند رویم و در پی شهادت شویم ـ بشهرت این خبر اکثر اشخاص بردست ایشان بیعت آوردند و اسباب سامان سفر با چند هزار سوار و پیاده آماده کردند و عرضداشت مشعر این سرگزشت [ص ۱۲] و حالات بدست عامر بن نوفل و ابوالصفر و بلال بن اسماعیل واسطی بحضور امام وقت فرستادند وی بدریافت این معنی امام موسی کاظم فرزند خود را باهدایای لایق نزد ایشان فرستاده پاس خاطر تاسف و حسرت بر مفارقت هر دو عزیز تحریر کرد ـ بعد توقف چند روز امام کاظم منصرف حضور پدر گشت و عم و برادر را بخدا سپرد ـ **حکایت** هر گاه هر دو حضرات بار مجاهده بر خود قبول کردند در دل قرار دادند که دارای قنوج

سر آمد راجگان هندوستان باشد براه راست بوی رسیم و در اثنای راه با دگری، متعرض نشویم - العرض با هزار سوار جرار در غزنی رسیدند چون از غزنین راهی آینده شدند جمیع سواران از معیت حصرات امام اخفا ورزیدند، صرف بقدر شصت و شش رفقای نامدار وفا شعار باقی ماندند - امام ناصر الدنیا والدین امام ابوالمجد امیر ابراهیم شریف ابوالبرکات بن امیر ابی طلحی بن امیر عبداللہ سبحانه بن امیر عبدالرحمان بن امیر المومنین شیخ المهاجرین والانصار بکر الصدیق صاحب الغار سابق‌الایمان و التصدیق رفیق سیدالابرار که شرف قرابت دامادی با حضرت امام ناصرالدین داشت - امیر سید رماح - خواجه ابوالفضل خاوند بکری - خواجه عبدالرحمان زید - حارث بلال بن اسماعیل واسطی - سلیمان - ایوب - سعد - ابوالفارح - فرخ - بدیل - قانون طویل بغدادی - قانون قیصر بغدادی ابوالمکارم - ابو جمیل واعظ موحدی - خلیل مقدسی - فرخ ثانی ترکی - بهرام ترکی - خواجه محمد خلیل اسمعیل یزدی - خواجه حزیل یزدی و جزیل هر دو برادر حقیقی بودند - احمد نشاپوری - قامون نشاپوری - صالح نشاپوری املح نشاپوری، حلمان نشاپوی - هر پنج برادران حقیقی بودند - بهروز - قاری معادمفسر - محمد شریف - فضل شاعر - امیر نصیبی بدیع مغربی نحوی فضال محدث و شیبانی - شهاب نوفلی - ابوذر بن غفاری - ابو الاحد مسربی - قریشی شعبانی - قرت نور عراق - خواجه شاه عراق - رسال کرد - جمشید عراق - فیروز اصطخری - فیروز ثانی اصطخری - ابوصفر اصطخریؒ - عرب ملک رے - شهاب‌الدین محدث عثقلانی - ابوموسی مصری - فریدون کیانی - مهتر رشید قلماق - مهتر جوهر بندی فرنجی - مهتر فتح فرنجی - مهتر عزیز حبشی - مهترسال - مهتر سلیمان کوهی - مهتر شیدی رنگی - مهتر زلال

نهاوندی - مهتر شبلی - مهتر صنوبر برشالی - مهتر ایمز هندی - مهتر قاسم ترکستانی - مهتر رسید ترکستانی - متر اسود حبشی - [ص ۱۳] مهتر احمر رومی - مهتر عراب حبسی - صاحب علوی - **حکایت** بعد اخفای هزار سوار و بقای صرف شصت و شش رمهای وفادار هم عزم حرم که منحصر برقلب و کثرت انصار بود قایم ماند - المختصر منزل در منزل بر کنار بحر دخار سند رسیدند - حاکم آن دیار رسم ضیافت و مهمانداری بر روی کار آورد الا هر یکی از خواص و عوام این دیار بوادید صورت اسپان و کسوت سواران متعجب می بود - ایشان هر یکی را پاسخ می دادند که سوداگرانیم برای فروخت و تجارت اسپان بقنوج می رویم که دارای آنجا سردار جمیع راجگان هندوستان باشد حسب دلخواه ماقیمت خواهد داد - اندران زمان رسم و قاعده چنان بود که جز فرمان روایان اقلیم کسی بر اسپان سوار نمی شد و چنان عربی نژاد نسل بهزاد اندر هند هرگز میسر نمی شدند - **حکایت** در چند روز آخر ماه حج سال یکصد و چهل و شش (۱۴۶) بعد از طی منازل و قطع مراحل در آبادی سونی پت وارد گردیدند، جای که مشهد و آستان جنت تو امان حضرت امام و شهدای کرام واقع معبدی بود معروف بهمان رای زنار دار خلایق فراوان هر روز صبح و شام برای طواف اصنام آن مقام می آمدند و هم زیر آن عمارت رفیع سکونت زنار دار مذکور بود امیر ممالک نصیرالدین از روی محنت تمام آن را بسعی خود برانداخت و اراضی آن را حسب فرمان خلافت معز الدین سام عرف شهاب الدین غوری در تصرف خود آورد - ازان وقت نشانی ازان نماند فرود آمدند - **حکایت** ارجن دیو حاکم آن دیار بود در نسب عالی تر از اکثر راجگان هند قرابت دامادی بدارای دهلی داشت و در لهراره چند کروه

سوی پت ریاست گاه وی بود بعد ورود این حضرات وی را خبر
رفت که چنان جوانان زیبا و دلاور و اسپان تیز رو خوش منظر
و ملبوسات عجایب و سلاحات غرایب وارد حوالی مندر مهمابرای
شده‌اند و تقریب تجارت اسپان عزم قنوج دارند ـ وی یکی از مصاحبان
خود را درین کاروان فرستاد و پیام داد که یکی ازین جماعت نزد ما
رسد تا حقیقت حال از وی واضح شود چنانکه در طبق رسیدن فرستاده
مهتر ملک جوهر که زبان هندی خوب میدانست و هم کلام کردن
با هندیان می توانست با وی رفت ـ ارجن دیو از وی حال د یافت
و بعز تمام حضور خود جاداد و گفت که شما را ضروری
ندارد که تا دارای قنوج روید جی چند هر چند که در
[ص ۱۳] حسب حال از روی مناصب جاه و اقبال درما برتری
دارد الا در شرافت نسب هرگز از ما بالاتر نباشد ـ عربی
نژادان شما را ما خریداری سازم و قیمتی که حصول آن از جی چند
طمع دارید المضاعف آن دهم ـ ملک جوهر بر زبان آورد که آقای ما
قبول ندارد که این گوهر گران بها بدیگری سپارد ـ لاجرم وی را
رخصت کرد الا محافظ چند گذاشت تا هنگام عزیمت آینده سد راه
شوند روز دوم ارجن دیو بذات خود با عماید قوم بر فرودگاه
آمد و محاصره کاروان کرده تقریر کرد که شما را هرگز ازینجا
رخصت آینده ندهم تا وقتی که رضای ما را پذیرا نسازید مهتر
جوهر و مهتر ایمن که از باعث هندی نژادی ترجمان کلام
طرفین بودند سوال و جواب میکردند که آقا و مالک ما می فرماید
که مایان از دیار خود عزم بالجزم در خواطر خود قرار داده ام
که تا قنوج رسیم در ینصورت محمود میدارم که همان آرزوی ما بر
آید و صوابدید نباشد که مابیع و شرای موعود با دگری کنیم با دگری

ارجن دیو بر آشفت و گفت که گرداگرد این جماعت محاصره قاهره بعمل
آرند تا که احدی ازین جایگاه واسپی ازین پایگاه برون خرامیدن
نتواند مدت چار یوم درین گفت و گو بسر گردید ـ هندیان علی الاعلان
بر زبان آوردند که برضا قبول احکام بانسارید اگر بزور تیغ
بیدریغ اسپان شما منزع سازم ـ **حکایت** چون نوبت درین قیل و قال
قریب بجدال درآمد حضرات امام بصلاح و استصواب رفقای کرام
در ذهن خود قرار دادند که حالا هندوان راه آمد و رفت برما مسدود
گردانیدند و از اینجا باوجود منت و الحاح رفتن نمی دهند ـ مقصود
ما بهر حال حاصل آرزومند شهادتیم هر جا که باشد ، تخصیص
قنوج وسوی پت بصور فرضی باشد ـ از روی انصافات وقت باید دانست که
بی ارادت ما مزاحمت و تعرض از جانب مخالفان واقع میگردد لاجرم بعد
اتمام حجت قرار بر کارزار کردند ـ روز عاشوره ارجن دیو با سوار
و پیادگان بی شمار و سامان بسیار بر سر غازیان نامدار آمد ایشانان
همگنان دل بر شجاعت و شهادت نهادند و با وضو بوده نماز خیر
و برکت در جماعت باقتدای امام ادا کردند و مصروف محاربات
شدند ـ تقدیم مزیت از جانب مخالفان و مدافعت آن ایشان وقوع
یافت هر که دلاوران غازی یورش کردند [ص ۱۵] و در خیل والی
سوتی پت در آمدند هر طرف که رو می‌آوردند شکست می دادند ـ
نامبرده که از روی مردمی ذاتی عار فرار بر خود ناگوار دانست نقابی
از چادر بر رخ افگند و سران نامی خیل وی همان شعار ورزیدند
تا نگاه بر تیغ خون فشان غازیان که مانند برق تابان رخشان بوده
تاب آن کسی نمی آورد نفتد ـ آخر کار والی مذکور با عماید نامدار
و چندین از خویش و تبار مجروح گردید و بشدت زخمات بعد دیری

بعدم رسید بوادید این حال تمام لشکر روبفرار نهاد اندر حصار بیکره و دلراره پناه برد ـ بعد چند ساعات هرهر دیو که برادر یا پسر والی مقتول بود منادی ساخت و باجتماع خیل و تبار پرداخت ـ المختصر با جمع فراوان دهل زنان برای انتقام آمد ازینجانب مبارزان کار آزما با سنان و سیف در دفع اعدا سعی بلیغ کردند ، باز شکست بر لشکر اعدا فتاد چار ساعت بعد امداد جدید وارد شد جنگ صعب رو داد الا بغروب آفتاب منحصر بروز ثانی و ثالت ماند

حکایت روز دوم جمعیت بی شمار آماده حرب و پیکار گشت و یکبارگی بر قلب لشکر غازیان که آنجا علم سیاه حضرت امام ناصرالدین نصب بود بالای کر یوه رفیع مشهد رو آوردند ـ سادات عظام که برای دفع مستعد بودند کسی با زیر علم امام رسیدن نتوانست ـ در وسط رزمگاه کار دشمنان بخنجر و تیغ تمام گردید ـ بار ثانی که عزم کردند امیر سید رماح از جانب میسره غول کلیان راو پاکندی والی کرنال که از والی مقتول قرابت و اتصال داشت و در اکثر فنون مهارت خصوص در سیف باری طاق و درسنان گردانی نام آور آفاق بود اندر قلب لشکر راو مذکور در آمد و حربائی که بروی سر کردند ازان محفوظ ماند و بقابوی وقت بانیزه آبدار سر حریف را که در تقابل وی خود راو مذکور بود بر سنان کرد ، فوج راو هزیمت خورد امیر تعاقب ورزید مخالفان وی را محاصره کردند ـ مهتر زلال نهاوندی و فریدون کیانی باعانت امیر عازم شدند و از روی تقاضای وقت امیر زلال پیاده پا گشت قریب صد کسان بروافتکاین راو از دست امیر سید رماح و مهتر زلال و فریدون و مهتر احمر و شهاب نوفلی مقتول شدند ـ بعضی ازین حضرات هنگام تعاقب بسرحد موضع کیری رسیده شربت شهادت نوشیدند ـ شهاب محدث در غول هرکرن برادرزاده

پاکندی در آمده بامداد بعضی از احباب خود او را بقتل در آورد ـ قانون طویل و حاجب علوی جانب جماعت [ص ۱۶] نندکرن که پسر هرکرن مرقوم بود تاخت آوردند و تا دور پس پا گردانیده شهید شدند ـ مهتر ملک جوهر زخمی خفیف برداشت و بطرفی افتاد که باز در اتصال وی با قوافل خود دشواری روداد هر چند ابوصفر در پی او شتافت تا باعانت وی باز آرد و در جمعیت رساند الا خودش در راه شهادت یافت ـ دو روز نایره جدال و قتال اشتعال داشت هزاران هزار از فوج اعدا بدیار عدم شتافت و زیاده از دو ثلث رفقای نامدار و یاران همدم حضرات امام منزل گزین خلد برین شدند روز ثالث از آغاز محاربت که دوازدهم محرم سال یکصد و چهل و هفت بود هر دو حضرات با خاصان جان‌نثار و اقرب و اکرم عزیزان نامدار چون شریف ابوالبرکات و خواجه ابو الفضل و خواجه عبدالرحمان و بلال و غیرهم از زیر پرچم سیاه با تیغ بی نیام تکبیر و تسبیح گویان بعزم غزا و شهادت بر آمدند و جانب خیل اعدا رو آوردند بقدر یکهزار و سی و پنج کسان از مخالف تباه کار زیر تیغ آبدار حضرات نامدار نثار پایدار رسیدند و منزلت و عظمت شهادت نصیب حضرات عالی وقار گردید ، رحمت و نعمات پروردگار بر ارواح این حضرات نامدار دوام نازل باد ـ

منزل نهم در ذکر فرزندان حضرت امام

مهتر ملک جوهر خواست که زر مجتمع را بحضور فرزندان رساند و حضرات ایشان را باین واقعات آگاه گرداند بوساطت بعض هندوان معتقد باشندگان دیار سند در مشهد فرستاد هر چار صاحبزادگان والا تبار در نشاپور بحضور امام وقت حضرت جعفر صادق

بودند معتمدان مهتر جوهر آنجا رسیدند حضرت امام بدریافت حال
بسی حسرت خورد بار دویم نیز فرستاد تقسیم آن بر صاحب‌زادگان
وهم ورثای شهدا صورت گرفت و سالار هرمز قبادی برای جاروبی
آستان امامان عازم هند شد باز مهتر جوهر مال فراوان ارسال داشت
و حسب درخواست سرداران هنود خصوص وزیر شیوچند برهمن
استدعای قدوم صاحبزادگان نگاشت - درین زمان حضرت امام جعفر
صادق رحیل عالم بقا گردید - بسال چارم شهادت از هر چار
صاحبزادگان نامدار سید شاه حسین ذواشهب فرزند ثالث امام
ناصرالدین با چندین معززان عهد چون امیر سید هزبرالدین و امیر
ابوالحسن و امیر ابو نصر و امیر سید محمد رماح وارد هند شدند
و یک سال و چند ماه اینجا ماندند و فتوحات وافر از روی
غایب اعتقاد نصیب گردید - اکثر آن را برای برادران [ص ۱۷] خود
ابوالاشجع که بابوالشجاع میر معروف بودند و ابوالجید سید
قاسم اسماعیل و اخلاف شهدای کرام ارسال داشت و اکثر امرای
همراهی را متصرف ساخت بوعده اینکه از عقب بعد سیر و شکار
خود هم عازم خواهم شد و بعد چندی خود با چندین احباب و
مهتر جوهر عزیمت خراسان کرده بخیریت رسید ازانجا مهتر جوهر
را وداع هندوستان کرد خود عزم دیاری کرد و در جدال و قتال
باعدای دین شهادت یافت و در حصار اشهب مدفون گردید -

منزل دهم در ذکر اولاد حضرات امام از اولاد حضرت ایشان که در جوار آستان توطن گزیدند بسا صاحب عظمت و اقتدار شدند

چنان که فخر روزگار حضرت سید محمود بحار که فضایل

صوری و معنوی در ذات پاک وی جمع بود هرگاه حضرت خواجه پادشاه از ولایت در دهلی ورود آورد سید در حوالی کیلوکڑی جائی که زیارت گه وی باشد در عالم حیات صاحب منصب و جاه حاضر بود حضرت با وی ملاقات فرمود و این شعر در مدح سید انشا کرد، شعر :

گلشن هند ز فیض قدمت باغ بهار
سر گلزار نبی سید محمود نجار

برلسان اعزه معروف و در اکثر رسایل حضرات چشت مرقوم که حضرت سلطان الاولیا در معاملات غیاث الدین انجام کار از سید استمداد خواست و بعضی این حکایت نسبت بابا برروپرا مجذوب دروازه حصار تغلق آباد نگارند ـ سید عمر طویل یافت تا وقت فروغ حضرات سراج دهلی زنده بود ـ یکی از اولاد امام سید شاه عبدالغنی بود ـ عالم بعلوم شریعت و طریقت یکتای زمان صاحب تصانیف در چندین فنون شاگرد شاه احمد شرعی ترکی چندیری که اعمال و اشغال نادر العصر باشد هر روز جمع پادشاه را بقوت و عمل تسبیح گردانی برای حاجات روای خلایق بخود طلب داشت ـ سید در ذخایر خود اکثر فضایل و مناقب وی ذکر می کند ـ یکی از اولاد امام عارف باصفا زاهد بی ریا خوش کلام بعشق و محبت متصف شاه محمد یوسف بود تعویذ قبرش از سنگ سیاه و اشعار آبدار از غزلیات و رباعیات که بران کنده پرسوز و گداز وی گواه شاه محمد عاشق نیز درین فریق از عمایدِ سادات بود از برکات حضرات امام در هر وقت وهر عهد تا حال از اولاد ایشان اشخاص گرامی و کسان نامی بوجود آمده اند و الله سبحانه اعلم ـ

[ص ۱۸] منزل یازدهم در تصرف حضرات امام و بعض حالات خاص و عام

از اکثر حکایات کتابی و سماعی ثابت می گردد که حضرات هر دو امام در دارالسلطنت هند از استمداد و استعانت شاهان نامدار و خلایق دیار تصرفات عجیب دارند۔ تصریح آن درین مختصر گنجایش ندارد، زایران قسم انواع فیضان ازین آستان بر می دارند خصوص صاحب دولتان باطنی که اگر از محنت و ریاضات چند سال بجای دگر فیضی که بردارند از اینجا در چند روز حاصل سازند چنانکه ذکر خان رفیع الشان در خانواده حضرت نور عرفان مولانا شاه محمد سلیمان گذشت۔ کور چشمان ظاهر دار نیز اگر وقتی خاص که هر روز میسر می تواند شد بزیارت با برکت پردازند عجیب کیفیت می یابند سلطان غیاث الدین بلبن و سلطان جلال الدین اکبر در ایام خلافت خود اراده کردند برای تعمیر عمارت حوالی آستان الا اجازت نگردید بل ممانعت شد که قدمی سرزمین اینجا از خون شهدا خالی نباشد۔

منزل دوازدهم در ذکر مختصر بعض حضرات شهدا و صلحا که حالات تفصیلی ایشان از روی کتابی و ذخایری یا بیانی صحیح یا روایتی صریح انکشاف یافت

الا تحقیق می یابد که در مایت دویم از هجرت نبوی وارد هند شدند بعد از حضرات امام (۱) یکی حضرت امام بدرالدین شهید بانی پتی (۲) یکی حضرت امام ابوالقاسم شهید شهدا پوری این هر دو حضرات سردار گروه خود اند و باهم قرابت قریب دارند۔ دگر شهدای قوافل ایشان اکثر نام بنام معروف اند و صاحب کرامات عظیم

و قبول عام خان صادق الایمان خواجه محمد خان بهادر ،غفور بهریج سهارن پور که در عقاید بحضرات اولیا دست بالا و همت وسیع داشت گنبد قبر شریف امام بدرالدین جدید برافراشت، قبه خام که از هزار سال تصرفا سائبان آستان بود تبرکا بدستور ماند ـ بالایش دور گنبد جدید چیدند ـ روزی که آن استکمال پذیرفت قبه خام از خود جانب هر دو پهلوی قبر فرود آمد رهی فضول زهی نزول ـ (۳) یکی حضرت سید محمود پانی پتی که باچندین از خواصان در اینجا تشریف آورد ـ صاحب سیرالاقطاب گوید که جناب رسالت مآب با حضرت مخدوم شیخ جلال ارشاد کردند که کعبای شما همانجا باشد که قبر فرزندم سید محمود واقع نماز جمع آنجا ادا سازند هر روز جمع در بیعت الرب آمدن ضرورت ندارد ـ (۴) یکی حضرت سید محمود [ص ۱۹] کرنالی ایشان باسپاه آمدند و بحمایت مظلومی شهید مهمی (۶) یکی حضرت سید محمد شهید مهمی هر دو برادر اند باچندین از موالی تقریبی آنجا شهید گردیدند ـ یکی شاهزاده نوری که عالی تبار بود ـ با چند مصاحب در نواحی کنور شهادت حلالی یافت ـ

منزل سیزدهم در ذکر غازیان مایت چهارم

یکی ازان و عماید از ایشان حضرت سید سالار مسعود غازی بود ابن شاه ساهوی غازی ابن شاه عطای غازی ابن شاه طاهر غازی هر چند بعضی از ارباب تواریخ مختصری از حال ایشان تحریر کرده اند که خواهرزاده محمود غزنوی بود ـ از وی رنجیده با فوجی قلیل راهی هند شد و بعد غزاوت چند بشهادت پیوست و بعضی اهل ذخایر و جامع ملفوظات ویرا در ذیل خلفای حضرت هندالولی تصوریده اند که متاخرین چون حضرت مولانا محدث دهلوی

در اخبار الاخیار و اس عبدالرحیم کاذرونی در سیرالاقطاب
ازاں انکار کرده اند که توسل وی بارادت سلطان هند اصلی ندارد ۔
از باعث شهادت وی در سال چهار صد و چهارده حواه قبل ازان
در حد مایت چهارم که آن وقت نشریف آوری حضرت سلطان
هند نباشد واقعی چنانست الا کسی که حالات تفصیلی وی تحریر
کرد شاه عبدالرحمان صابری باشد جامع کتاب مراتالاسرار
چنان که مرات مداری در حالات حضرت شاه بدیع الدین قطب
مدار سامی از روی کمال تحقیق نگاشت مرأت مسعودی نیز کتابی دارد
بصحت حال این بزرگوار نامدار کتابی ذکر اوراد چشتی هم بوی
منسوب ۔ الغرض شهدای رفاقت وی از سنده تا هند در اکثر جا
آرامگاه دارند ۔

منزل چهاردهم در ذکر سلاطین نامدار که در مایت چهارم رایات عالیات جانب هند افراشت کردند

چون ریاست آل سفیان از امیر سام تا مروان حمار بن محمد بن
مروان در مدت یکصد سال تخمین انقراض یافت وی در منزل
ذات السلال دیار مصر بدست فوج آل عباس مقتول شد و ابوالعباس
عبدالله سبحانه سفاح بن محمد بن علی بن عبدالله جل شانه عباس عم
رسول برخلافت و ریاست اسلامیان سر بر آورد ۔ سلاطین نامدار ازین
خاندان کارفرمای جهان شدند تا مستعصم ولد ست پنجم از حضرت
عباس و جانشین سی و هفتم (۳۷) از سفاح ابوالعباس بود بعد
وفات وزیر نصیرالدین محمد بن الناقد [ص ۲۰] هرگاه مستعصم منصب
وزارت بابی طالب مویدالدین محمد بن احمد بن علی بن محمد العلقمی
مرحمت ساخت وی محقق نصیر طوسی را همدم و همراز خودگردانید

همدران زمان درمیان سعان و سیان بغداد و کرح تعصب و منازعت رو داد ـ امیر ابوبکر ولد مستعصم بحمایت سیان برخاست و اکثر سادات عظام را در بند سخت کرد ـ ابن علقمی باقتضای تعصب مذهبی در محل مکر و تدویر در آمده در پی استیصال خلافت آل عباس گردید و بوساطت نصیرالدین طوسی با هلاکو خان چنگیزی در پرده ساز کرده شاه را در غفلت انداخت ـ عساکر صاحب لشکر را بولایت دور دست روان ساخت ناگاه آخر سال شش صد و پنجاه و پنج هلاکو خان باسپاه فراوان در ظاهر بغداد فرود آمد شاه در شهر متحصن گشت بعد دو ماه از محاربات آیند بستوه در آمده بر استصواب آن ظاهر دوست بدبر از معاندان با دو پسر ابوبکر و عبدالرحمان بحرگاه هلاکو برای ملاقات رفت و قتل و اغارة دارالاسلام بغداد از فوج مخالف صورت بست پانصد و بست سال خلافت در خاندان ماند زان بر آل چنگیز خان انتقال و از ایشان زوال یافت سعدی شیرازی درین محل فرماند ، رباعی :

آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین
بر زوال آل مستعصم امیرالمومنین

خون فرزندان عم مصطفی بر خاک ریخت
هم بدانجائی که سلطانان نهادندی جبین

الملک و البقاء للملک الکریم الودود والصلواه والسلام علی ناصب لواء الحمد و صاحب مقام محمود هر چند خلفای عباسی بر سادات عظام و حضرات امام در عهد خلافت خود چندان جور و بیداد کردند کهشمار آن از اندزه حد و حصر افزون باشد الا باتفاق علماء و فضلا منصب خلافت بر این حضرات بصداقت قایم بود

سلاطین جہان خلعت ریاست و سلطنت از بارگاہ ایشان درخواست میکردند و در اکثر اقالیم و نیز ولایات اسلام حکام از حضور ایشان مامور میشدند و بمنصب سپاہ و سلطان چنانکہ اسد بن سامان از نسل بہرام در خلافت مامون رشید با چہار فرزند خود نزد صاحب خلافت در دیار مرو رفت و منظور انظار خلافت گشت ۔ بعد چندی کہ اسد در گذشت و مامون عازم بغداد شد ایالت خراسان [ص ۲۱] و ماوراءالنہر بغسان بن عباس تفویض گردانید و گفت اولاد اسد را بر مناصب ارجمند سرفراز نماید ۔ غسان بر طبق فرمان نوح ابن اسد را والی سمرقند و احمد بن اسد را والی دیار فرغانا ساخت فروغ و فراغ اولاد اسد در بخارا و سمرقند روز بروز ترقی گرفت تا در سال دو صد و ہشتاد خلعت سلطنت دیار خراسان و سستان و مازندران تا ری و اصفاہان از حضور معتضد برای اسماعیل بن احمد سامانی مرحمت گشت ۔ چندین سلاطین نامدار از آل سامان کارروای جہان بودند ہر گاہ عبدالملک سامانی در گذشت اعیان بخارا نظر بر کیاست و فراست البتکگین کہ حکومت خراسان داشت از وی استصواب کردند کہ از آل سامان لایق شاہی حالا کدام باشد البتکگین ایشان را پیام فرستاد کہ منصور بن عبدالملک نوجوان است لیاقت شاہی عم وی دارد الا قبل رسیدن قاصد اہل بخارا منصور را بر تخت نشاندند و منصور بعد استقلال البتکتگین را در بخارا طلب فرمود از باعث توہم گفتار مذکور آنجا نرفت و در سال سصد و پنجاہ با چند ہزار غلامان خاص از خراسان عازم دیار غزنین گردید و آن ولایت را بزور شمشیر مسخر کرد۔ امیر البتگین حسب روایت صاحب تاریخ گزیدہ مدت پانزدہ سال تا سال سیصد و پنج بالای شصت حکومت غزنین داشت ۔ امیر منصور سامانی

چند بار لشکر بروی فرستاد هربار هزیمت یافت امیر سبکتگین سپاه سالار وی در ایام حکومت پانزده سال آقای خود امیر الپتگین از پنجاه تا شصت و پنج چند با بر هند لشکر آورده قرین فتح و نصرت برگردید ـ بعد وفات وی ابو اسحاق فرزندش تا امیر سبکتگین در بخارا رفت منصور سامانی خلعت اقتدار شاهی بجای پدر بر قامت ابواسحاق راست گذرانند و امیر سبکتگین را منصب سپاه سالاری تسلیم داشت ـ بعد چندی ابواسحاق ازین جهان رخت بست ، اعیان غزنی آثار متانت و شجاعت و رشد در سپاه سالار دیده در سال ۳۶۷ وی را بر خود حاکم گردانیدند و دختر الپتگین را در از دواج وی در آوردند ـ امیرناصرالدین سبکتگین لقب یافت و در همان سال لشکر در هند آورد ، پیش قدمی [ص ۲۲] نموده جائی که در عهد سپاه سالاری نرسیده بود وارد شد و آثار اسلام بدیدار کرد ـ جیپال ابن اسپال برهمن که در تصرف خود ولایت لاهور از سهرند تا لمغان و از کشمیر تا ملتان داشت و در حصار بٹهنڈه مقیم بود ـ چون خیال کرد که دست تصرف اسلامیان در حکومت وی دراز گردید بالشکر بسیار و فیلان بی شمار بدیار اسلام رو نهاد امیر باستماع خبر از غزنین نهضت فرمود ـ بحدود لمغان و هندوستان کار زار سخت رو داد چند عماید سرداران هند

سبکتگین مرکب از سبک بکاف تازی که معروف است وتگ بکسر کاف فارسی در ترکی بمعنی کمر است نام غلامی بود که از چالاکی و چستی باین نام موسوم شد و آخر همان بادشاه گردید و محمود غزنوی فرزند اوست و فتح وضم تاء سبکتگین هم درست است ۱۲ از حاشیه گلستان مطبوعه حاجی محمد حسین سبکتگین بضمتین و تاء فوقانی مکسور و کاف دوم فارسی نام پدر سلطان محمود غزنوی از مدار و موید و کشف و برهان ۱۲

اسیر شدند ـ جیپال بالحاح بقرار داد یک کروڑ نقدی و پنجاه زنجیر فیل در سالتمام مصالحت خواست و چند عماید سرداران اسلام را برای ادای ما تقرر همراه گرفت در ملک خود رسیده حسب صلاح از براهم نقص عهود کرده عماید را در قید و بند در آورد که تا شاه قیدیان ما را رها سازد فریق کتریان که با وی راه و رسم دار بودند و نیز اراکین دولت و صاحب عمل و دانش هر چند جیپال و زن وی را در باب بد عهدی فهمانیدند مقابل برهمان پذیرای نیافت ـ امیر بدریافت این اخبار باز بر تخت‌جیپال راجگان دهلی و اجمیر و کالنجر و قنوج را با خود موافق گردانید ازین رو که فوج هندوان جوق جوق جمع آمد، امیر از فوج خود پانصد پانصد کس را در هرحمل انتظام داد آخر ظفر یافت و تاکنار آب نیلاب ملک لمغان و پشاور در تصرف اسلام در آمد ـ

فصل اول : تاریخ منهاج سراج جوزجانی ناطق که امیر ناصرالدین سبکتگین غلام ترکی نژاد بود بازرگانی از ترکستان آورده در بخارا بدست الپتگین فروخت ـ وی آثار جلادت و لیاقت در وی دیده نوبت بنوبت در حکومت غزنین امیرالامرای لشکر خود ساخت و بر منصب عمده وکالت مطلق نواخت ـ

فصل دوم : نسب امیر ناصرالدین شاه‌کمانی ایرانی می پیوندد بدین طریق امیرناصرالدین سبکتگین بن جوقان بن قرا بن حکم بن قزل ارسلان ابن قرانعمان ابن فیروز ابن یزد جرد شهریار ابن خسرو پرویز ابن هرمز ابن نوشیروان ـ

فصل سوم : دران وقت که یزد جرد شهریار در ولایت مرو بعهد حضرت عثمان مقتول شد اولاد وی در ترکستان افتادند و باوشان قرابت کردند ـ بعد چند پشت ترک محض شدند سیف‌الدولة

امین‌الملک و امین دولت سلطان محمود غزنوی [ص ۲۳] غازی بعد امیر ناصرالدین سبکتگین بدر خود بر تخت اجلاس کرد۔

فصل چهارم : امیر منصور ساهی وراهم آورده بر محمود فرستاد۔ هر چند محمود میدانست که امیر منصور تاب مقاومت وی ندارد الا از بدنامی کفران نعمت نرسید و نساپور را وی گذاشت۔ همدران زمان دولت آل سامان انقضا یافت مدت ریاست شان یکصد و بست و هشت سال بود۔ محمود بعد فراغ از نزاع اسماعیل برادر و زوال ریاست سامانی از روی استقلال بحکومت بلخ و حراسان و هرات آمد و ازانجا سیستان و ازانجا در غزنی ازانجا با ده هزار سوار در شوال سال سیصد و نود و یک در پشاور آمد۔ جیپال با دوازده هزار سوار و سی هزار پیاده و سیصد زنجیر فیل در مقابل آمد۔ هشتم محرم سال نود و دو مغلوب و با پانزده اسامی از اقارب اسیر گردید۔ شانزده حمایل مروارید که در گلوی اسیران بود هر یکی یک لک و هشتاد هزار دینار قیمت داشت۔ حصار بٹهنڈه مسخر کرده بعد قتال پنج هزار مخالف و اسران را بهرار داد خراج استخلاص داد راهی غزنین شد۔

فصل پنجم : چون جیپال یک بار سابق بر دست امیرناصرالدین در محاربات سپاه سالاری گرفتار شده بود بار دوم بدست محمود افتاد۔ ارباب کتاب مذهبی استخراج کردند که هر صاحب مملکت هند و مذهب که دوبار بدست افواج غیر مشرب گرفتار شود گناه وی جزآتش نسوزد ، لاجرم خود را زنده سوخت انند پال پسرش بجای وی قرار گرفت۔

فصل ششم : محمود بسال نود و پنج بعزم تسخیر حصار بهاتیا از حدود ملتان گزر کرده در ظاهر شهر شد که بهاتیا حصار

آن شہر بود فرود آمد ۔ صاحب حصار و شہر بحره نامی سرکشی مغرور بود که بر ثبوت رفعت و عظمت آن حصار و خیل و سار و افواج جرار و افیال بی شمار کسی را بخاطر نمی آورد با عمائد محمودی که در هند بودند سر سرفرو نمی کرد ۔ خزاین بی حد ذخایر داشت خندق شہر و حصار مانند بحر محیط بود بی در بی در چار درجات سلطان باقبال خداداد آن را فتح کرد ۔ غنایم و افر بدست آمد ۔ دو صد و هشتاد زنجیر فیلان خاص سواری با ساز و سامان مکلف و مرصع از درون حصار بر آمد بحره از حصار گریخت ۔

فصل هفتم : در سال نود و شش جانب ملتان نهضت کرد وابض [ص ۲۳] آن حصار نبیره شیخ حمید افغان بود که با نصیرالدین اخلاص داشت چون نبیره او ابوالفتح داؤد بن نصیر بن حمید مذکور در فتح بهاتیا اغماض کرده بود بسمع خبر آمد انندپال را طلب داشت از لاهور برای اعانت شاه سد راه وی گردید ، وی جانب کشمیر گریخت ۔ شاه از راه تهنده ملتان را بدست آورد ۔ ابوالفتح از عقیده الحاد تایب گردید و بست هزار درم سرخ سال قبول کرد ۔

فصل هشتم : درین ضمن سلطان خبر یافت که ایلک خان حاکم کاشغر که استیصال دولت آل سامان بر دست وی صورت بست و با محمود صلح و مدارا داشت جانب دیار بلخ عازم شد و اراده فاسد دارد فوج شاه ختن مددگار وی خواهد آمد ۔ مہمات هند را برای شوکپال رابسا که یکی از راجگان هند بوده بدست ابو علی سمجوری امیر محمودی اسلام آورده بود تفویض ساخت و او را در پشاور از جانب خود گذاشت و خود باستعجال در غزنین رسیده لشکری آراست و جانب بلخ رفت و ارسلان حاکم هرات را جانب

ماوراءالنهر فرستاد ـ ایلک خان با قدر خان با شاه ختن و جمعیت پنجاه هزار سوار خطائی از جیحون گذشت و چهار فرسخ بلخ فرود آمد ـ بعد جدال و قتال بواتر سلطان محمود غالب آمد ـ شاه ختن روی گریز نهاد اندر تعاقب لشکر وی بسی پامال گردید ـ

فصل نهم : از طرف هند خبر آمد که سوکپال بغاوت ورزید میرل در میرل طرف گوشمال وی التفات آورد که درس اما بعضی از امرای غزنوی سوکپال را زنده در بند بحضور پادشاه آوردند ، چهار هزار درم از وی مصادره گرفت و گذاشت ـ

فصل دهم : در سیصد و نود و نه بتقریب پاداش انندپال که در وقت عزیمت ملتان بامداد ابوالفتح افغان مصدر سوی ادب شده بود نهضت هندکرد انندپال از عمائد راجگان هند چون اوجین وگوالیار و کالنجر و قنوج و دهلی و اجمیر مدد خواست و در صحرای پشاور محاربات عظیم رو داد ـ راجگان هزیمت خوردند پنج هزار سوار عرب و ده هزار ترکان دوشبا روز تعاقب کردند بیست هزار کسان را در قتل آوردند ـ بعد این فتوحات نمایان در سال چهار صد هجری برنگرکوٹ لشکرکشید ـ حصار بهیم واقع آن نواحی در اعتقاد اهل هند مخزن خم اعظم از نقود جواهر بود آن حصار مفتوح ساخت ـ شصت لک دینار سرخ و هفت من آلات زرین و سیمین همت طبق طلای [ص۲۵] خالص وزنی دو صد من و بقدر دو هزار من نقره و بیست من از انواع جواهر مروارید یاقوت الماس مرجان زبرجد که از عهد بهیم امانت بود بر آمد بفتح و ظفر بغزنین رفت ـ

منزل پانزدهم در ذکر فتوحات هند بر دست محمود غزنوی درسایت پنجم

فصل اول : بادشاه در سال ۱۰۳ھ ریاست غور از نصرہ ؟ محمد بن صوزی بر آورد ۔

فصل دوم : بسال ۴۰۶ھ عزم بهانسر کرد هر چند انندپال بعجر و الحاح خواست که آن معبدگاه قوم باشد در عوض داراح آن نواحی چند لک سال بقرر یابد قبول نساخت و باستیصال آن معبد پرداخت ۔ دو لک کسان در بند آورد حزایں بی سمار یافت ۔ بروایت حاجی محمدخان قندهاری یاقوتی بوزن چهار صد و پنجاه مثقال بود ۔

فصل سوم : بسال ۴۰۴ھ بر حصار نندون واقع کوه مالنات شمالی هند تاخت :

فصل چهارم : بسال ۴۰۶ھ بر عزیمت کشمیر راهی شد ۔ محاصره حصار لوه کوٹ کرده بود که از باعث شدن برف و اعانت کشمیریان بر قابض لوه کوٹ فتح دشوار افتاد لا جرم ترک محاصره کرده عازم دارالسطنت غزنین گردید ۔

فصل پنجم : در سال بجمعیت یک لک و بست هزار سوار و پیاده عازم قنوج گردید ۔ گوره نامی قابض آن اطراف باطاعت درآمد ۔ ازانجا در میرت آمد هردت والی آن نواح دو لک و پنجاه هزار نقد و سی زنجیر فیل گذرانده امان خواست ۔ ازانجا در مهابن درآمد کلچندر منصرف آنجا گریخت لشکریان سلطان تعاقب کردند وی اول زنان و فرزندان خود را بخنجر کشت و با لشکریان مقابل آمده قتل شد ۔ غنایم بی سمار ازانجا بدست آمد باهشتاد زنجیر فیل زان بعد در متهرا رسید ۔ آنجا هزار قصر آسمان اساس از سنگ رخام بود یکی در نهایت تکلیف که بصرف یک لک دینار سرخ در مدت

بست سال اتمام بذیرفت طلای خالص بقدر پنجاه هزار دینار سرخ و جواهر بی شمار ازانجا بدست آمد ـ

فصل ششم : در سال ۴۱۲ھ خبر یافت که راجگان هندوستان بر کوره قنوجی زبان طعن و ملامت کشادند که چرا در اطاعت سلطان بی جدال و قتال قدم نهاد ـ آخر والی کالنجر که باخیل و حشم ممتاز بود او را کشت و در ریاست وی متصرف گشت ـ بادشاه در انتقام وی راهی هند شد راجگان [ص ۲٦] هند با یک لک و چهل و پنج هزار پیاده و سی و شش هزار سوار و شش صد زنجیر فیلان جنگی صفوف کار زار درست کردند آخر هزیمت خوردند ـ

فصل هفتم : در همان سال بر کشمیر و لوه کوٹ لشکر آراست و مع لاهورقابض گشت ـ نبیره جیپال برای اجمیر پناه برد بسال ۴۱۳ھ از لاهور جانب گوالیار قصد کرد ازانجا بکالنجر رفت راجگان گوالیار و کالنجر اطاعت کردند آخر سال بدارالخلافت غزنین رسیده یک سال آسایش گرفت ـ

فصل هشتم : در سال ۴۱۵ھ جانب بلخ رفت و حاکم ماوراء النهر را که بر رعایا ظلم می کرد قید کرده در هند فرستاد ـ

فصل نهم : در همان سال از اخبار هند گوش گذار وی کردند که برهمنان کتاب دان و معبدان هند گویند که ارواح بعد مفارقت از ابدان در خدمت سومنات می آیند ـ محمود که چندین صنم خانه جات هند تاخت و تاراج گردانید ظهور این باعث نارضامندی سومنات ازان اصنام بود که بشان قهاری از دست غیر مذهبی ترک زاد نوبت اینجا رسانید ورنه قدرت سومنات آنقدر که که بیک چشم زدن همچو محمود هزار لشکر جرار پامال گرداند

محمود را جانب خود آمدن نداد روز بکه جانب وی قدم خواهد نهاد هم در منزل اول برخاک هلاک خواهد افتاد ۔

فصل دهم : باستماع این کلام جریده باسی هزار سوار ترکی قاصد خرابی سومنات گشت ۔

فصل یازدهم : سومنات هم شهری بزرگ بود هم صنمی اعظم مقدار پنج دراع از سنگ لعابدار مجوف بقدر دو دراع اران در زمین بر ساحل دریای عمان جہل فرسخ از گجرات و بندر دیو و حضرت عطار فرمایند بیت :

داد آن بت را که نامش بود لات
لشکری محمود اندر سومنات

ازین مستفاد میگردد که صرف سومنات نام شہری بود لات بت باشد که در حرم بود وقت فروغ نبوت محمدی کفار عرب بسر زمین ہند رسانیدند و شیخ شیراز فرماید بیت :

بترسند از صنم او سومنات
نگونسار گردند عزی ولات

ازین قول سومنات عزلات معلوم می شود شیخ شیرازی بعد غزوات محمودی آنجا رسیده [ص ۲۷] و آن را بچشم دیده حیث الشمس اتباع وی میکنند اہل اسلام لشکر محمودی ناقل اند که باعتقاد ہندوان ظہور صنم مذکور در انجا از مدت یکہزار و چہار صد سال بود مسافت سومنات از آب گنگ شش صد کروه باشد ہر روز از آب تازه دریای ممدوح بت مذکور را غسل می دادند معبدی بود بغایت لطف طویل و عریض پنجاه و شش ستون

مرصع درحای فمام سومىات ىارىکى ىود سعاع آفىاب آنحانمى رسىد الا از آویزس قىادیل و رىوراب مرصع در رنجىر طلای و ىعلىق سلک حواهراب هر قسم روسىای دراں سىمں چىدان ىود که صفت ىتوان کرد ـ پانصد کىىز رقاص و حىد صد سازىدگاں و مطرىان و حىد صد حاص ىراساں ىرای زاىران ىلازم ىودىد و ىرهمىان ىی فىاس هر وقت از سب و روزی زىاده ار هرار ىرهمں ىعىادت وی سرگرم می ىودىد ـ رىحىری ىود ار دو صد مں طلای مرصع حرس دار که وقب سعىں دو ىار در حىرکىب مىی آوردىد صدای آں ىىح فرسىح مىىروب رور کسوف و خسوف چىد کروڑ مردم حمع مى آمدند اکىر راحگاں هىد ىصر ىر وفور اعىماد و حصول عاىب ىواب رىاں ودحىراں صاحب حىمال ىاىىساری از مال و مىال ىدر سوممات مىکردند و آمدىی و صرف رور مره را ىهایتی نبود دو هرار مواضع حاص ىرای طعام ىذر ار جاىب راحگاں هىد معرر ىود ـ

فصل دوازدهم : ار حاص و عام هىدوان هر که ىار اول ىزیارت وی رىمی از پا ىا سر موی جسم ىمام ىراسىدی ـ

فصل سنیردهم : حصار سومىات مسىمل ىر پنج درحاب بود خندق در هر منزل و آبی ار نهر محیط ىعدر حىد قد آدم و کشتی روان دراں مىشد و از خشکی و ىری راه آمد و رفب حاری بود ـ

فصل چهاردهم : چون گردون‌گردان دوازده ىروح‌داست ىر هر برجی چند هزار سپاه و حزاین ـ

فصل پانزدهم : محمود عرنوی‌ىا فىال خداداد ازروی محاربات

عظیم در تمام آن معبد و شهر و نمود و اجناس و حراین و دفاین دست تصرف یافت هر چند بعد فتح برهمنان عاقبت یاب و راجگان هندد رخواست کردند که قالب شومنات که بعد تاراج زر و جواهر مرصع بزیور جسمی و بالای باقی بود عوض چندین کرور باوسان سازند محمود گفت که در عاقبت لقب ما بت فروش خواهد بود مانند آذر بت تراش و با گرز دست خود آن را شکست از جوف [ص ۲۸] قالب آن ده چند جواهر در بدر و قیمت اران که برهمنان می دادند برآمد محمود بعد فتح و امان و عاقبت بخشی رعایا و برایا بر رای نهر والا که بای تخت ولایت گجرات و حصار و بندر دیو بود لشکر برد ـ نیرم دیو رو بفرار نهاد شاه بتخریب و فتح و ظفر وارد غزنین گردید همدران سال آخر ۴۱۸ برای گوشمالی جماری که جمارس کنار دریای جودی واقع و هنگام مراجعت از سومنات شرایط اطاعت ادا نکرده بود حوالی ملتان آمد و آنجا چهار صد کشتی فراهم آورد بعد جنگ شدید سرکشان را زنده اسیر آورد تعزیر برد ـ

منزل شانزدهم محمود غزنوی که فتوحات نمایان در هندکرد و اعلام اسلام بر افراخت و آثار و شعایر دین نبوی درین دیار برپا ساخت بطفیل حضرت چشت بوده

و از برکات قدوم حضرت خواجه ابو محمد فرزند صاحب فضل و کمال قدوة الدین ابواحمد ابدال و خلفای باصفه ی وی چنانکه در ضمن شجره طبقه گذشت بی دربی هم قرین فتح و ظفر ماند ظاهر که ولایت هند گو که تا وقت مذکور تفویض احدی از خواجگان چشت نباشد الا بالقوه در تحت و تصرف بود بنابران حضرت خواجه را با وصف کبرسن و ضعف بدن در معیت سلطان مامور فرمودند و

حوارق نمایان ار فوح هند بردست حق درست وی آسکار گردانیدند بعد محمود فرزندان نامدار وی اکثر در هند گذر کردند و حکام غزنویان جابجا در هند قایم ماندند و آخرین سلاطین غزنوی خاص در بعض دیار هند چون لاهور بذات خود اقامت کردند ۔

منزل هفدهم در سال چهار صدو بست و چهار

سهاب الدولت جمال الملک مسعود ابن محمود بر حصار سرسی که دروازه کسمیر بود محاصره نمود بعد چندی فتح یافت بعد دو سال آن بر حصار هانسی یورس آورد روز سسم فتح کرد بعده حصار سونی پت در تصرف آورد ۔

منزل هجدهم در سال چار صد و سی و پنج در نگرکوٹ ابوالفتح قطب الملک سهاب الدولت امیر مودود بن مسعود ناحب بعد تکالیف چهار ماه ظفر یاب سد و اکثر اطراف هند از سر نو سخیر کرد ۔

منزل نوزدهم ظهیر الدولت ابراهیم ابن مسعود

بسال ۴۷۲ حصار احودهن و دیگر قلاع ناسی هند فتح کرده یک لک مردم از مرد و زن در بند برد ۔

منزل بستم معزالدولت بهرام شاه بن مسعود بن ابراهیم بن مسعود بن محمود غزنوی

[ص ۲۹] در سال پانصد و دوازده در هند آمد و انتظام لایق کرد ظهیر الدولت خسرو شاه بن بهرام و خسرو ملک ابن خسرو شاه در ضعف سلطنت غزنویان باطراف لاهور و هند شاهی کردند انجام بدست سلاطین غور افتادند و تا سال پانصد و هشتاد و پنج فردی از افراد نسل غزنویان که بدست غوریان فتادند در عالم

رنده بماند الحکم‌لله جل عظمته و الملک لله و الملک و البقاء و الملک المعبود و هومنعم الحسر و مفیض الجود ـ

منزل بست و یکم در ذکر سلطان معزالدین معروف شهاب الدین غوری

ارباب تواریخ نسل سلاطین غوری را تا بضحاک تازی رسانیده اند ـ بعد فروع فریدون سام و سوری از سایر ضحاک دو برادر بابن دیار مع خویش و تبار آمدند در عهد علی مرتضی اسلام آوردند و بر ولایت خود امارت میکردند و با سلاطین سنجری و غزنوی اطاعت می ورزیدند عزیز الدین حسین ابن سام ابن قطب الدین حسن ابن محمد ابن عباس ابن محمد برادر زاده ابوعلی ابن محمد صوری هم عصر محمود غزنوی بعد قلع وقمع اسلاف خود از دست سلاطین غزنوی و غرق اکثری در دریا و فرار بدیار هند بضرب قادر کریم از تلاطم آفات بساحل نجات در آمد و رفیق قطاع الطریق شد هرگاه از فریق گرفتار قهر ابراهیم شاه غزنوی شدند حسین فریاد برآورد شاه بعد دریافت حال التماس داده در مصاحبت خود گرفت و بعد چندی بدامادی مشرف گردانید و ایالت غور بدستور آبای کرام بوی تسلیم کرد ـ خراجی که محمود بعد داروگیر محمد صوری بر ابوعلی سرس بسر قراری آن دیار قرار داده بود آن هم معاف کرد از روی بعضی تواریخ چنان دریافت می شود که ابراهیم شاه دختر یکی از برادران خود بحسین داد ایالت غور وی را در عهد مسعود بن ابراهیم نصیب شد بعد از فوت عزیز الدین حسین هفت پسر از وی یادگار ماندند یکی قطب الدین محمد که بهرام شاه بن مسعود بن ابراهیم شاه غزنوی وی را بدامادی خود سر فراز ساخت وی حصار کوه فرور

بنا نهاده درفکر نسخیر غزنین گردید - بهرام شاه را بر این حال اطلاع رسید قطب الدین را نزد خود از غور طلبیده در بند آورد بعد چندی زهر دهانید سیف الدین برادر ثانی وی دربی انتقام شد و لقب سلطانی بر خود اطلاق آورد - بهرام شاه وی را بمعرفت غزنویان [ص ۳۰] بدست آورد و رویش سیاه کرد بر گاوی لاغر سوار در تمام شهر گردانید و از بدترین عقوبات گشت سر وی را نزد سلطان سنجر فرستاد - علاء الدین حسین برادر ثالث وی آماده کار زار گشت دولت شاه پسر و شاه سالار بهرام شاه را قتل کرد بهرام شاه حادث هند گریخت و همدران ایام وفات یافت علاء الدین بر غزنین قابض گردید و بدعت فراوان کرد باحدیکه قبور سلاطین غزنوی جز محمود و مسعود و ابراهیم برکند - بیران بهاء الدین برادر چهارم خود را در ایالت سنجر که در ولایت غور باشد نام زد کرد - غیاث الدین و شهاب الدین هر دو برادران این چنان عدالت سخاوت و نرم زبانی و شیرین بیانی بکار آوردند که رعایا و برایا خوشحال شدند الا علاء الدین از برادر زادگان توهم در خاطر راه داده قید کرده در حصار غرجستان فرستاد بشاه سنجر سر مخالفت آغاز نهاد - برآن که سال بسال تحف و هدایای دیار می داد فرستاده بل به بلخ و ری را در تصرف خود آورد ، آخر در محاربات سنجری اسیر گشت بعد چندی سلطان سنجر بعفو جرائم رداست غور بدستور بوی داد بسال پانصد و پنجاه و یک وصا کرد - سیف الدین بن علاءالدین بجای پدر قایم شد - ایالت غزنین بر برادر عم زاد غیاث الدین ابن بهاءالدین سام تسلیم کرد پس از سلطان سنجر سلجوقی قابض بلخ گردید و بعد چندی در جدالی جان داد - غیاث الدین ابوالفتح بن بهاءالدین محمد سام وارث ملک شد برادر خود شهاب الدین را در سال شصت و پانصد حکومت ولایت

غزنین داد اکثر ولایات را در تصرف آورد زیاده از چهل سال کار فرما بود ـ بسال ۵۹۹ھ قضا کرد بلاد خراسان را در اقربای خود قسمت کرده غزنین را بتحتگاه قرار داد ظهیرالدوله خسرو شاه بن بهرام شاه و خسرو ملک بن خسرو شاه از سال پانصد و چهل و سه تا پانصد و هشتاد و سه نام نسل غزنوی بر خود نهادند و از باعث مخالفت راجگان هند و افغان کوهی بر دیار لاهور قناعت کردند ـ شهاب‌الدین متواتر بر هند لشکر کشید و فتح یاب گردید که در منازل آینده آشکار گردد ـ

منزل بست دویم در ذکر مختصر سلاطین سلجوق و قایق

باید دانست که سلاطین سلجوق از اولاد شخصی دقایق نام اند که در ذیل رهای اتراک دست حرز استلاک داشت [ص ۳۱] و بوفور عقل و دانش معزز بود ـ بناءه از روی توهم و مکدر از انجامع سلجوق بسر خود وارد سمرقند گردید و دین اسلام ورزید و از اعوان و انصار و اولاد شجاعت نهاد تقویت یافت نوبتی ایلک خان ضابط کاشغر مطیع قدر خان شاه ختن با طغرل نبیره سلجوق محاربت کرده طغرل ظفر یافت در ماه محرم سال تسع عشرین و اربع مایت در نشاپور خود را سلطان رکن الدین طغرل لقب داد و پای در تحت آل سامان نهاد عهد مسعود غزنوی بود بعد مسعود بلخ و خوارزم نیز در تصرف وی درآمد قایم عباسی وی را یمین امیرالمومنین لقب داد روز بروز کار روی بالا گرفت سلطان ابوالشجاع الپ ارسلان و معزالدین ابوالفتح ملک شاه و ابوالمظفر رکن الدین و ابوالشجاع غیاث الدین محمد یعنی شاهان نامدار معدلت شعار درین خاندان از مشاهیر جهان شدند در تاریخ گردیده مندرج که سلطان محمد در

اخیر عہد خود در ہندوستان رفت ضمنی عظیم‌القدر گران وزن بدست آورد که راجگان ہند درزن آن مروارید بوی تسلیم می کردند سلطان بدرا ساحب که در حلایق محمد اب وروس لعب سهرت حواهد داوب و آن را با صفاهان برده بر آسمان مقمره خود انداخب وقوع این معاملات در سال پانصد و ده بود بعد وی سلطان سنجر برادرش فرمان‌روای دادار و سلطان عالی وقار سنجر محمود برادر زاده خود را ولایت عراق عجم تسلیم کرد چند از ناعانت بهرام شاه غزنوی که خواهر زاده وی بود بعرس آمد و سلاطین غوری را بسر برداخت و نوارس کرد بسال پانصد و پنجاه و هفت ازین دار بی ثبات در گذشت بعض اطراف ولایت سنجری در تحت غوریان درآمد و بعض در تصرف خوارزم شاهیان و سلاطین سلجوقی چند طبقات اند بعضی ازان در بخارا و سمرقند و بعضی ازان در کرمان و بعضی ازان بدیار روم و بعضی ازان بدیار عراق عجم بادشاه بودند سلاطین آل سلجوق با متاخرین آل ناصرالدین سبکتگین قرابت کردند و بر امرای غور الطاف فراوان بل که بعد بادشت سبب انحراف و بغاوت علاءالدین حسین تاج بخشی و سرفرازی سلطنت کردند و خوارزم شاه از امرای این خاندان بود و اتابکان که چندین گروه اند و بر چندین ولایت جدا جدا شاهی کردند هم متفرع ازین خاندان اند ۔

منزل بست و سویم [ص۳۲] در ذکر عدم قرارداد احدی از سلاطین ولایت مملکت ہند را تخت گاه خویش

مخفی و محتجب نماند که بعد از حضرات خلفای راشدین

علیهم الرحمت الی یوم‌الدین از وقت آمد مهلب بن ابی صفری تا بهرام شاه غزنوی هر کسی از صلحا قدم برکاب در هند نهاد داد شجاعت و شهادت داد آثار و شعار اسلام بر پا کرد هر کسی از امرا و سلاطین درین دیار ورود یافت هم قرین فتح و نصرت لوای مراجعت بدارالقرار افراشت احدی عزیمت قیام دوام در خاطر نیاورد ـ محمود آخر حال در خیال داشت که مملکت هند را تختگاه سازد امرای نامدار و وزرای کبار صلاح ندادند لاجرم رای دانستم مرتاض را بعد فتح ولایت جنوبی فرمان روا گردانید ـ

منزل بست و چهارم در ذکر عطای ولایت باجاه و حشمت و سیع الفزای هندوستان بهتر از ولایات جهان بحضرت بابرکت پرده‌کشای اسرار غیب صورت نمای اطوار لاریب صاحب منازل توحید صاعد مصاعد تفرید حجت اولیا هندالولی

چون نظم ظاهری منحصر بر نظم باطنی باشد قبل ازین که از روی قیام سلاطین نامدار مملکت هند رونق اسلام پذیرد ولایت هندوستان و آرایش این بوستان بحضرت هندالولی در مایت ششم قرار یافت ـ این حضرت باچندین درویشان صاحب دل در اطراف دهلی و اجمیر تشریف آورد ـ بر تعرضات راجگان هند انواع تصرفات از وی آشکار گردید، آخر همگنان روی نیاز آوردند و بدل و جان اطاعت میکردند ـ روزی بر رنجانیدن درویشی در باب رای پتهورا بر زبان حق ترجمان رفت که مملکت وی در تصرف اسلامیان در آوردم و پتهورا را زنده در دست معزالدین سام دادم همچنان بعد چندی ظهور گرفت ـ

منزل بست پنجم در فتوحات هند و رواج شعایر
و قیام ارکان‌اسلام بر دست خدا پرست سلطان
ابوالمجاهد معزالدنیا والدین محمد ملقب
بشهاب‌الدین ابن بهاءالدین سالم محمد صوری
معروف غوری و تسخیرات وی بر این دیار وسیع
متعدد الولایات از تصرفات زمان ولایت قران
و برکات زبان حق ترجمان حضرت بابرکت پادشاه
اصلی صاحب تخت و دیهیم شاه صورت و معنی
هندالولی فرمان فرمای این اقلیم مشتمل برده
فصول بعضی مختصر و بعضی طول

ار سال دانصد و سصت [ص ۳۳] که از طرف درادر ررگ حاکم غرنین سد در فکر سخیر هندوستان فتاد ـ بعد دوارده سال طهور آن رو داد بسال ۵۷۲ ملتان فتح کرده در اوچ ستاف رای آنجا سپاهی وافر دانست بوساطت رن وی را کشت و دخترش در عقد گرفت و بسال ۵۷۴ وارد اوچ و ملتان گست و براه ریگستان نا گجرات رفت ـ پریم دیو محاربت سخت کرد سلطان هریمت خورد رای غالب آمد اهل اسلام بسیار خوار سدند و مال و متاع و سار و رخت بغارتی در آمد شاه بدشواری تا تختگاه خود رسید ـ

فصل اول : در سال ۵۷۵ ار ساه پساور که در کتب قدیم نکرام و هر سور و فرسور معروف خراج خواست ـ خسرو ملک پسر خسرو شاه که در لاهور و پشاور قاعت دانست در محل صلح و اطاعت در آمد بعد اخذ تحایف زنجیر فیل وغیره بولایت سند رفت حصار دیول تسخیر کرد ـ

فصل دوم : در سال ۵۸۰ھ تاراج لاهور کرده حصار سیالکوت مابین راوی و چناب بنا نهاده سامان حرب و بیکار درانجا جمع آورد۔ خسرو ملک بعد از مراجعت وی باکفار کهکهر سوافقت کرده قابض حصار شد بسال ۵۸۲ھ شاه باز وارد پنجاب گردید و خسرو ملک را با پسرش ملک شاه و تمامی خویشان و قریبان نسل غزنوی را بر کوه فیروز نزد برادر خود فرستاد۔ وی جمیع را در یکی از قلاع غرجستان قید کرده بعد چندی قطع نسل کرد احدی ازان خیل و تبار طاهر حال باقی نماند۔

فصل سیوم : بسال ۵۸۷ھ حصاری از تصرف عاملان رای احمیر بر آورده هزار و دو صد سوار جنگی بافسری ملک ضیاءالدین تولکی آنجا گذاشت و عزم مراجعت داشت که ناگاه پتهورا رای احمیر و برادرش کهانڈی راو و رای دهلی با دو لک سوار و صد هزار فیلان کار زار یلغار آورده بر فوج سلطانی تاخت و بقصد انتزاع حصار مذکور کنار آب سرستی واقع وسط کرنال و تهانیسر در موضع تراین که حالا تراوری و اعظم آباد شهرت دارد با محاربات عظیم پرداخت رای دهلی فیل سواری خود قریب سلطان رسانید شاه نیزه در دندان وی راند که دندان وی شکست و تمام دهان خون آلود گشت الا وی با وصف زخم شدید از روی کمال دلاوری زخمی بر بازوی شاه زد که از ضرب آن از پشت زین بر زمین آمد سواری بود ترکی نژاد شاه را بر زمین دیده بر جست و بر پشت اسپ خود [ص ۴۳] شاه را نشاند و از رزمگاه بجای محفوظ رساند۔ غوغای شکست لشکر اسلام و فقدان سلطان سام منتشر گشت و رایان هند فتح یاب شدند و حصار منزع سابق در تخت آوردند غلامان شاه مجروح را بغور بردند بعد چندی صحت یافت۔

فصل چهارم: سال دگر از روی فراهمی سامان با یک لک و بیست هزار سوار ترک و تاجیک و افغانان نامدار با ساز و لباس لایق و اسپان تازی و کلاه فاخر عازم بود که حضرت سید شاه نعمت‌الله جل شانه ابوالفتح شهید هانسوی و سید شاه احمد سلطان یمنی با قوافل شرفای عرب و جمع فراوان راهی داد خواهی وارد شد ـ الا چون مامور از حضرت خیر الانام با تعین تاریخ بود از سلطان جانب منزل مقصود مسابقت فرمود , چنان که در ذکر خانوادهٔ قلندری نعمتی کرماشاهی گذشت ـ شاه بعد ازان در همان رزمگاه اعظم آباد قدم نهاد و از روی حسن تدبیر لشکر را چهار قسمت کرده بچهار جانب روان گردانید ـ در هر قسمت ده هزار سوار وقت صباح که هنوز فوج مخالف از غسل و عبادت فارغ نشده بود بر لشکر رایان هند که جم غفیر از سوار و پیاده و فیلان جنگی و راجپوتان یکرنگی و کهتریان نامدار و برهمنان بیشمار و آلات آتش گیر زیاده از چهار لک مردم جمع بود تاخت ـ تا زمانیکه لشکریان والی هند سلاح کارزار بر آرانید و استعداد محاربت بهم رسانند قریب ده هزار اهل لشکر بر بستر هلاکت فتادند ـ و هرگاه پتهورا و کهانڈی راؤ لشکر وافر زیاده از هفتاد و پنج هزار سوار بسلاح و یراق آراست کردند شاه را با یورش تواتر از میدان حرب پس پا کردند و بسی از سواران ترکی را بخاک و خون افگندند ـ قریب چار هزار سوار بکار آمد ـ شاه بارادت هم با سپاه باقی جانب منزلگاه خود خرامید تا رایان بخیال فتح تعاقب کردند و انتظامی از صفوف و قواعد رزم برهمی پذیرفت و دهل نصرت در فوج هند نواخت ـ آن وقت شاه بهر چار قسمت افواج قاهرهٔ خود

ایما فرستاد تا که از چار جانب بر معاقب یورش آوردند و در وسط فرودگاه هند و نعاقب‌کنان در آمدند و از هر طرف محاربات سخت افتاد ـ رای دهلی و دیگر راجگان نام آور قتل شدند پتهورا بدست تاجکان گرفتار آمد شکست بر لشکر هند افتاد سلطان بعد چندی [ص۳۸] هر کسی را بقتل و غارت و بند و اسیری امان داد ـ قلاع نامی از سامانا و سهرند و کهرام و سرسی و بهادسر و هانسی و رهتک در تصرف اسلام درآمد ـ گولا پسر پتهورا را بر حکومت اطراف اجمیر سرفراز گردانند و بر رای دهلی سر رعایات کرد شرط اطاعت و قطب‌الدین ایبک را بر حصار کهرام نهاد کروی دهلی از طرف خود بدیار هند حکومت روا و کار فرما ساخت و بفتح و فیروزی رایت عزیمت جانب غزنین بر افراشت ـ

فصل پنجم : قطب‌الدین در همان سال حصار میرٹھ و دهلی از قبض وارثان پتهوره بر آورد اطراف کول مسخر کرده دهلی را دارالملک اسلام گردانید و آنجا طرح اقامت انداخت در سال پانصد و هشتاد و نو شهاب‌الدین باز بدهلی آمد و بر رای جی چند والی قنوج و بنارس که چهار صد فیل جنگی و فوج بسیار با خراس بی شمار داشت در نواحی چندوار و اتاوه از دست ایبک سپاه سالار شاه شکست خورده سلطان از حصار استی که مخزن رای بود غنایم وافر بدست آورده تا بنارس تاخت و آثار اسلام ظاهر ساخت و معاود غزنین گردید ـ مملکت هند بدستور در تصرف قطب‌الدین ماند ـ

فصل ششم : بیم راج نامی از خویشان پتهوره بر گولا حاکم اجمیر لشکر کشید و او را هزیمت داد ـ قطب‌الدین بامداد

گولا برداخت و بعد تسخیر احمیر را در تحت اسلام گذاشت و گجرات فتح کرده حسب الارشاد تعریس رفت و بعد ملازمت شاه بدهلی آمد۔

فصل هفتم : در سال ۵۹۲ شاه از غزنین آمده حصار سکر بیانا و گوالیار فتح کرد ۔ بهاءالدین طغرل را حاکم آن دیار گردانید و راجع بتخت‌گاه شد قطب‌الدین حصار کالنجر و کانی و بدیوان فتح کرد ۔

فصل هشتم : همانسال پادشاه جانب طوس و سرخس از برای نظم مملکت برادر رفت شاه همان نواحی بود که خبر وفات برادرش بردند رسم تعزیت بجای آورده راهی بادغیس گردید ۔ ملک خراسان حسب وصیت بر آل سام قسمت کرد تخت فیروزه کوه و غور بعم زاده خود ملک ضیاءالدین و فراه و بست و اسفرائن سلطان محمود غیاث‌الدین شاه مغفور [ص۳٦] و هرات با توابع آن بخواهرزاده خود ناصرالدین عنایت کرد و در غزنین آمده بوصیت برادر بر تخت غزنوی جلوس فرما شد در سال ششصد هجری بخوارزم لشکر آراست و چند محاربات سخت رو داد ۔ شاه سالار خطا و سلطان عثمان پادشاه سمرقند بامداد خوارزم شاه آمدند سلطان تاب مجادلت نیاورده گریز بغزنین نهاد آخر صلح شد ۔

فصل نهم : بعد آن بقصد تادیب کفار کهوکهر که در جبال چون و حوش صحرا بودند مذهبی و ملتی خاص ایشان را نبود ۔ زنی چند شوهر داشت و دختران را در صورتی که احدی بعد زائیدن می گرفت می دادند ورنی قتل می کردند ۔ عازم شد باتفاق قطب‌الدین ایشان را هزیمت داد اکثری بدلالت یکی از اسلامیان که بدست آن

گروه در بند افتاده بود اسلام آوردند ـ شاه آن دیار بر ایشان گذاشت و زان بعد برای گوسمالی کفار کوهستان غزنین و پنجاب که قتل اسلامیان موجب ثواب اعظم در عقاید ایشان بود التفات فرمود ـ بعضی را بالطاف و بعضی را بسیاست در دین محمدی در آورد ـ از کهوکهران و کفار جبال چار لک مردم اسلام آوردند ـ

فصل دهم : در سال شش صد و دو از لاهور عازم تختگاه غزنین بود ـ از دست کهوکهری مقتول شد ـ سانزدهم شعبان در تختگاه در مقبره که برای دختر خود بانهاده بود مدفون شد ، بیت :

ندیده کسی تا ابد زندگی
خدای جهان راست پایندگی

منزل بست و ششم هرچند این باب دویم از قصر عارفان مشتمل باشد بر حال انبیا و اولیا و صلحا و شهدا که در مملکت هند شعار برکات ظاهر کردند و آثار اسلام آشکار گردانیدند الا بضرورت و هم بدین نظر که فروغ وفراغ عموم شعایر اسلام منحصر بر سلطنت ظاهری بود -

از محمود غزنوی تا شهاب غوری که در حقیقت بصلاحیت حال ممدوح محامد اولیا و رایج دین اند و منصب شهادت نیز نصیب بعضی گشت ذکر چند سلاطین نامدار تا منزل بست و پنجم تحریر پذیرفت و مقصود اصلی در تمام این کتاب ذکر حضرات اولیا باشد نی سلاطین مگر واضح باد که اکثر سلاطین هندوستان در حسن و ضوابط اوقات و اکتساب طریقت و ریاضات در صحبت حضرات

چشم نور باطنی و صفای قلبی حیان حاصل کرده اند که در سمار اولیای وقت محسوب اند بنابرین برای [ص ۳۷] آینده آرزو دارم که در منزل چند بلا لحاظ بسلسل خلافت چنان که در تاریخ سلاطین ملحوظ می ماند بذکر بعضی از ایشان بردارم که در ضمن آن ذکر خیر بعضی از حضرات اولیا تعلق پذیر بود هم بر سایقان منصب بنای این باب از عالم فتوحات همه هویدا گردد بالله جلشانه الا ستعان و هو المستعان ـ

منزل بست هفتم در خلافت و ریاست سلطان محمد قطب الدین ایبک صاحب تخت و تاج هندوستان مستقیم و مستقر این بوستان و بعض فتوحات و تسخیرات وی در ایام امارت ونیابت وهم زمان سلطنت و سطوت

سلطان قطب‌الدین ایبک شجاع و جهاندار و سخی و صاحب وقار بود بصغر عمر باجری وی را بدست آورد ـ از نیشاپور بدست قاضی فخرالدین عبدالعزیز کوفی نعمانی افتاد بصحبت اولاد قاضی از علوم رسمی بهره وافر یافت بعد قاضی از اولاد ایشان تاجری با بهای گران خرید و در تحایف نذر سلطان کرد ، بوفور لیاقت و فهم و فراست روز بروزترقی یافت دخترسلطان تاج‌الدین کرمانی حسب الامر سلطان شهاب در عقد خوددرآورد ـ فتوحات نمایان در اطراف هند بردست‌وی‌شد دارالخیر اجمیر دارالاسلام‌گردانید و گجرات از دست تمام رایان هند که متفق باجمتاع دو نیم‌لک سپاه در پی کارزار بودند بعد قتل پنجاه هزار و اسیری بست پنجهزار غلامان خوش رو گبران نیک خو رهانید ـ از غایت سخاوت قطب‌الدین لک بخشی لقب یافت ـ جانب کالنجر هرگاه لشکر برد رای

آنجا می خواست که ارسال تحف و هدایا مصالحت کند که باده گرمای قصبای آسمانی گردید قلعدار وی اجرز ندو اعلام طغیان و بغاوت برافراشت ، آب روانی که اندرون جاری بود یک بار خشک شد همگان برون آمدند و درخواست عافیت کردند و پنجاه هزار مرد و زن اندران بورش دین اسلام قبول کردند ـ مهوبا بای تحت کالنی و بدایون فتح کرد ـ محمد خمار خلجی از بهار برای ملاقات آمد و تحایف رسانید ـ قطب الدین بعد آن بررسیدن سلطان شهاب با کهوکهران جنگ کرده معاود هند شد ـ بعد از فوت سلطان شهاب که غیاث الدین محمود برادر زاده وی پادشاه شد هم بجای پدر وهم بجای عم بر تخت غور و غزنین برای قطب الدین خطاب سلطانی و چتر جهانبانی و خط آزادی و فرمان امارت هند فرستاد [ص ۳۸] هجدهم ذیقعده سال ۶۰۲ در لاهور بر تخت نشست سال دوم تاج الدین یلدوز که وی هم از غلامان معتمد شهابی بوده ولایت کرمان در تصرف داشت ـ با قطب الدین در پنجاب محاربت کرده بعد هزیمت جانب کرمان گریخت و قطب الدین سال چهارم از سلطنت در چوگان بازی جان داد ـ از غلامان شهابی اکثر صاحب رشد و ریاست و امارت و خلافت شدند ـ هرگاه سلطان شهاب دفن وی کرمان و شوران در تصرف داشت ، بحضور سلطان محمود که در حدود گرم سیر بود عرضداشت نمود که در غزنین بر تخت عم جلوس فرماید ـ سلطان در جواب بحریر سلطان تاج الدین یلدوز نگاشت که مارا تخت فیروز کوه و غور بجای پدر کفایت می کند و خلعت خلافت غزنین و خط آزادی فرستاد ـ بر طبق آن بر تخت غزنین پادشاه شد و بر قطب الدین داماد خود بحدود پنجاب بورش آورد الاچیان هزیمت خورد که غزنین در تصرف قطب الدین درآمد الا بعد قطب الدین باز در تخت تاج الدین رسید و هرگاه خوارزم شاه بر غزنین غالب گردید وی

در مصروفات قدیم خود گرمان و سوارن قاصر ماند الا قناعت دوررده بر هند عازم سد در حدود بلاوری با شاه التمس جنگ کرده اسیر گشت ـ بعد قطب الدین ناصر الدین قباچه که غلام سهابی و داماد یلدوزی بود نواحی سنده و ملتان و اوچ و بکر و سوران دم استقلال زده بادشاه سد ـ حکام خلج در بنگالا باجور سدند ـ بهاءالدین طغرل در حدود گوالیار با قطب الدین برحاش کرد الا روبروی ایبک در گذشت سلطان دادگر رعیت برور شمس الدین التمس که از غلامان سهابی و پسر خوانده ایبک و داماد وی بود بادشاه بامدار هند سد ـ

منزل بست هشتم در خلافت باعدل و رافت سلطان السلاطین ناصر امیر المومنین امام الاسلام و المسلمین شمس الدنیا والدین شاه درویش منش مخاطب التمش و فیضان و برکات زمان و از اجتماع علمای شریعت و صلحای طریقت و فقرای نامدار و کبرای با وقار و هر قسم کاملان و عارفان

در ذکر نسب حسب وی صاحب طبقات ناصری می نگارد که التمش از بزرگ زادگان ترکان قراختائی بود ـ پدرش سردار قبایل آلیری ایلام خان نام باسد برادران یوسف وار بر فراست و لیاقت وی حاسد شدند و برای شکار برده بردست [ص۳۹] تاجری بخاری فروخت کردند ـ نوبت بنوبت چند سهاب الدین خریدن خواست مالک هزار دینار قیمت کرد شاه آنقدر قبول نکرد فرمان داد که وی را کسی خرید نسازد ـ تاجر یک سال در انتظار ماند ـ

آخر قطب الدین اجازت شاه وی را با غلامی دیگر در عهد دقیمت
یک هشتل خرید و دختر خود را بوی داد و دو دختر خود را
بناصرالدین قباچ داد ـ التمش سال ۶۰۷ بادشاه شد و بظهور تفاوت
بعضی سرداران جانب حصار جالور ولایت اودیسا عزیمت کرد
زان بعد ملک تاج الدین یلدوز از شاهی غزنین باعث تسلط خوارزم
شاه رو گردانیده چندی در امارت قدیم گذرانیده بعزم تسخیر دهلی
و نواحی کرنال و تهانیسر جنگ کرده بدست التمش افتاد ـ در
حصار بداون قید کرد تا وفات یافت در سال ششصد و چهار ده
ملک ناصر الدین قباچا کنار آب چناب با وی محاربت عظیم پیش
آورد الا هزیمت خورد. سال دگر ناصر الدین بامرای خلج حدود
غزنوی موافقت کرده در پرده مخالفت برآمده غالب آمد و سند را در
تصرف آورد ـ سلطان بالحاج و شاه آوی حاجیان بر مدد شاه
ناصرالدین را هزیمت و دیت داد ـ سال دگر جلال الدین خوارزم شاه
از چنگیز خان تحت غزنین وداع کرده جانب لاهور آمد با وی
جنگ کرد خوارزم شاه هم روی بگریز نهاد سال بست و دو
جانب لکهنوتی لشکر برد غیاث الدین خلجی که شاهی میکرد از
دست وی خراب و پشیمان گردید آن دیار بنام پسر خود ناصرالدین
قرارداد و باز بر ناصر الدین قباچ ناجت وی بدریا غرق گردید ـ سال
دگر بران سور لشکر کشید فتحیاب گشت ـ سال دگر حصار مندو
مسخر کرد ـ بست و شش رسولان عرب خلعت خلافت آوردند
سال دگر که از فوت ناصر الدین پسرش در بنگاله فتور راه یافت
آن طرف شتافت و پسر ثانی را باهمان نام و منصب آنجا گذاشت
و سال دگر تضبط گوالیار پرداخت و در سال سی و یک بصوب مالوه
نهضت کرده بر اوجین متصرف گشت ـ آنجا معبدی بود که ارتفاع

دیوارش از هر چهار جانب صد گز عجایب نقش چون سومنات آنجا کرده بودند بعد آن جانب ملتان اشکر آراست ـ اوقات و برکات سلطان التمش از فیضان صحبت و نظر رحمت جناب حضرت قطب الاقطاب [ص ۹۰] فرد الاحباب کاکی اوشی چشتی چنان باشد که در دفاتر نگنجد ـ در عمر دوازده سالگی جمال باکمال داشت روزی بحضور حضرت شیخ الشیوخ سهروردی و اوحدالدین کرمانی حاضر گردید شیخ الشیوخ سهروردی گفت که از جبین وی انوار سلطنت می تابد شیخ کرمانی گفت که از برکت شما در سلطنت دساوی دین وی نیز بسلامت ماند ـ این حکایت صاحب فواید الفواد و سیرالعارفین نیز تحریر کرده‌اند و تاریخ حاجی قندهاری وارد و ابوالقاسم هندو شاه از وی روایت کرده که حضرت خواجه عثمان هروی در عهد التمش بدهلی آمد ، پادشاه تعظیم و توقیر فراوان بجای آورد چندی بشرف بصحبت بهره وافر اندوخت ـ حضرت حمیدالدین ولی نیز زمانی بعهد سلطان بدهلی آمد ـ علاوه بر این حضرات کرام از شیوخ و سادات و علما و قضات و هر قسم اهل فضایل وتدریس از ولایات دور دست بوقوع ظلم و فساد چنگیزی وارد حضرت دهلی بودند عجب زمانی خجسته و اوانی سعید بود ـ قبولیت اعمال و افعال وی ازان قیاس توان کرد که روزی در خاطر آورد که حوض وچاه از آثار و یادگار خیر باشد خواهم که جای راست کنم شب در خواب دید که جناب رسول مقبول صلی‌الله علیه وآله وسلم بر اسپ گلرنگ سوار تشریف آورد ، محلی نشانداد بسواد آبادی دهلی که اگر میخواهی در اینجا حوضی راست ساز و از سم راهوار همانساعت نقشی بر روی زمین پدید آمد و آب صاف و شفاف چون مروارید ظاهر گردید ، سلطان بر نصف شب

بیدار شد کوتوال شهر را طلب کرد جاجت بحضور حضرت قطب لا قطاب فرستاد که اگر بخار باشم جاضر شوم حضرت ارشاد کرد آمدن حاجت ندارد جوابی که دیده اند راست باشد بدانجای باید رفت شهر شهر شرسد دروازه آن آبادی کشاده چون بر محل مشهور رسیدند نشان شم راهوار و آب روان سرشار بود جند قطرات اران هر یکی خورد بعایت شیرین بود زان بعد ار همان آب وضو کردند و نماز شکران نعمت پروردگار ادا کردند سلطان آنجا بانای شب خرگاه نصب داشت صباح فرمایش حوض کرد چون در زمانی قریب ترتیب یافت ار روی قبول محل استجابت دعا و مقام عبادت و گذر انبیا و اولیاء و اوتاد و ایراد خضر و مردان غیب و سلاطین جن قرار یافت ـ فیض رسانی اران موقع بسایر طبقات در امور دنیا و عقبی می شود [ص ۱۴] بسبر طیکه بطرق مندرج دخایر حضرات چشت عمل نماید ـ حضرت قطب الطریقت اصناف معاملات عتبه و شواهدات لاریب با یاران رفیق دیده اند که باوجود چندین عظمت و کرامت ذات قدسی صفات حیرت بر حرف خود بیان فرمایند وفات حضرت قطب الاقطاب در حیات الشمس بود ـ مولانا ابوسعید بعد بجهیز و تکفین جسد قدسی ندای عام کرد که حسب وصیت حضرت خواجه امام نماز جنازه وی کسی خواهد بود که در وی شرایط چند باشد و آن شرایط صلاحیت و ضوابط اوقات بر زبان آورد باوجودیکه مجمع اخیار و صلحای روزگار بود کسی مبادرت نکرد ـ چون دیری گذشت و سلطان چپ و راست دید کسی مستعد نشد و جوابی نداد خود عازم شد و گفت که مخواستم تا این صفات ما در پرده ماند الا حضرت ما نخواست در اینجا نام نامی بعض حضرات کبار از مشایخ نامدار و فضلای عالی وقار که در عهد الشمسی در هند

بودند برقم می پذیرد حالی از دمعی نخواهد بود ـ انتمال ساه درسال ششں صد و ںلں و ںلمیں ںود حمں مسجد قوه الاسلام دهلی حانب شمال در مقبره رفیع ںلاںشعی مدفوں گردید مروی از سادر قبور ںالاتر و بلند ـ حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی حضرت حواجه قطب الاقطاب دهلوی حصرت خواجه فریدالدیں گنجشکر احودهنی حصرت حواحه حمیدالدین صوفی سعیدی ناگوری سوالی حصرت حواحه محمد ںدرالدیں عزنوی حصرت قاضی حمید الدیں ناگوری حصرت محدوم بهاءالدیں زکریای ملتانی حضرت سیخ حلال الدیں سریزی حضرت سیخ نظام الدین ابوالموید عزنوی سمرقندی حصرت مولانا معزالدیں حاجرمی حصرت شیخ نورالدین مبارک عزنوی حضرت حواجه حسن حماط حصرت سیخ صفاءالدیں دست غیب حصرت سیخ ناج الدین اوسی حضرت شیخ حسن دانا حضرت سید حصر رومی حصرت سید نجم الدیں غزنوی حصرت حواجه محمود موئینه دوز حصرت حواجه ندرالدیں موی تاب ندایونی حصرت سیخ شاهی موتاب ندایونی حصرت سیخ عین الدین قصاب حصرت مولانا علاءالدیں کرمانی حصرت ساه ترکمان شمس العارفین بیابانی حضرت مولانا برهان الدیں ملحی حصرت قاضی منهاج الدیں سراج جوزجانی حصرت مولانا رفیع الدیں مفسر عزنوی حضرت مولانا مجیب الدیں قاری حصرت [ص ۳۳] مولانا مسعود برهان حصرت سید قطب الدین عزنوی حضرت شیخ عبدالعزیز بسطامی حصرت سیخ جلال الدیں ںانی حصرت مولانا برهان الدین بزاز حضرت مولانا نجم الدین دمشقی حصرت مولانا سراج الدیں سنجری حضرت مولانا حلال الدیں کاشانی و حضرت قاضی رکن الدین سامانی حصرت خواجه علی سنجری حضرت خواجه محمد ترکی نار نولی حصرت شیخ سعدی لنگوچی حضرت سیخ عبید

مجذوب لاهوری ۔

منزل بست و نهم در خلافت و عدالت، سلطان ابن السطان ناصر الدنیا والدین محمود غازی خلف الصدق التمش و بعضی از صفات حمیده آن شاه حمیده روش

از فوت سلطان بعد حمدین جاسس که یکی اران سلطان رضی ست سلطان معمور بود سال دوار دهم که سسصد و حهل و حهار هجری بود ناصر الدین محمود ابن التمش پادساه عادل و بانصاف و درویش وصع و فرمسس رعایا برور حدا برس ست بیدار وصلا دوست صالح چون بدر بزرگوار بود بعضی ارباب تواریخ معترض سده اند که سلطان غازی را در حدام قطب الا قطاب خواه خلفای وی شمار کردن درست نباشد وی وقت حضرت را نیاقت بدانست راقم می سزد که در عمر صغر دولت حضور دریافت آن هم لیاقت اعتماد دارد بهر حال روش درویشی در سلطنت اقلیم هند چندان که وی گزید دیگری رامیسر نشد ۔ در بعضی ریاضات و ضوابط اوقات در پدر عالی قدر تفصیل داشت حر یک بانوی نیک زاد خادمی دگر نداشت سر معاش اهل و ذات خود از خور و پوش و لباس و پوشاک و عیر آن ضروریات از کتابت مصحف مجید ساخت که آن را بر بهای متعارف می فروخت مدت بیست سال پادساه ماند ۔ طبقات ناصری قاضی صدر جهان منهاج الدین سراج جرجانی بنام وی نوشت آنجا ذکر میکند که خداوند کریم هر قدر اوصاف حمیده و اخلاق پسندید در ذات کرامت انتساب وی ودیعت نهاده از جبین معدلت گزین وی می یابد ۔ غالب در سال شصت و چار از

روی زهر دهی سهادت سر یافت وبا بامراض جسمانی در گذشت -
حسب وصیت در عاری وی را افگندند و آن عمارت بدیع در سراد
ملک پور دامن کوه واقع ده کروهی از دهلی در ایام چون
عرس حضرات اولیا جمع وافر آنجا جمع می شود آثار برکات ازان
عار واضح و لایح -

منزل سی ام در خلافت پر معدلت [ص ۳۳] سلطان محمد غیاث الدنیا والدین بلبن و اولاد آن پادشاه ذوالمنن تا معزالدین کی قباد و بعضی حکایات خسرو هند و امیر حسن سنجری در ایام رفاقت فرزند رشید سلطانی خان شهید ملتانی

سلطان غیاث الدین بلبن سر از غلامان التمش بود او بدوم
التمش محمد غلامان التمشی ترکی نژاد چهل تن بودند که انسان را
چهل کافی لقب بود روبروی شاهان التمشی صاحب اعتماد ماندند الا
هرگاه غیاث الدین بعد سلطان غازی بحق بندگی و دامادی پادشاه
بد همگنان را پامال کرد - پادشاه جبار و دانا و هوشیار بود
خدمات مملکت ترکستان سرشت و دیانت دار قرار داده در اندکی الزام
معزول کردی - شاهزادگان نامدار از دیار ترکستان و ماوراء النهر
و خراسان و عراق و فارس و روم و شام از جور چنگیزی
پریشان حال بوده در عهد وی رو بنهاد هند شدند - هر یکی را
باعزاز وافر جا داد - پانزده محلات بنام نهاد ذیل ازین فرق در دهلی
آباد شدند عباسی - سنجری - خوارزمی - دی لمی - علوی -
غوری - اتابکی - چنگیزی - رومی - سنقری - یمنی - موصلی -

سمرقندی ـ کاسغری ـ خطایی ـ قواعد جهانداری خوب میدانست و انتظام ممالک و دادرسانی بوضع درست می کرد ـ سرکشان هندوستان را بقوت و تدبیر مطیع و منقاد گردانید ـ سلاطین ولایات باوی مصالحت و اتحاد ظاهر می کردند ـ خان شهید پسر کلان وی که امارت ملتان داشت بسی قدر دان صاحب جوهر و اهل هنر بود ـ حضرت امیر خسرو باوی رفاقت داشت سعدی شیرازی را چند بار از ملتان بمود و احساس لایق بطریق تحائف فرستاده استدعای قدوم رنجگی کرد ، حضرت شیخ عذر ضعف و پیری در تحریر آورد و تعریف حضرت خسرو نگاشت و از تصانیف خود کتاب گلستان و بوستان و کریما و دیوان غزلیات و جمع هزلیات بطرز تحف فرستاد که در هند از وقت وی قبول خاص و عام یافت و نام نامی حضرت شیخ فروغ عالی گرفت ـ شیخ آذری در جواهر الانور می آرد که حضرت شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی بدیدن امیر خسرو در هند آمد الا از دیگر کتب ذکر این حال یافت نمی شود ـ ابوالقاسم‌هندو شاه تحریر میسازد که امیر خسرو را با امیرحسن موالفت و محبت تمام بود، خان شهید بردست امیر حسن تازیان زده خسرو درانوقت غزلی نوشت که مقطع آن این باشد بیت :

[ص ۴۴] زین دل خود کام کار ما برسوائی کشید
خسروا فرمان دل بردن همین بار آورد

چون تعشق صادق بود نشان آن ضرب بر دست خسرو پدیدار شد ـ زان بعد این مصرع در جواب مصرع خان گفت گواه عاشق صادق در آستین باشد خان شهید بعد دریافت بر حقیقت حال غور آورده هردو را بانعام و خلعت سرفراز ساخت سلطان ازکمال معتقدین

حضرت قطب العالم وحیدالعصر فرید الدهر گنج شکر بود ـ دختر سلطان در عقد نکاح حضرت بود و سوای از شیخ نصرالله سبحانه جمیع فرزندان و دختران حضرت وی نواسگان جمعی سلطان اند ـ بسال ششصد و هشتاد وپنج سلطان بعمر هشتاد سالگی بیمارشده بعالم بقا شتافت ـ در مقبره بعمر ایام حیات بعادل خان شهید که وی در جنگ مغلان چنگیزی چند سال قبل از بادشاه شهید شده بود مدفون گردید ـ نام آن عمارت دارالامان بود و از روی کمال تجمل وتکلف آراسته کرده بودند ـ حالا آن منازل در خرابات داؤد سرای واقع خرابات آن نشان از عمارات رفیع می دهد ، سنگ مرمر بالای آن در ایام عروج سلاطین اوذ با قیمت فراوان جانب بیت السلطنت انتقال پذیرفت ـ بعد سلطان غیاث‌الدین معزالدین کیقباد پسر بغراخان پسر ثانی سلطان بادشاه شد و حصاری رفیع و شهری جدیدلب آب بسرحد کیلوکهری بنا نهاد ـ ابواب عشق وطرب بر روی دل بستگان عالم گشاد پدر وی صاحب ولایت لکهنوتی بود بوادید اسری پسر و هم بدعوی سلطنت پدر از بنگالا عازم دهلی شد و کیخسرو پسر خان شهید صابط ملتان دری تسخیر دهلی گردید آخر در رهتک تقریب بقتل رسید ـ ناصرالدین بغراخان و معزالدین کیقباد لب آب گهاگهره وآب سرو* بعد مصالحت ملاقات کرد قران السعدین حضرت امیر خسرو بر ملاقات همین هر دو پدر و پسر شاهان بنگال و دهلی مبنی و مشعر باشد آخر سلطنت در سال ۸۷ بخاندان اصلی منتقل کردند ـ

منزل سی و یکم در سلطنت و سیاست سلاطین خلجی

ملک جلال‌الدین فیروز ملک علاؑالدین برادر زاده و

*سرو و سارجو و سرجو هرسه نام نهراست قریب بدریای گهاگهره ـ

داسادش صاحب حکایت پدماوت و فرزند ابتر وی قطب‌الدین مبارکشاه نامراد مع حال وی از بربادی جان و مال و تباهی خاندان و اهل و عیال بردست خسرو خان برادر زاد

حلال‌الدین خلجی مروز بادساهشد عمارات معری را باتمام رسانند و آن شهر نو رونق تازه گرفت [ص ۵۰۳] علاءالدین برادر زاده و داماد صاحب رسد عظمم و در کره مانک پور معمم بود - اکثر ولایات بلگانا و حاندیس که هنوز آنجا بوت فروغ اسلام نرسیده بود بردست علاءالدین مسحر گردید سس صد من طلای خالص و هفت من مروارید و دو من جواهر از لعل و یاقوت و الماس و زمرد هزار من نقره ار غنایم آنجا حاصل گردید - هرچند سلطان رعیت پرور و متحمل و دیندار بود الا بعضی از حاسدان بوی رسانیدند که در حوالی اندر پت درویشی صاحب خزاین باکمیا گری وارد سد مامولا نام دارد - چند هزار من از اجناس برنج و گوشت و روغن و مایده و شکر در مطبخ وی ذخیره باشد - هر روز خاص و عام از هندوان و اسلامیان را محتاج و غیر محتاج ضیافت نماید عجب ندارد که سر بشاهی بر دارد ساه متوهم گست وی را کشت ابری غلیظ برخاست و خاک باریدن گرفت - تمام شهر و دیار تاریکی پذیرفت از همان وقت آثار ضعف ریاست ساه پیدا سد آخر بعد چندی سال هفتم از جلوس بدست علاءالدین و خویشان وی اندرون کشتی در قتل درآمد - در کره مانک پور و آود و بهار سر وی را بذلت تمام تشهیر کردند - در سال ششصد و نود پنج علاءالدین پادشاه شد - قریباً بست و چهار سال فرمان روائی کرد کوشک لعل محل خاص غیاث الدین بلبن و سهر حدید

دهلی کیلوکهری ترمیم کرد شهری و حصاری نو در حدود اندرپت
بر بنیاد حصار قدیم راجگان هند نهاد انتظام لایق از بهر خراج
بر رعایا و قرار داد محاسب بر هر یک موضع و حکام عدل شعار
بر اقطاع و امصار و قاضیان دیانت دار در هر شهر و دیار نامزد
ساخت و اخبار تمام مملکت هر روز بذات خود سماعت کردی
آسایش تاجر و راه رو چنان در عهد وی شد که از کابل تا بحر
شرق و از جبال تا بحر جنوبی شب و روز در سفر و حضر کسی
را یارای دزدی و قطاع الطریقی و ایذا رسانی نبود بجرایم صغیر
و کبیر مجرمان را سزای سخت رسانیدی ـ مملکت هند بوضع خوب
آراست ـ مغلان چنگیزی چند بار در دیار هند تا ملتان و سنده و
لاهور و دهلی با لک دو لک سوار تاخت آوردند و هزیمت
خوردند ـ سرکشان هند همگنان پامال شدند و حصار چتور که
هنوز بدست کسی از شاهان اسلام فتح نشده بود بر دست وی
مفتوح شد حکایات پدماوت که بچندین زبان [ص ۳٦] از نظم و نثر
رایج از وی یادگار حضرت سلطان المشایخ در عهد دولت وی
صاحب فروغ بود اکثر از آن جناب بوساطت حضرت امیر و حضرت
شاه شرف استمداد خواست ـ شاهزادگان وی شادی خان و خضر خان
غلامان حضرت بودند ـ عهد دولت علاءالدین نیز بهزاران برکات
و حسنات از عارفین و عابدین و صلحا و علما پر نور بود ـ خصوص
ذات منزه از صفات حضرت محبوب الهی مورد فیض نامتناهی بعد
وی قطب‌الدین مبارک شاه پادشاه شد و با حضرت سلطان حقیقت
لب گستاخ کشاد که هر ماه نو برای ادای تحیت تشریف آرند
هنوز ماه دیده نشده بود که خسروخان مراون زادی هندو در بام
هزار ستون قصر معزی وی را بزخم خنجر قتل نمود بسال

سبعصد و بست و یک امارت بحاندان تغلق انتقال پزیرفت -

منزل سی و دویم در سلطنت جلالت ملک غازی غیاث‌الدین تغلق و ملک الف خان محمد شاه تغلق و بنای حصار تغلق آباد در نواحی دهلی و تعمیر عمارت دلپذیر در ولایت دیو گیر وسط مملکت هند و نقل و حرکت عماید هر قسم دهلی بشهر نو آباد دولت آباد

ملک غازی از دیبال پور حوالی ملتان یورش کرده بر هرآون راد ظفر یافت - وی را که ناصرالدین خسرو شاه ملقب کرده بود بر انداخت و خود را غیاث الدین تغلق نام نهاد تا سال هفت صد و بست و پنج مدت چهار سال پادشاه ماند - حصار تغلق‌آباد ده کروهی شاهجهان آباد از بنای وی یادگار مشتمل بر عمارت عالیشان در وسط کوهستان با پنجاه و دو قصر رفیع و پنجاه و سس دروازه همانجا مقبره وی و پسرش واقع در خیال خاص و عام بدیدن رفعت آن عمارت می گذرد که بچند صد سال تعمیر آن صورت پذیر بوده باشد ازین گویند که در تسخیر وی جنات بودند که باعانت ایشان بچنان عمارت عالی پرداخت و آن را در مدت چهار سال اتمام ساخت - حصار ویرانی دارد در مقبره سادات بخاری از چندین خانجات آباد اند در سال بست و چار جانب بنگال رفت - ناصرالدین ابن سلطان غیاث‌الدین آنجا بود - با تحف و هدایا ملاقات کرد او را چتر داده اقطاعش از کوڑ و بنگالا و ستار کانو و حدود بحر بوی سپرده معاودت کرد حکم داده بود که چون ما بشهر در آیم حضرت سلطان المشایخ از شهر تشریف برد -

روزی که وی می آمد غلامان آسمان [ص ۲۴] سلطنت حقیقی عرض کردند که تغلق بعد چند ساعت بشهر در آید بر زبان حق ترجمان رفت که هنوز دهلی دور است و حضرت مخدوم نصیرالدین و حضرتی دگر از خلفای حضرت محبوبی حسب الامر باطعامی بحضور حضرت سید محمود بخار رفت ـ جناب سید در برداشت گل و بعمیر دیوار مصروف بود ، سبوی طعام بخورمی در دست گرفت و قدری ازان خورده بحضرت چراغ دهلی داد که بخورد زان بعد ارشاد کرد که بابا نظام‌الدین تمام حساب عالم خود می بردارد شر بر ما حوالت فرمود ـ سبدی از گل و خشت پر کرد و انداخت و ارشاد ساخت که باد بر سر بادشاه ـ همان دم عمارات افغانان پور چند کروهی شهر نو ساخت الف خان بسرش که طعام ضیافت می خورد بر افتاد ـ سلطان با معدودی چند جان داد الف خان خود را سلطان محمد شاه تغلق خطاب داده پادشاه شد ـ سخاوت شعار کرد شهر دولت آباد در ولایت دیوگیر بنا نهاد و آن را بعرض و طول مسافت مملکت هند وسط قرار داد ـ اهل جوهر و صاحب هنر هر فریق را بدادن زادراه و بهای مکانات هر دو جا و انواع بذل و عاطفت آن جا آباد گردانید قهر و سیاست شاه باعث برهمی انواع انتظام مملکت هنر شد و بر اکثر علما و صلحا تیغ بی دریغ خون آلوده کرد ـ آخر در سفر سنده و مکران عزیمت کرد ، حضرت مخدوم چراغ دهلی را تکلیف معیت داد ـ مخدوم بجای خود گفت که اگر ارشاد حضرت محبوب الهی نمی بود که در شهر باید ماند و جفا و قفای خلایق باید کشید کجا ما و کجا بادشاه بهر حال حاضرم الا این سفر بر پادشاه مبارک نخواهد بود ـ

ار منزل کوندل پانزده کروهی کرنال مزاج پادشاه ناساز شد بسال ششں صد و پنجاه و دو لب آب سند وفات یافت فیروز شاه تغلق باصرار حضرت خواع دهلی و دیگر ارکان دولت پادشاه شد ۔

منزل سی و سیوم در خلافت و نظامت سلطان دین پناه رفیع بارگاه معرفت آگاه فیروز شاه و تسلط وی بر تاج و تخت از روی بشارت چهار حضرات عارفان نامدار ذی شان و حصول برکات آن و موصول گردیدن نقش قدم جناب فیضمآب حضرت رسول مقبول نبی آخرالزمان در حضرت دهلی از ذخایر تبرکات نبوی بدست حضرت مخدوم جهانیان بخاری اوچی در زمان نصفت تو امان سرتاج خسروان و نصب آن بر صدر جد شاهزاده قوی دولت [ص ۳۸] نوجوان محمد فتح خان بعد ممات متمنای آن زنده جاودان و بعض فتوحات بردست آن بادشاه ملایک صفات

در نواحی سنده فیروز شاه هر چند عذر از قبول سلطنت می کرد مگر حضرت مخدوم وی را باصرار تمام بادشاه گردانید ۔ بطفیل دستگیری حضرت مخدوم در ذات پاک وی چنان برکات و هدایت عدل و رافت پدید آمد که نام نیکوی وی یادگار دوران ماند انواع عذاب که سلاطین جهان برای قتل مجرمین مقرر کرده بودند بر انداخت چندین حصار و شهر در هند بنا کرد چون حصار دهلی و شهر جدید لب دریای جمن و جهان نما فیروزی و حوض خاص حصار فیروزی در حدود هانسی بفرمایش شاه بهلول صاحب ولایت و چند

امصار بنام فیروز پور و مساجد و مسافرخانجات و اماکن اوقاف ذکر و آبادی فتح آباد باعث ولادت شاهزاده فتح خان صاحب تاریخ فیروز شاهی مولانا ضیاء الدین برنی از رفقای وی امیر قدیم سلطنت و غلامان حضرت محبوب الهی بود بعد وی تجرید ورزید چنان که بر وقت وفات در حجره وی بوریای بود و بس حیز در جوار مرشد برحق مدفون صاحب تاریخ فیروزی سراج الدین شمس عفیف دبیر حضرت شیخ قطب الدین منور هانسوی بود فتوحات فیروزی خود بادشاه نوشت دلایل فیروزی عالمی دگر مترجم از ساسر در تفاولات جانب کوه سر مور چند مناره سنگ افتاد بود سلطان برای ابطال عقاید هنود که وقت برداشت آن را ظهور قیامت قرار میدادند آورده در عمارات خود نصب ساخت که هنوز قایم ، فیروز شاه از چند درویشان صاحب باطن نوید سلطنت در ایام امارت در گوش کرده بود یکی از حضرت مولانا علاء الدین موج دریای اجودهی یکی از حضرت شیخ ابوالفتح رکن الدین ملتانی یکی از مخدوم نصیر الدین چراغ دهلی یکی از مخدوم جهانیان بخاری که وی قدم مبارک جناب رسول مقبول صلی‌الله جلشانه علیه و آله وسلم باشاره نبوت از حرم نبوی بر سر نهاده پیاده پا تا حضرت دهلی آورد - فیروز شاه چند منازل استقبال کرده از انجا پیاده بر سر خود آورده باعزاز و احترام تمام نگاهداشت و میخواست که بعد وفات خود آنرا بر صدر خود نهد الا این نعمت نصیب دیگری بود - روزی شاهزاده مقبول حامل دولت قدم جناب رسول روبروی پادشاه آمد شاه وی را ملول یافت بروی شفقت بی نهایت کردی [ص ۹۴] ازین که پدرش در جنگ بهرایچ شهید شده بود فرزند کلان سلطان باعث ملالت خاطر از وی پرسید وی هیچ نگفت حکم کرد که در جواهر و نفایس

خانخاب ساهی برید هر چیزیکه وی قبول نماید بوی دهید۔ امرای دولت چنان بعمل آوردند وی هر چیزیکه می دید نفی از تسلیم آن می کرد ۔ چون نوبت این دولت سرمدی رسید حال آن پرسید و برسر خود نهاده بحضور شاه آمد ساه گفت با تو عهد میکنم که اگر قبل از ما وفات یابی این دولت نصیب تو باشد ورنی مارا راضی شو حالا در فکر ظهور وفای وعده بادشاه شد از هر درویشی و صاحب نعمی همان التجا داشت خواهش ثماب قبل از سلطان میخواست مسموع وی شد که حضرت مخدوم جهانیان بیمار بود حضرت مخدوم جلال پانی پتی چند سال از عمر شریف خود بر وی بخشش کرد صحت یافت ۔ جریده جانب حضرت شیخ جلال الحق والدین پانی پتی گاذرونی شتافت ۔ شاه زیبا خادم و دربان آستان بود او ممانعت ساخت که بی اجازت نشاید رفت ۔ شیخ در حجره خلوت خاص باشد وی نپذیرفت وی لوای عزیمت برا فراشت ۔ شیخ در عالم استغراق مشغول بحضرت حق بود بعد دیری مخاطب شد که برو نصیب تست ۔ خان شادان و فرحان برآمد شاه زیبا گفت که تا دهلی بسلامت نرسی عرض کرد که آرزوی ما همان باشد ۔ شکر حق که از زبان تو بشارت مکرر یافتم در حوالی دهلی آمده زیر درختی بخواب رفت و مایل بخواب عاقبت گشت شاه وفای عهد کرده نقش قدم مبارک را بالای صدر فتح خان نهاد حصاری وسیع و مسجد و خانقاه آراست و برای اخراجات خدام دیهات و جاگیر مقرر داشت بیت :

بر زمینی که نشان کف پای تو بود
سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

بعضی فتح خان را پسر اصلی فیرور شاه گویند بعضی خواهر زاده ساه مىر در ملازمت محدوم نانی پب رسىده و ار حضرت ایشان پرسىده که آںحناب حناب حضرب حق حل و اعلی را دیده اند محدوم گفت که حدا را بحشم سرنتوان دید الا ما طل الحق را دیده ام - در عهد سلطان چىد امرای عصر ساهی مملکت جىوبی حسب عطای وی سرىر آوردند فیرور ساه هم عصر امىر ىیمور صاحب قران ىود عزم امیر ىرای سىحىر هندوسىان در ایام سلطىب وی ىود الا نوىب نرسیده چىانکه از کلام هاتفی درمحل [ص ۰۰] تعریف هىد استخراج می یابد ار ىقریر امیر ، بیب :

چو فیروز گردم دران ىحب گاه
زنم سکه ىرنقد فیروز ساه

شاه ىعمر ىود سال در سال سشصد و نود ار دنیا ىریاض جىب خرامید بالای حوض خاص مقبره دارد -

منزل سی وچهارم در خلافت، پرسیاست امیرصاحب تدبیر قطب‌الدین گورکانی تیمور صاحب قرانی از روی برکات حصول یک مشت شعیر از دست حق پرست سید مسعود امیر در عمر صغیر بخوردن آن عالی تقدیر و مختصر حالات فتوحات هر ولایت و رسیدن در هندوستان و نصرت یابی بر اولاد فیروز سلطان

در سلاطین روزگار چون سلطان امیر تىمور کسی نسان نمی دهند امیر در ىرکی پادشاه و تیمر و ىمرایں و گورکان داماد را گویند دختر چعتا خان با قرا چار نویان کتخدا شد - هنگام

ولادت امیر فران دوستارگان سعد در برج واحد بود و ابواب سرای
از حود شکست و بر زمین افتاد رباعی :

ز نسل فراچار نویاس دان
گل بوی باغ فرا جاس دان

فرا حار و جنگیز اس عم اند
بکشور کشائی فرین هم اند

فرا حار نویان کسی باشد که سپاه سالار چنگیز بود و از
احداد امیر اول همان دین اسلام قبول فرمود ـ امیر طغران حان
بدر امیر هم صحبت انبیا سید و ریاست و سپاه سالاری
آبای را ترک داد با معتب قلیل در سهر سبز بسر می
برد ـ امیر را بصغیر عمر بحضور حضرت سید امیر مسعود
کلال سوحاری پدر اسان امیر طراغا که از معتقدان سید بود برده
امیر یک مست سعیر از پیسگاه سید یافت بشمار قریب چار صد که
بحسب اعداد آن سلطنت در حاندان وی ماند و آن از روی حساب
تا زمان آمد نادرساه منتهی می شود ـ بعد از طلوع و حصول
فراست و کیاست در سهر بلخ ولایت سمر قند که از سهر سبز
ست فرسخ باسد اخلاص فرما سد ـ درانوقت اسمت وفات سلطان
ابو سعد در تمامی ممالک چنگیزی از ایران و توران فتور واقع
بود بسال ۷۷۱ و در ۷۷۲ بهتا و در ۷۸۱ خوارزم و در ۷۸۳
هرات و نوابع آن و در ۷۸۶ سلطانیا و در ۷۸۸ عراق و
آذربائیجان و گورحستان و قرا باغ و در ۷۸۹ اصفهان و سیراز
و در ۷۹۳ تمام دست قپچاق بطول [ص ۵۱] هزار فرسخ
عرض ششصد فرسخ و خاص شهر سمر قند در سال ۷۹۴ تمام
ایران و بغداد در سال ۷۹۶ جمع بلاد شامال در سال ۸۰۰ هند

از تصرف اولاد فیروز شاه و راجگان نامدار در سال ۸۰۳ ایران و سیوستان و زابل و دمشق و دیار شام در سال ۸۰۴ تمام ملک روم تا کنار دریای فرنگ و در سال ۸۰۷ جانب خطا لشکر آراست، سلطان بیت :

سلطان تمیر که مثل وی شاه نبود
در هفت صد و سی و شش در آمد بوجود
در هفت صد و هفتاد یکی کرد جلوس
در هشت صد و هفت کرد عالم بدرود

امیر هرگاه بدهلی آمد اولاد فیروز شاه بعد چند محاربات هزیمت خوردند در مسجد جامع فیروزی بادای نماز شکر پرداخت و تاخت و تاراج اکثر امرای فیروزی از دست افواج راه یافت ـ بعد معاودت حضرات سادات بر مملکت هند قایم شدند ـ امیر بادشاه خوش عقیدت بود از حضور حضرت تا برکات انواع تبرکات بشارات بوی نصیب گشت رسم تعزیت حضرات حسنین از وی شیوع پذیرفت اولاد امجاد وی در بخارا و سمرقند و ایران و خراسان و ماوراء النهر و هرات نوبت بنوبت شاهی کردند و از عهد ظهیرالدین بابر بادشاه تا محمد شاه سلطنت هند در این خاندان برپا ماند۔ جز این که بابت زمان امارت افغانان سور قریب پانزده سال تفاوت رو داد۔ جناب فضیلت مآب مولانا شرف‌الدین علی یزدی که از شعرای نامدار و فضلای عالی تبار و ندمای امیر بود تاریخ ظفرنامی تیموری حسب فرمایش شاهرخ میرزا در کمال بلاغت و لطافت نوشت و تاریخ ترکی و توزک تیموری نیز بحال وی جمع یافت و مولانا هاتفی برادر یا خواهر زاده جامی تیمور نامی منظوم در عهد خود گفت بسی آبدار از سلاطین جهان در اکثر

معادات جز سکندر و تیمور دیگری نرسیده و در حقیقت جهانگیری
و دستور کشائی این هر دو نامدار یادگار باشد -

منزل سی و پنجم در امارت و ریاست رایات عالیات سید محمد خضر خان بن ملک سلیمان بعد معاودت صاحب قران از هندوستان و چندین فرمان روایان این خاندان معزالدین ابوالفتح مبارکشاه و محمد شاه بن فرید خان و علاءالدین محمد شاه [ص ۴۲] بن فرید خان بن خضرخان و بضعف تسلط این حضرات سادات تصرف اکثر تاجوران ولایات اقلیم هند سر خود بالذات،

بعد معاودت امیر تیمور صاحب قران حضرات سادات بر سلطنت
دهلی قایم شدند بتصریح جهان که خضرخان پسر ملک سلیمان بود
ملک سلیمان را ملک مردان دولت حاکم ملتان امیر فیروزی پسر
خوانده الاسلک سلیمان دعوی سیادت نمی کرد - روزی حضرت مخدوم
جلال الدین جاری تعریف صادق در منزل ملک مردان دولت آمد
ملک سلیمان در خدمت دست سوی همت بست حضرت مخدوم وی را
بدین خدمت دیده فرمود که وی سید زاده باشد بدین کار نشاید -
صاحب طبقات محمود شاهی و تاریخ مبارک شاهی وی را سید صحیح
دانند و نسب وی تا بعلی مرتضیٰ رسانند - بعد فوت ملک مردان
دولت و پسر اصلی وی حکومت دیپال پور و ملتان بخضرخان رسید -
زمان فتح دهلی نزد صاحب قران آمد و بر امارت لاهور و ملتان
و دیپال پور سرفرازی یافت - هرگاه محمود شاه آخرین اولاد صاحب
جاه فیروزی بود بسال هشتصد و پانزده وفات فرمود و بعض اکابر
با دولت خان لودهی بیعت کردند و بعض سردار خضرخان نیز باوی

رفاقت ورزیدند خضرخان شصت هزار سوار دهلی را تسخیر و لودهی را در حصار فیروزی اسیر کرده سال هفده رایات عالیات بر خود لقب ساخت و نام سلطنت بر امیر و شاهرخ میرزا قایم داشت معزالدین ابوالفتح مبارک شاه بن خضرخان و محمد شاه بن فرید خان بن خضرخان و غیر هما چند شاهان تا سال پنجاه و پنج سلطنت کردند که در عهد این حضرات ممالک هند بر تاجوران متعدد از گجرات و مالوه و جون پور و بنگالا بضعف خلافت اکبر شمت پذیرفت آخر امیر سلطنت دهلی بر سلطان بهلول لودی استقرار گرفت ـ

منزل سی و ششم در پادشاهی افغانان لودی از سلطان بهلول خان که این منزلت از روی خرید حسب تصرف درویشی صاحب دولت یافت وسلطان سکندر نظام خان فرزند نامدارش که بانتظام نمایان پر داخت و سلطان ابراهیم وزوال خلافت بدعای شیخ علاءالدین مجذوب از روی هزیمت در داوریگاه پانی پت

افغانان لودهی [ص ۶۳] مدام شعار تجارت اسپان می کردند بلو طفلی صغیر بود که وی را بعد هلاک مادرش بچاک شکم باعث قرب زمان وضع حمل زنده و سلامت بر آوردند ـ از صدمات افتادگی مکان که موجب هلاک مادرشد و زخمات دریدگی بطن مرده حضرات حق وی را در حمایت خود محفوظ داشت بحضور پدر چندی پرورش یافت ـ زان بعد از پدر رنجیده نزد ملک فیروز و ملک اسلامخان و ملک سلطان شاه اعمام خود آمد ـ روزی با عمی تقریب تجارت اسپان در حدود نارنول می گذشت درویشی شاه غریب نامی چو بدستی بر زمین باهر دو دست یزدان پرست می زد که کسی

باشد تا سلطنت دهلی عیوض نهصد روپیه خرید نماید - بسماع این آواز بهور از اسپ درجست و نهصد روپیه که از فروخت و نفع اسپان با خود موجود داشت برگرفت و برد قمرنهاد وفقیر آن را بر حاضران قسمت کرده ساکت شد- عم وی ازین حرکت رنجیده وی از وی جدا گشت و با عم دیگر اسلام خان در سرهند پیوست وی صاحب جمعیت دوازده هزار افغانان از خویشن و اقارب بود - هنگام نزع باوجود پسران لایق ریاست بر وی گذاشت الحاصل بترقی روز افزون در سال پنجاه و پنج هجری پادشاه دهلی شد - در بعضی ذخایر چنان دیده شد که در صغر عمر از پدر یا عم چیزی میخواست و بعد دافتگی آن اصرار استمداد میکرد - فقیری گذر کرد و بر زبان آورد که برای قدری فلفل شاه دهلی را می رنجانید و از شاه غریب بشارت مکرر یافت - قریب چهل سال پادشاه ماند - سلطان بهلول لودهی بعد وی نظام خان پسرش سلطان سکندر پادشاه شد - فضلا دوست رعایا پرور منظم مملکت خبرگیر ریاست بود شیخ نظام الدین احمد در تاریخ خود نویسد که سلطان بجمل ظاهری وکمالات معنوی داشت عدل و رحم و هر روز دربار کردی بعد و جنسی لایق هر روز بر درویشان و محتاجان ایثار کردی - اوامر و نواهی شریعت در عهد وی خوب استقامت پذیرفت - فرهنگ سکندری و فتوحات سکندری در زمان دولت وی مرتب شده اخبار مملکت دور دست هر روز نزد شاه می آمد بنا بران وی را بر تسخیر جنات منسوب میکردند - بست و هشت سال پادشاه ماند بعد وی پسرش ابراهیم شاه بادشاه [ص ۵۴] شد بسال نهصد و بست و چار و بسال سی و دو رخت آخرت بست - حضرت شیخ علاءالدین مجذوب اکبر آبادی بزرگی بود صاحب نعمت از طرف سلاطین وقت

دوازده موضع برای مصارف خانقاه ایشان مقرر بود ـ ابراهیم در آخر عهد خود آن را مسدود کرد ـ نوبت بجای که درویشان که حد صد بودند و روزی خاص و عام وارد صادر تا مدتی بست و چهار هزار روپیه سال دیهات متعلق بود با چند واقعات گذرانیدند ـ شاه در عالم استغراق می بود هر چند عرض کردند التفات نیاورد ـ روزی همگنان بر سر شاه جمع آمدند و فریاد و فغان بحد آغاز نهادند ـ سر بر آورد وگفت چرا شور می سازند حقیقت بعرض رسانیدند که بادشاه وقف مواضع خانقاه ضبط کرد و درویشان شاه آمدند چند بار برسند همان جواب یافت ـ آنگاه ارشاد ساخت که ملک وی را بضبط آوردم و بسلطان بابر تفویض کردم دیهات ما بدرویشان گذارد همان نزدیکی ظهیرالدین بابر از کابل تاخت و ابراهیم را در پای پت از جان و خانمان بر انداخت ـ قبروی بر فراز شمالی آن شهر واقع که تاچند هزار مقتولان آسوده بعد فتح و جلوس بر تخت دهلی و آگره اول حکمی که از پیشگاه بابری جاری شد معافی مواضع خانقاه بود ـ

منزل سی و هفتم در خلافت سلاطین آل تیمر ظهیرالدین محمد بابرو نصیرالدین محمد همایون وجلال‌الدین اکبر و صفای اعتقاد وی باحضرت هندالولی و مخدوم شیخ سلیم چشتی فتحپوری وبنای منازل رفیع در کوه ستگری

بابر بعد تصرف بر هند چون سامان آخری آماده گردانید همایون پادشاه شد ـ وی بر نشو و نمای ظاهری از راه پندار کلامی خلاف ادب بر زبان راند مخالف شان قهاری افتاد اکثر فوج و سپاه از وی بر گردید کار وبار وی تباهی بدیرفت و سلطنت قریب یازده

سال با افغانان سور تعلق گرفت آخر بعفو تقصیر از حضرت ایزد عفیر از روی اعانت سلاطین صفوی ایران بار بر تخت هندوستان دست قدرت یافت ـ بعد از وی اکبر بادشاه شد در حقیقت صافی عقیدت بود بحضور همدالولی چند بار پیاده از دهلی و آگره رفت الا ندمای عصر وی هر چند عالی خاندان بودند امامدهبی [ص ۵۵] حق نورزیدند و از بادشاه که اکثر شعار خلاف اسلام ظاهر میشد بنابر صحبت و حسب دماصای، وقت بود با حضرت مخدوم شیخ سلیم چشتی فتحپوری فراوان ارادت و اعتقاد داشت و منازل رفیع دران کوه بناکرد از مسجد و خانقاه و حصار و تخت گاه ـ

منزل سی و هشتم در خلافت نورالدین جهانگیر و شرف ولادت و پرداخت وی بدعای حضرت شیخ سلیم در حضور وی و شهاب الدین شاهجهان و صفات حمیده عدل و داد وخدمت گذاری درویشان وحسن ظن با حضرت ایشان و دیگر محامد بیکران

نورالدین جهانگیر وی بدعای حضرت شیخ سلیم چشتی ولادت و در صغر عمر بحضور وی پرورش یافت ـ از برکات دعای و دست شفقت شیخ حسن عقیدت و مراتب عدل و رافت در ذات وی مخمر بود ـ از اخلاف شاه مغفور شهاب‌الدین شاهجهان بادشاه شد که بنای این شهر و این مسجد بر دست وی صورت بست ـ صفات حمیده این پادشاه دین پناه نجدانست که در تحریر در آید ـ از قدر دانی اهل فضل و کمال و بذل و ایثار و علو همت و فراخ حوصلگی و اولوالعزمی و رفعت شان و منزلت و ریاضت

و عبادت و دوق عمارت و خدمت گذاری درویشان و حسن ظن با حضرات ایشان ـ

منزل سی ونهم در خلافت محی الدین اورنگ زیب عالمگیر و تسلط وی بجای پدر اسیر و زهد و تقوی و انتظام و تدبیر

از حمیدین اخلاق بادشاه مغفور اورنگ زیب عالم گیر بحث نشین های پدر اسیر گردید ـ عالم و عابد و زاهد و متقی و منتظم و دانا و مروج شعائر اسلام بود ـ مدت ۲۵ سال بافوج و سپاه در دیار جنوبی بسر فرمود همانجا بعالم عقبی خرامید چند گروهی دولت آباد شهر نو آباد اورنگ آباد آرامید ـ

منزل چهلم در قضای قاضی القضاة ملا قوی که تیغ سیاست وی در پرده شریعت بخون عارفان بی تقصیر آلود بود

در عهد پادشاه شریعت پناه قاضی القضات سلطنت قاضی ملا قوی بود که تیغ سیاست در پرده شریعت اکثر بخون عارفان بی تقصیر آلود کردن میخواست و کسیکه در دست قدرت وی افتاد او را زنده نگذاشت چنانکه مختصری ازان در ذکر شاه سرمد یهود کاشانی در منازل آینده واضح گردد انشاءالله سبحانه تعالی ـ

منزل چهل و یکم در حالات اصلی شاه سرمد یهود کاشانی سرآمد مجاذیب بارگاه ربانی و [ص۶۵] تجرید و تفرید آن عارف یزدانی در تعشق هندو پسری ملتانی و رسیدن در ایام فروغ

خلافت شاهجهانی در حضور شاه مجذوب وزیرآبادی مشرف دولت قطب ابدالی از شاه شرف بفیض روحانی و روداد حالت جذب و پریشانی در طی منازل درویشی و خدادانی معتقد گردیدن شاهزاده دارا شکوه اکبر اولاد سلطانی و قال آن فرخنده فال در باب شاهزاده ممدوح بعد شهادت بفیض رسانی جاودانی

حکیم سرمد در اصل از یهودان کاشانی بود۔ آبای وی حرفت تجارت از قدیم می کردند و علوم طب هم واقف بودند وی از صغر عمر آزادی و مساحت ورزید در دیار مغرب بر دست یکی از شیخ طریقت ایمان آورده بر تاجر پسری خراسانی محب و موالف گردید، برفاقت وی در نساپور آمد ـ آنجا حال وفات پدر مسموع کرد لا جرم بوطن آمد و ناموال و منال پدر عازم دیار سنده گردیدند۔ درانجا نگاه وی بر ابهی چند نامی هنود پسری افتاد مال و متاع پسری امر زیاده بود الا حکیم سرمد متاع تجارت خود در آن افزود خود مجرد شد بر در آن معشوق قیام کرد ـ بعد چندی ضرب تعشق صادق بر وی هم مؤثر گردید جمیع سامان دنیاوی از خود بر انداخت و کمر همت بر خدمت عاشق صادق بست و امارت و تجارت را خیر بادی بلند گفت ـ در دولت شاهجهانی وارد شاهجهان آباد شد در وزیر آباد مجذوبی بود که معروف بشاه مجذوب و از فیض روحانی حضرت شاه شرف الدین عراقی پانی پتی صاحب نعمت و غالباً وی منصب قطب ابدالی داشت شاه سرمد وی را مرشد گرفت ـ وی شاه سرمد را فرزند خواند بعد از چندگاه عالم وجد و از خود رفتگی و استغراق و بحق پیوستگی بر شاه سرمد غالب گشت حتی که

تر عورت هم بر خود نداست و بی قید و بند در صحرا و سهر
ی گدست ابهی چند نیز با وی می بود خاص و عام سهر باوجود
همگی از قدر و منزلت مرشد وی و خود وی آگاه شده بودند
ی الوسع در بزرگ داست و خاطر داری وی دریغ نمی کردند ۔
لطان محمد دارا سکوه اکثر در حضور وی آمدی و اعتقادی فراوان
است ۔ تحریری و تقریری چند مسایل طریقت از وی پرسید و جواب
صواب یافتی ساه سرمد گاهی مستغرق و گاهی هوشیار بودی در
، هوشی بی قید محض می سد و خبر از خود نداست الا باهم
متگوی سامم کردی و در سوال [ص ۲۰۷] جواب شافی دادی ۔ بعضی
ل منزلت گویند که از عقلای مجانین بود بعضی قرار دهند که
کر غالب داشت بعضی بر آن اند که سالک مجذوبی را طی منازل
ی کرد از باعث سهادت مناصب وی در برزخ ترقی بدبرد بادساه
ده نامدار دارا سکوه را چند بار متوقع خلافت گردانیده هر که
ارا سکوه بردست برادر والا قدر سهید سد بعضی اهل انکار برد
رمد خبر بردند که کسی را توقع سلطنت دادی که وی امروز
اقبت رو نهاد و گفت ما وی را توقع خلافت عمی میدادم که
رور یافت ۔ بعد آینده آن منکر منزلت ساهزاده در خلد برین حون
لاطین معدلت گزین بل بهتر ازین مشاهده کرد ۔ ساهزاده بسی
مندیمند در خدمات اهل عرفان بود اوقات سعید خود اکثر
کر این حضرات صرف کردی و در تعظیم و توقیر این حضرات و
دمات لایق از حد کوسیدی و مقبول انظار ایسان بودی زمانی که از برای
اهمی سامان جنگ بعد هزیمت از برادر جانب لاهور آمد بحضور حضرت
ه میر لاهوری حاضر شد ۔ ساه سجاده خود برای وی گرده
ارت فرمود که بر آن قیام نماید و چند بار از روی تاکید گفت

شاهزاده هر گز قبول نکرد لا جرم شاه بر زبان آورد که تخت دهلی نصیب عالمگیر بود - خیر رب قدیر ترا تخت خت روزی خواهد گردانید - شاهزاده وقت قبل این شعر از غایت رسوخ حضرت قطب ربانی غوث صمدانی شیخ عبدالقادر جیلانی بر زبان آورد بیت :

شاه جیلان خوشا مدد کردی
کشتی و زنده اند کردی

منزل چهل و دویم در تلاقی شاه سرمد با ملا قوی در ره گذری زیر عشرتگاه دارا شکوهی و گفت و گوی زبانی و استقرار غضب و تعصب نفسانی در قوی روحانی آن رهنمای نادانی و استعداد قاضی و استبداد ماضی در حضور جهان بانی از پی ایذا رسانی آن عارف حقانی و استظهار باحکام سلطانی

روزی حضرت سرمد رحمته الله سبحانه علیه با معشوق دلفگار در حجرات عشرت که دارا شکوهی ایستاده بود، ملا قوی قشری از جانب دربار گذر کرد گفت سرمد نماز چرانمی گذاری ؟ گفت شیطان قوی‌قشری ملا ساکت ماند الا از همانوقت آتش غضب در کانون دل وی اشتعال پذیرفت - مکرر بحضور پادشاه شکایت و حکایت [ص۵۸] وی رسانید که با دارا شکوه الفت دارد او را متوقع خلافت گردانیده بود عریان میگردد نماز نمی گذارد - پادشاه گفت حسب قواعد شرعی تادیب باید کرد - روزی در مسجد جامع وی را برای نماز قایم کردند در قرأت دوم سرمد نماز بشکست که امام فکر تجارت اسپان دارد چون تفحص کردند واقعی چنان بود - روزی وی

را لباس پوشانیدند بعد دیری بر انداخت که بوی عصب می آید
درین تحقیق کردند چنان بود ـ

منزل چهل و سوم در سوالات و جوابات تحریری منشور و منظوم باهم قاضی قشری و آن منصور ثانی در باب تن عریانی بورود فرامین دارالعدل سلطانی و تقاریر زبانی و گردانیدن وی را زندانی و تقرر جاسوسان چند در حالت حبس و بند برای تفحص کلامی قاطع زندگانی و اخذ رباعی از تصانیف وی در اسرار معانی که ازان افکار صعود آسمانی جناب سرور کاینات استخراج کردند براه نسیانی و تجاهل عارفانی و نفاذ حکم قتل آن صاحب منزلت فانی و دستخط سرمد بوصول منشور بر پیشانی

قاضی قوی قشری فرمان دارالعدل سلطانی بنام سرمد از مهر خاص پادشاه جاری گردانید در باب ستر عورت حضرت سرمد این رباعی در جواب نوشت ، رباعی :

آن کس که ترا تاج جهان بانی داد
مـــا را همه اسباب پـــریشانی داد

پوشاند لباس هـــر کرا عیبی دیـــد
بی عیبان را لـــباس عـــریـــانی داد

باز قاضی قشری از طرف پادشاه بوی نوشت که اگر چنان صاحب نعمتی ما را نیز در چنان نعمت خدا داد چیزی بچیزی شریک گردان پاسخ آن رباعی دگر نوشت :

سرمد عم عشق بو الهوس را ندهند
سور دل بروانه مگس را ندهند

عمری باید که یار آید بکنار
این دولت سرمد همه کس را ندهند

باجرای مسور دگر وی را گرفتار کردند این رباعی بر
زبان راند :

حوس بالای کرد چنان پست مرا
حسمی بدو جام برد از دست مرا

او در بعل مست و من در طلبش
درد عجبی برین کردست مرا

بحضور بادشاه رفت کلام رندی آغاز نهاد و در باب عریانی
گفت، رباعی :

خاک نشینی است سلمانیم
عار بود افسر سلطانم

هست چهل سال که می پوشمش
کهنه شد جامه عریانیم

[ص ۵۹] شاه حسب استصواب فضلا و علماء فرمان داد که
در زندان برند اثنای راه دو رباعی از طبع موزون در نظم
آورده می خواند نظم :

سرمد که ز جام عشق مستش کردند
خواندند سرفرازش و پستش کردند

میخواست خدا پرستی و هوشیاری
مستش کردند و بت پرستش کردند

سرمد چه طلسم را که سر وا کردم
در سام دریچه سحر وا کردم
هر چند که حواب را ز سر وا کردم
دیدم همه حواب با نطر وا کردم

در حالت قید اکثر خوارق بردست وی ظاهر شدن گرفت ـ اهل زندان و محافظان شان همگنان در خدمت و اطاعت وی بودند ـ ملا قوی قشری چون این حال دید تصورید که مقصود اصلی بر آمد بگردید چند جاسوسان بر گماشت که بر حالات وی و کلمات وی نظر دارند تا فعلی یا عملی یا کلامی یا مقامی از وی رو نماید که حسب رعایت شریعت محمدی خون ریزی وی جایز باشد ـ بعد تجسس تمام آن کسان یک رباعی از کلام وی اخذ کردند و بشاهی رسانیدند که شاه سرمد لااله الاالله می گوید و محمد رسول الله بر زبان نمی آید رباعی مذکوره :

آن را که سر حقیقتش باور شد
خود پهن تر از سپهر پهناور شد
ملا گوید که بر فلک شد احمد
سرمد گوید فلک باحمد در شد

ملا قوی قشری فتوی بر وجوب قتل وی نوشت که از کلام وی انکار معراج لازم می آید و باوجود ادعای اسلام محمد رسول الله سبحانه نمی گوید ـ منشوری بوی نگاشت که از روی حکم دارالانصاف شریعت و دارالعدل شریعت باین وجوه واجب القتل شدی اگر عذری باشد در پیش باید کرد ـ وی برپیشانی آن تحریر کرد رباعی :

ما سر خود را چو گو در زیر پا وابسته ایم
شهر دهلی را بجای کربلا دانسته ایم

رفت منصور از قضا بر دار و سرمد نیز هم
دار باری را عطای کبریا دانسته ایم

منزل چهل و چهارم در منزلت و مناصب شاه سرمد در عالم زندگانی و ترقی مدارج بعد شهادت از منزل فانی و تصرف وی از قبر بفیض رسانی و رباعیات حسب حال و اشعار آبدار پر معانی تا وقت نجات از قید جسمانی مجاذی [ص۶۰] آثار شریف زیر مسجد جامع صاحبقرانی و اشعار غزلی در بیان حقیقت بعد سر برداری بردست

شاه سرمد علیه الرحمة سر آمد عشق دران منزلت ولی الرسول بود - بعالم زندگانی ارنی منزلت در نگذشت الا بعد شهادت منازل وی ترقی پذیرفت و از حضرت صاحب تصرفی شد که فیض رسانی از قبور سازند و در برزخ زیادت مناصب حاصل آرند، الحاصل چون از تن سر آوردند این رباعی خواند رباعی :

سرمد گله اختصار می باید کرد
یک کار ازین دو کار می باید کرد
یا تن بر ضای دوست می باید داد
یا قطع نظر ز یار می باید کرد

هرگه سرهنگی رسنی بر بازوی وی بست فی الفور این رباعی گفت ، رباعی :

سرمد جسمی است جانش در دست کسی
تیریست ولی کمانش در دست کسی
میخواست که مرغ گردد و بردام جهد
گاوی شد و ریسمانش در دست کسی

حسب دستور از وی برسیدند که آرزوی داری بخواه ـ گفت اینقدر میخواهم که قصور کسیکه ما را قتل می سازید روی بروی وی کسید باهم صلاح فتاد دوست داوری قسری و بادشاه رسید آخر قرار داد گردید که زیر مسجد جامع محادی آثار سریف نبوی بردند سر برداشت و این سعر بر زبان راند بیت :

بجرم عشق توام می کشند و غوغائی
تو نیز بر سر بام آ که خوش تماشائی

اراده کردند که چشمان وی بر بندند قبول نساخت و این شعر خواند شعر :

گرم عتاب چون سود پرده بپوشم از رخش
پرده کشند مردمان چون سود آفتاب گرم

چند جلادان صاحب جوهر تیغ بر گردن مبارک وی راندند هر یک از دست بیکار سد خوبروی بود از جلادان آستین بر دست پچیده حضرت سرمد رحمته‌الله سبحانه علیه جانب وی دیده تبسم کرد و این شعر خواند رباعی :

بهر رنگی که خواهی جامه می پوش
من از رفتار قدت می شناسم

و سر عجز پیش برد و این سعر خواند بیت :

عمریست که آوازه منصور کهن شد
من از سر از سر نو جلوه دهم دار و رسن را

بعد قتل سر خود را بدست برداشت [ص ۶۱] و این دو شعر خواند رباعی :

سر جدا کرد از سم سوخی که باما یار بود
قصه کوته کرد ورنه درد سر بسیار بود

سرمد سر داد و سرمدی یافت
منزل ز مقام احمدی یافت

از مضمون شعر آخر صاف مستفاد می شود که بفور قتل وی را عروج بر مراتب اعلی که فنای الحق باشد رونما شد و ترق دایمی نصیب گشت بعد از سر برداری و بر زبان آوری دو شعر جانب فراز مسجد عازم شد و به آواز فصیح این غزل میخواند شعر :

شوخ بی وجهم تماشا را ببین
کشت بی جرمم مسیحا را ببین

زنده کس جان نباشد دیدی
گر ندیده ستی بیا مارا ببین

ای که از دیدار یوسف غافلی
داغ یعقوب و زلیخا را ببین

ای که از روز بدم در حیرتی
یکزمان این روی زیبا را ببین

شاه درویش و قلندر دیده ای
سرمد بدمست و رسوا را ببین

منزل چهل و پنجم در عروج سرمد رحمته الله جل شانه علیه بحالت غزل خوانی بر معراج مسجد صاحب قرانی تن بی سر روان و سر مقتول بدست خون فشان و گذر یکی از عارفان ربانی از جانب ثانی و اطفای نوایر غضب بآب حیات آیت قرانی اطیعو الله جلشانه و اطیعوالرسول و اولی الامر منکم از هوای نفسانی و افتادن تن بی سر بزمین و سر بی تن بفصل چندین و جریان آواز وحدانیت ازتن و صدای شهادت رسالت از سر بی تن تا وقت تدفین و کوایف خوش بیانی هندو پسر ملتانی و تزلزل خلافت از همان وقت و بعد پشیمانی رجوع بادشاه و التجا با مرشد مقتول مقبول کاشانی و نمائیدن وی چندین سرسلاطین از صاحب قرانی تا جنت مکانی و نجات دهانی ازان پریشانی و حصر منصب ابدالی ازان زمان بر حضرت مجاذیب و اعلان استکمال این فریق بعد مجاورت و دربانی چار حصرات بالتزام رحمانی

بسی از منازل مسجد طی کرده چند باقی بود که صاحب باطنی وارد شد و ارشاد کرد و اطیعوالله و اطعوالرسول و اولی الامر منکم بغور آن سر از دست بر زمین افتاد [ص ٦٢] از درون تن آواز لااله الاالله جلشانه و از درون سر آواز محمد رسول الله جل عظمته می بر آمد تا وقت دفن کردن قاضی مسیری بعد وی از ابهی چند تعرض کرد ـ وی بجواب پرداخت که اگر ما را متهم دارید که

ساه سرمد حور نوس داسب و بحر در اسلام می آرید دعوی حونریری باحق صاحب اسلامی دارم و در صورتی که وی را سرک و کفر قتل کردید اگر مسرکی با مسرکی حورد باک نی ـ رای اکثر اهل طریقت چنانست که اگر سرمد باس بی سر و سر بدست با بالای مسجد گذرد عجب نباشد که عالمی را زیر و زبر گرداند ـ وقت آخر دعای بد در حق ملا قوی قسری کرد ـ بعد حندی چنان سد و سلطنت دابری نیز از آنوقت برلرل پذیرفت ـ حضرت عالمگیر هرگاه سب حواب کردی شاه سرمد را علیه الرحمت با تیغ بی علاف بر سر دیدی ـ آخر با مرسد ساه سرمد رجوع آورد حاجب ، بعد اجازت بار داد پادساه اندرون رفت وگفت :

در درویس را دربان نباید

حق برست گفت :

بباید تاسگ دنیا نیاید

و بعد نمائیدن چند سر بادشاه نامدار از حبیب جبای خود وی را فرمان داد که صلاح و انسب در حق پادساه چنان باشد که ازین سهر بدر رود ـ چنان بعمل آورد تکمیل مجاذیب بعد آگره و پای تب از وزیر آباد و دهلی میسود و حضرات مجاذیب صاحب منصب قطب ابدال اند در هر عصر از وقت ساه سرمد رحمه الله جلشانه علیه زیاده بر پنجاه سال پادساه بود اکثر زمان خلافت مسافرت مملکت جنوبی گذرانید ـ

منزل چهل و ششم در حالات ما بعد حضرت اورنگ زیب عالمگیر و هم برهمی انتظام و تدبیر در ایام خلافت و حیات آن اولوالعزم

آفاق گیر باعث سفر دور و دراز جانب دیوگیر و نزاع و اختلاف باهم هر چار اختلاف و بادشاهی معزالدین جهاندار شاه و جلال‌الدین فرخ سیر پادشاه و سیاست وی و سیاسات سادات و شهادت وی

حضرت اورنگ زیب هر حد اطراف آن ولایات کلی بضبط در آمد الا در هند و سند و پنجاب و بنگال هر جانب فتور بی نظمی راه یافت و با وصف تسلط و ضبط و ربط و عالی دماغی چنان پادشاه دیندار و متقی و پرهیزگار بوجوه طوالت سفر و مفارقت [ص ۶۳] یکدگر نظم طبایع اعلی و ادنی از صلاحیت و عافیت بر افتاد و انواع بدعات و فجور آسکارا و نهان شایع شدن گرفت ـ در سال هزار و یکصد و هجده هجری پادشاه ممدوح راهی عقبی گشت ـ باهم پسرانش نزاع خلاف برخاست آخر بعد قتل شاهزاده اعظم شاه و پسرانش فر جهانداری بر شاهزاده معظم قرار یافت ـ وی در آخر مذهب تشیع گزید هر چار فرزندان صاحب اقتدار وی در اجرای الفاظ حدید شامل بانگ نماز با بادشاه مخالفت کردند و شاید بعض از صلحای لاهور وی را بعمل هلاک گردانیدند ـ بعد وی باهم هر چار پسران منازعت رو داد اول جهاندار شاه پادشاه شد فرخ سیر پسر شاهزاده محمد عظیم الشان باعانت حضرات سادات بر عم بزرگوار یورش کرده فتح یافت سادات در وقت وی صاحب اقتدار کافی شدند نواب عبدالله خان وزیر نواب حسن علی خان امیر الا مرا جمع ارکان دولت قدیم را پامال کردند ـ بعضی از تصرف اهالی کمال در حفظ و حمایت ماندند ـ چنانکه در باب اول بذکر خانواده

قلندری نعمتی کرمانی مذکور شد که خان صادق از تصرف حضرت سید شاه نعمت الله سبحانه دهلوی و حضرت سید شاه شمس الدین ترک پانی پتی نجات یافت و ذکر بعض امرای دگر در اینجا خالی از تطویل نباشد۔ آخر بادشاه را نیز در باطن از سادات مکدر شد و دفع خواست و تدابیر کرد الا امر تدبیر نگردید۔ از نواب اسد خان عالمگیری که از مدتی بعد ترک روزگار در کنج عافیت بود بطرز اخفا استصواب کرد که هر چند از ما بر خاندان شما طلمی صریح رفت الا باقتضای تحمل وصلاحیت شما می ترسم که حالا ما را با سادات چنان باید پرداخت وفار و صبر و لحاظ و پاس نمک خواری خاندان خلافت در این وقت از جانب نواب جمال باید کرد که در پاسخ استفسار با پادشاه پیام فرستاد که هرگز شما را روی مخالفت با سادات رای صواب نباشد بل سراسر خطا و باعث بلا خواهد بود۔ هرگاه جهاندار شاه در عماری لال کنور معشوق خود پنهان بعد هزیمت از آگره وارد شاهجهان آباد شد نواب ذوالفقار خان امیرالامرای وی میخواست که وی را طرفی برده سامانی از سپاه و جاه فراهم آرد و باز بحرب فرخ سیر پردازد اندرین باب با پدر عالیقدر صلاح جست۔ وی گفت که اقبال از شاه و امرای [ص ۶۴] وی برگشت جای نباید رفت۔ بعد چند روز فرخ سیر بافوج و لشکر وارد بل باران آغا مهربان جهانگیری شد۔ نواب اسد خان را مع پسر آنجا طلب داشت و بعد ملازمت گفت که ذوالفقار خان را در اینجا گذارید شما رخصت شوید۔ نواب مجبور چنان کرد الا خوبی دانست که قضای آسمانی و بلای ناگهانی برسر پسر آمد با دل فگار و چشم زار راهی شد۔ همان روز یا روز دوم آن خان مذکور بعذاب تسمه کشی قتل شد و بعد قتل معزالدین لاش پادشاه بر فیل

و لاس امر بردم آویخت و در تمام شهر تشهیر کردند و جاگیر و مناصب نواب اسد خان بضبط در آوردند - نام اصلی نواب ابراهیم امام خان اسماعیل بود شاعری درین موقع خوش تاریخ گفته است :

هاتف نام عریان تا دو چشم خون فشان
گفت ابراهیم اسماعیل را قربان نمود

بعد چند روز سادات فرخ سیر را در تجره آهنی بند کردند - روز بالای پل سلیم گڑهه شب در زندانی محل می بردند دران وقت وی این رباعی طبع زاد خود گفت و نزد نواب اسد خان فرستاد رباعی :

خو کرده آتست آتشش بدهند
لب تشنه مرا تشنه سراتش بدهند

هر کس که ز احوال دل ما پرسد
آبی بلب آرند و جوابش بدهند

نواب در جواب نوشت که تیری که از کمان جست قوه عود ندارد بعد دو ماه در این حالت گذرانیده قتل شد - هر کرا خواهش کردند از قید بر آوردند شاه کردند -

منزل چهل وهفتم در بادشاهی ناصر الدین محمد شاه پادشاه و استکمال خلافت وی از روی کمال اقتدار و استقلال تا هزار و یکصد و پنجاه حسب بشارت حضرت سید امیر کلال و آمد نادر شاه

محمد شاه نیز از سلاطین بود که سادات کردند ، بیت :

روشن اختر بود اکنون ماه شد
یوسف از زندان بر آمد شاه شد

بحرمت سادات بر دست وی صورت گرفت تا سال هزار و یکصد و پنجاه از روی کمال استقلال پادشاه بود بعیش و طرب گذرانید که کسی از شاهان نامدار هند را میسر نگردید ـ اهل جوهر و صاحب هنر هر فریق در عهد وی جمع بودند ـ هر یکی را قدردانی کردی آخر وقت از عادت بعیش و راحت غفلت در امور خلافت راه یافت [ص ٦٥] نادر شاه آمد این باشد مدت خلافت خاندان عالیشان امیر تیمور که بدان حضرت امیر سید مسعود کلال بخاری بوخاری بشارت داد زان بعد جز نامی از سلطنت باقی نماند ـ محمد شاه از روی هزاران تدبیر و فکر و تدویر های عاقبت خود بحب قدوم برکت لزوم حضرت سلطان الاولیا برهان الا صفیا محبوب الهی مورد فیوض نامتناهی یافت ـ بحجر وی بحسن عقیدت و قبول حضرت در وسط مزار فایض الانوار و مرقد مطهر حضرت امیر خسرو طوطی شکر مقال هند واقع ـ خوشانصیب وی که درمیان این حضرات با رکات جا یابد در مغفرت و بخشایش و رحمت و آسایش وی کدام شبی القاب سیاه باطن را شکی تواند بود مگر نامرادی که درین بحر آشنا نباشد ـ

منزل چهل و هشتم در صلاحیت حالات فرزندان صغر سید راجو یکی از سادات کبیر و قیل وقال سید ممدوح با نواب سید حسن علی خان بہادر امیر الا مرا در مجمع صفافت صلحا و انحضار آن بحضور دربار جناب سید الشہدا و استخراج تاریخ عربی در صنعت تقلیب از کلام معجز نظام آن قرۃ العین مصطفی و نور دیده مرتضی

سید شاه راجو بزرگی بود از خاندان سادات بارهه از مریدان حضرت شاه ابوالبرکات مارهری ریاضات بسیار شاق کشیده و بارشاد مرشد حق آگاه متاهل گردیده دو فرزندان توامان زائیدند بعد مرورشش ماه گه گاه از دهان کلمات توحید و تمجید و بعض آیات قرآن مجید صادر میشد - چون بعمر چار سال رسیدند اوقات صباح و شام بر بستر خواب و راحت نمی بودند و غائب می شدند و ناگاه می آمدند و در استفسار حال جوابی نمی دادند - شاه راجو ماجرا بحضور مرشد خود عرض داشت وی مراقب بوده فرمود که خدمت وضوی صبح و شام جناب سعیدین شهیدین حضرت حسن و حضرت امام حسین در تعلق دارند الا در مدت قلیل از دنیا روند - ازان بعد سید راجو این حال بر پسران گفت تبسم کردند و ازین که سید راجو از باعث اقامت در سادات باره حاجت مذهب تشیع بملائی داشت طرز وضو و نماز حضرات امام از فرزندان پرسید جواب دادند که همین طور وضو و نماز حضرت امام باشد الا رفع یدین نمایند در عمر پنج سالگی فوت شدند - شاه راجو رجوع بحضرات امام آورد فرزندان [ص ٦٦] خود را بحضور ایشان یافت - روزی نواب حسن علی خان در دهلی ضیافت فقرای شهر و دیار نمود سید راجو نیز آنجا حاضر بود بعد اطعام سوالی کرد مبهم همگنان در جواب ساکت ماندند، چون نواب با شاه راجو چار چشم شد سید راجو گفت در دل اراده قتل پادشاه داری و از ما در پرده می کنی - ازین کار تایب شو و حق آقای خود نگاهدار تا جواب گویم - نواب بر آشفت گفت که شب در محفل جناب رسول مقبول با ما و شما گفتگو خواهد بود - سید راجو وقت شب دید که هر دو برادر حسن علی خان و عبدالله سبحانه خان که امیر الامرا و صاحب خدمت

وزارت بودند در دربار جناب حضرت سیدالشهداء حاضر اند ـ حضرت امام مخاطب شهر دو گشت که تلغ وعدگ و علف عدوک و رخصت ساحب چون شاه راحو این حکایت باعثان ظاهر کرد از روی غور بصمعت نقلمت تاریخ زوال دولت سادات بود ـ

منزل چهل و نهم در تدبیر پادشاه عالی تقدیر از روی مشاورت و موافقت بامرای نامدار برای قلع و قمع سادات ذی اقتدار و ظهور آن در اسرع زمان

محمد شاه بعد سرفرازی بر منصب خلافت بامرای قدیم در باطن ساز و راز کرده از روی حسن تدبیر سادات را در کمال عقلت و اعتماد بر نهج مستدر داشت و آخر باستیصال پرداخت ـ

منزل پنجاهم در نواب حسن علی خان بهادر بر دست حیدر خان دلاور

میر حیدر خان کاشغری از طرف نواب محمد امین خان بتکمیل قتل نواب سید حسن علی خان بهادر بر همت خود گرفت ـ روزی سواری امیر الامرا واپس از دربار شاهی می رفت ، هفت صد سادات بیغ ی نیام بر دست گرد پالکی بودند ـ خان کاشغری اثنای راه با پیش قبض آدکی (؟) در دامن پیراهن قرغل زانلی نهان عرضی شکایت محمد امین خان در دست از بالای بلندی به آواز واویلا فریاد کرد ـ امیر الا مرا فرمان داد که وی را زود حاضر سازید زیرا که مدام در تجسس بدنامی امرای قدیم بودی وی را پیش خواندند عرضی

بدست حود گرفت و بدیدن آن مسعول گست ـ حان فرصت یافت و با یک زخم بیس قبض [ص ٦٧] کار امیر الامرا تمام ساحت ـ وی را همانجا پاره پاره کردند محمد امس حان حسد وی را برداست و بدهلی فرستاد تا قریب معل پوره بخاک سپردند ـ وی را در عرف امرای قدیم محمد ساهی عاری گویند مقبره دارد اولادس معرر ماندند عبدالله حان گرفتار آمد و در قید نگذشت اناالله سبحانه و انا الیه راجعون ـ

تمام شد باب دوم از قصر عارفان من تالیف مولوی احمد علی خیر آبادی دهلوی رحمته‌الله جل عظمته علیه از دست فقیر حقیر وامانده بدست نفس سریر خاکبوس آستانه اولیاء الله بالیقین محمد رکن الدین ابن مرشد بر حق راه نمای خلایق مقبول بارگاه رب‌العالمین خواجه محمد معزالدین ابن قطب‌الاقطاب غوث الزمان شیخ المشایخ والا صفا سلطان الاولیا الراسخ فی‌الشریعت والطریقت والحقیقت والمعروف کالخلیل حضرت قطب محمد اسماعیل حنفی قادری شطاری عربوی ثم‌الحصاری رحمته الله علیهم اجمعین در حصار فیروزه بست دویم شعبان روز یکشنبه بوقت چاشت ۱۲۹۱ھ نبوی صلی‌الله جل عظمته علیه و آله و سلم این نقل اول است از مسوده خاص نوشته بدست مصنف علیه الرحمت و الغفران که بعد انتقالش از برادر او مولوی علی احمد بصد منت سده نقل نمودم بیت :

غرض نقشیست کز ما یاد ماند
که هستی را نمی بینم بقائی
مگر صاحبدلی روزی برحمت
کند بر حال من مسکین دعائی

یا الله حل مغفرت به حمیع گناه صغایر و کبایر این کاتب عاجز و مصنف و برادرش که دهنده اش مسوده تحریر است و خواننده و مطالعه کننده این کتاب را بفضل و کرم خود به بخش ، بیت :

اگر دعوتم رد کنی ور قبول
من و دست و داماں آل رسول

شعر :

یلوح الخط فی القرطاس دهراً
و کاتبه رمیم فی التراب

بیت :

مراد ما نقش بود کردیم
حوالہ با خدا کردیم و رفتیم

یا فتاح
بسم الله الرحمن الرحیم

باب سوم

در ذکر مختصر اسمای بعض حضرات خلفای مجاز و مریدان سرافراز خواجگان چشت مشتمل بر چند منازل : منزل اول در ذکر خلفای حضرت خواجه عثمان هرونی

(۱) یکی ازان حضرت عبدالولی که مناقب و مناصب وی در دفاتر نگنجد (۲) یکی ازان شیخ سعدی لنگوجی که طبعی آزاد داشت و از غایت زهد و تقوی و مشغولی روز و شب نمی ساخت در هند رسیده آبادی دار نول برای اقامت پسندید و آنجا منزل گزید قبر مبارکش در حوالی شهر نارنول بچار دیواری مختصر واقع (۳) یکی ازان خواجه محمد ترک نارنولی معروف به پیر ترکمان شهید مزار وی قریب شهر و عمارات لطیف از گنبد و مجلس گاه و

مساور خانجات متعدد گرد آن قدیم و جدید سهادت وی در یوم عید اوایل اسلام لب حوض بود با جماعت کرام که آنجا مقبره وی واقع مخدوم چراغ دهلی فرمایند که هر کرا حاجتی باشد بدرگاه شاه محمد ترکمان رجوع نماید (۳) یکی اران سیخ الاسلام دهلی نجم الدین صغری که بر سیخ جلال الدین تبریزی محضر باطل کرده خجالت یافت و با حضرت هندالولی عرضداست که سما مریدی را جهان در دهلی فرستاده اید که سیخ الاسلامی ما را کسی نمی پرسد ۔ سیخ جلال الدین هما نزمان از سهر جانب بنگال رفت ۔ روزی با درویشان چند لب حوضی بود گفت که بائید بر جنازه شیخ الاسلام [ص ۲] دهلی نماز گذاریم وی ما را چون از سهر بیرون کرد سیخ ما وی را ازین جهان بیرون کرد العرض حاضرین باقتدای سیخ تبریزی نماز گذاردند ، بعد چند روز خبر رسید که واقعی همان روز وی وفات یافت ۔ قبرش در چبوتره نو قریب مولانا برهان الدین بلخی جانب شرق حوض شمسی واقع و برابر وی قبری دیگر که آن را که قبر برادر کلان سیخ الاسلام معروف نجم الدین کبریٰ قرار دهند و این نجم الدین کبری غیر صاحب خانواده فردوسی بود بر رای هوشمندان فایق و از اخبار صالحان منتظر وسایق واضح باد که عهد معدلت مهد التمشی قبل و بعد و عین زمان قیصر سانی حضرت قطب الا قطاب بعد انکار حضرت وی چند حضرات شیخ الاسلام شدند ۔ یکی سیخ عبدالعزیز بسطامی که قبر وی بالین حضرت واقع قبل از قطب‌الاقطاب یکی شیخ جمال الدین بسطامی که حضرت در دولت سرای وی فرود آمد و باهم اتحادی فراوان داشت یکی سید نور الدین مبارک غرنوی که مقبره شرق حوض شمسی آسوده سید جلال الدین برادر خورد سید محمد خوبرو و سید قطب الدین

برادر زادگان حقیقی وی بودند ـ شیخ نظام الدین ابو المؤید خواهرزاده حقیقی سید غزنوی باشد ارادت از حضور شمس العارفین شیخ عبدالواحد جد خود دارد که در غزنین بود ـ حضرت قطب الا قطاب هندالولی هنگام ورود آنجا برای ملاقات وی رفت و صحبت داشت قبر شیخ نظام عقب نماز گاه قدیم بر چبوتره طویل واقع که آستان حضرت قطب الا قطاب پشت آن باشد و قبر بی بی سائره والده شیخ در جنب جنوبی آن مسجد برابر حضرت فخر العصر و شیخ جمال کولوی از اولاد شیخ باشد ـ سید نور الدین از اصحاب حضرت شهاب سهروردی و نعمت یاب از شیخ اجل شیرازی غزنوی بود ـ یکی شیخ نجم الدین صغری و شیخ جلال تبریزی مرید شیخ المشایخ ابو سعید بدر الدین تبریزی بود ـ بعد وفات وی بحضور شهاب سهروردی پیوست ـ لغایت آخر در بنگال بود هم بجا آسود ـ حضرت گنج شکر در ایام صغر عمر از شیخ جلال فیض برداشت ـ یکی از منتسبان خواجه عثمان هرونی قاضی ابوالحسن غزنوی بود صاحب است ابرش که آن باد پای خوش لقای بقاضی ابوالقاسم و قاضی ابوالفتح و قاضی ابوالمعالی هم نشین الشمس و مرید [ص ۳] قطب الا قطاب هم قرین ماند از برکت کلام خواجه هزاران اسپان بیمار مانند قلای مولانا عابد ضیای غزنوی صاحب حوض غزنین از زبان و چاره وی صحت یاب شدند ـ مولانا محمد معین در دفتره خویش این حکایت منقول از مولانا سدید الدین اوق نواستای دختری مولانا رفیع الدین مفسر صاحب رفیعی داماد قاضی ابوالمعالی تفصیلاً می نگارد ـ

منزل دویم در ذکر خلفای هندالولی

(۱) یکی ازان حضرت قطب‌الاقطاب دهلوی (۲) یکی ازان

سلطان التارکین حمید الدین صوفی صاحب خانواده سعدی صاحب
تصانیف شهر و در تجرید و تفرید بی نظیر نواحی ناگور آرامگاه
دارد ۔ شیخ عبدالعزیز فرزند ارجمند وی بود او را چند فرزندان
نامدار بودند شیخ وحید و شیخ فرید و شیخ نجیب هر یکی صاحب
رشد اوسط خاک پران لقب دارد۔ جامع سرور الصدور ملفوظ جد جود
مرشد شیخ ضیای نخشبی بدایونی صاحب کتب متعدد چون سلک
السلوک وغیرآن در لادو سرای که یکی از محلات دهلی قدیم باشد
جانب راه چراغ دهلی قبرش معروف و سنگ خراس که در حالت
سکر در گردن انداخت و از ناگور بدهلی آورد آنجا افتاده ۔ فرزند
وی شیخ عزیزالدین عبدالعزیز و فرزند وی شیخ سعد الدین کبیر و
صاحب نعمت وی مخدوم خواجه حسین ناگوری بود که در گجرات فروغ
عظیم یافت هزار در هزار مردم بردست وی تائب شدند و شجرهٔ
وی تا حال جاریست و یکی شجره شیخ سعید الدین کبیر تا شاه نور
قادری گجراتی که تا مادت دوازدهم زنده بود ۔ چنان در نظر افتاده۔ از
شیخ ممدوح مخدوم ملک محمد از وی سید یعقوب چشتی از وی پسرش
سید عبدالوهاب چشتی از وی پسرش سید عنایت الدین چشتی از وی
پسرش عبدالجلیل عرف سید غریب از وی شاه نور محمد ممدوح و این
حضرات سادات نهر والی فیضی دگر آبای از حضرت محبوب الهی
دارند بدین طریق از جناب محبوب ذات سید حسین بن عمر خنگ
سوار نهر والی از وی سلطان العشاق نهر والی از وی سید یعقوب
کبیر نهر والی از وی سید کبیر عرف شادی نهروالی از وی سید
محمود عرف اخوان میر از وی سید یعقوب چشتی ممدوح یکی ازان
شیخ فخرالدین سرواری فرزند کلان حضرت حمیدالولی در سردار
شانزده کروهی اجمیر آرامگاه دارد یکی ازان شیخ [ص ۴] حسام‌الدین

بخلافت خاندانی معزز گردانید مولانا صدرالدین دو سال بالای هفتاد زندگانی کرد فرزند رشیدش جای گزین پدر شد و مولوی حمزالدین نام و زهد و تقوی و عرفان تمام داشت هفتاد سال بر روی دنیا ماند بعد وفات مولانا ظهیرالدین ثانی خلف الصدق وی بسال هفت صد و چهل و یک جای پدر آراست ـ شافعی مذهب داشت با علمای حضرت دهلی در عهد سلطان محمد شاه تغلق بحضور مخدوم چراغ دهلی و بادشاه در چند مجالس بحث طویل کرد ـ مواضع چند پادشاه می خواست که قبول کند نگرفت الا پیشکش صاف بقدر بست هزار روپیه حاصل کرده جانب وطن بازگشت در سال ثلاث وسبعین مایت بعالم عقبی رفت شاه نصیرالدین محمد عطاءالله خلف رشید خود را که بحضور حضرت شیخ حسام الدین فتحپوری خصوصیت دامادی داشت بعطای خلافت خاندانی معزز ساخت و نیز وصیت فرمود که بعد ما درین دیار قحط واقع شود ترا باید که در فتح پور باشی و از انجا برخیزی ولادت وی در هفت صد و چهل و هشت هنگام وفات پدر بست و پنج سال بود ـ هر گاه قحط واقع شد مخدوم ممدوح بی بی بیاری دختر و شاه محمد عطا داماد خود را در فتح پور طلب کرد خوان نعمت مخدوم خصوص دران ایام قحط سالی بس وسیع و فراخ بود چند هزار کسان روز و شب نان میخوردند شاه محمد عطا بعمر شصت و پنج سال در فتح پور وفات و برادر وی در جنت راست بیرون گنبد مخدوم جا یافت وی را علاوه از نعمت خاندانی از مخدوم نیز اجازت و خلافت بود ـ شاه علاء الدین چرم پوش فرزند کامگار شاه محمد عطا بود روزی در عمر شش سالی چرم آهو پوشیده بازی میکرد که گذر بابای وی آنجا فتاد بر زبان آورد که این بابای حرمین پوش خواهد

ابدال فرزند خورد حضرت هبدالولی که در دوایر ابدال بنوست از
هردو فرزندان نامدار بل که از فرزند ثالث شیخ ابوسعید نیز اولاد
شد و از روی فیضان باطنی آبای سلاسل برکات اجرا پذیرفت - یکی
ازان شیخ اوحد الدین کرمانی صاحب خانواده کرمانیان یکی ازان
شیخ عبدالله جل شانه بیابانی معروف اخی پال جوگی که از روی
بعض روایات زندگی دوام وی و استعانت در زایران آستان قدسی
واضح می شود یکی ازان قاضی حمید الدین ناگوری هر چند صاحب
خلافت از حضرت شیخ الشیوخ سهروردی الا صاحب اجازت از حضرت
هبدالولی بوسایل شیخ محمود موئن دور آسوده طرف جنوبی آستان
قطب الاقطاب و شیخ عین الدین قصاب آسوده نواح بی بی نور یک
کروهی آستان و شیخ شاهی موتاب نساج و شیخ بدرالدین موتاب
برادر وی که هر دو برادر در بدایون آرامگاه دارند و شیخ
ناصح الدین فرزند قاضی و دیگر اولاد بسری و دختری در اکثر نواحی
شجره وی رایج یکی ازان شید وجوه الدین مشهدی که دختر وی
در عقد حضرت هبدالولی بود علاوه بی بی عصمت دختر
یکی از راجگان هند که از وی صرف بی بی حافظ جمال دختری نیک
اختری بوجود آمد یکی ازان خواجه علی سجزی که در خانقاه وی
قطب الاقطاب در حالت سماع جان داد دفن وی در صحن خانقاه
مذکور قریب چاه زانی والا عقب خانقاه حضرت قطب الاقطاب زیر
مقبره محمد قلیج خان اکبری واقع و تحت آن حوض جل کاره که
دران حضرت خواجه را غسل داده اند کاتب هبدالولی بود یکی
ازان شیخ حسن دانا قاضی زاده که قریب شیخ نظام الدین ابی
المؤید آسوده یکی ازان خواجه حسن خیاط که در محجر جانب
راست راهی که از دروزاه مجلس گاه بدر گاه قطب الاقطاب می رود

آله آبادی در مدت عشره از وی چنان نعمت یافت که در مدت چندین سال ازجای دگر بهم نرسیده بود از کاملان وقت بود اعمال صحیح شرعی بوی منسوب حکام وقت از سرداران حموی روی نیاز و التجا بوی می آوردند مواضع چند برای مصارف اولاد و درویشان وی مقرر کرده بودند اولاد ایشان حافظ اکرام علی و حافظ مکارم علی قریب مقبره شان که شرقی آستان شاه شرف در پائی تپه واقع اقامت پذیر و بر طریق بزرگان خود شعار ریاضات و عبادات و ضبط اوقات و حفظ از آفات دارند ـ یکی شاه عبدالهی وی نیز نبیره برادر کلان شاه محمد شریف بود صاحب زهد و تقوی از وی حافظ اکرام علی ممدوح فیضیاب و ارادت و اجازت دارد ـ شاه علام نوعلی صاحب سجاده ناولی وزرند رسید شاه [ص ۲] عبدالهی ناسد از شاه نور محمد و صوفی صفی و حافظ علی اکبر نیز فیض و برکات احرا یافت ـ شاه شرف الدین کنکوی از مقر یادان دولت باطنی این حضرات بود بزرگی عالی طبع عاشق وضع بود از وی چندین درویشان عالی منزلت احد طریقت کردند ـ شاه ندر محمد گامی شاه، میر شاه شاه دیدار بخش و شاه عبدالرحمان که تمام عمر عزیز در آستان بوسی و جاروب کشی دارالخیر اجمیر بسر برد از شاه ندر محمد شاه علام علی مرشد شهیر وقت در انواع کرامت و اقسام ریاضت محقق آگاه مردان شاه که از غایت قبول از گدا تا پادشاه بر در وی التجا داشت پنج سال میگذرد که ازین دار بی بنیاد قدم در منزلگاه بقا نهاد بقول بزرگی اگر در حالات وی معذوری که حسب رای بعضی احتمال دارد نباشد در کشف و کرامت وی اشتباهی ناشی نبود ـ شاه علام علی صاحب هنوز بعمر زیاده از صد سال در رانور پنج کروهی کرنال زنده و سلامت اند و از

شاه محمد باقر بدولی سید شاه میر جهجانوی و از ایشان قاضی غلام غوث پانی پتی و از وی حاجی کریم الله سجاده پانی پتی و حاجی شاه ولی محمد کاشمیری وی از صلحای روزگار و عارفان نامدار بود اوایل حسب بشارت نبوی در رویای صحیح صورت مرشدی بوی نمودند مدت هفت سال در تلاش وی اطراف اکثر شهر و دیار گردید آخر روزی در راه روی محلات حضرت پانی پت قاضی غلام غوث را بشناخت و خاک قدوم وی کحل الجواهر دیده انتظار ساخت ـ زیاده از مدت سی سال از روی استقامت دران شهر پر فیض جاحب روای عالم و فیض رسان خلایق ماند صاحب سوز وگداز مجرد و مفرد و از اصحاب وجد و حال بود نظرش در حالت خاص بر هر کسی که اثر کردی بندۀ وی گردیدی لباس درویشان و صورت و سیرت ایشان داشت بشرف حضور شاه شرف مشرف بود اکثر میفرمود که ارشاد میسازند که ترا در همسایگی خود جا دهم چند ماه می گذرد که ازین دار جزا بدار ثواب عزیمت کرد در وسط آستان شاه شرف و شاه فاضل مدفن یافت ـ یکی ازان سید شاه خضر رومی ذکر وی در خاندان قلندری چشتی خضری گذشت فروع این خانوده در پورب دیار بسیار بنای آن از برکات [ص ۷] قدوم سید شاه خضر در جونپور شد حضرات نامدار چون سید نجم الدین غوث الدهر محی النور قلندر بحری این سید نظام‌الدین غزنوی و شاه قطب الدین بینا دل و شاه محمد و شاه عبداسلام عرف شاه علی جونپوری و شاه عبدالقدوس جونپوری و بعد ازین تا حال مشاهیر روزگار شدند سجاده ایشان قایم و فیض از ایشان دایم و ازین خاندان جونپور بسی خاندان شاه خضر نو روز شد خاندان اود که سر گروه وی شیخ محمود قلندر لکهنوی بود در

وسط هردو دروازه سه لی آرامده بیرهن حضرت همدالولی می دوخت یکی ازان سیخ برهان الدین یکی ازان سمح احمد یکی ازان سیخ محسن یکی ازان سمح سلمان نماری یکی ازان سمح سمس الدین -

منزل سیوم در ذکر خلفای حضرت قطب الاقطاب دهلوی

یکی ازان حضرت وحید عصر فرید دهر [ص ۵]

کان نمک و گنج سکر سیخ فرید
کر گنج سکر کان نمک کرد پدید

در کان نمک کرد نطر گشت سکر
سیرین بر ازین کرامتی کس نه‌دید

یکی ازان مولانا بدر الدین غزنوی که پائین آسوده از وی سیخ امام الدین ابدالی وی نیز پائین آسوده از وی سمح سهاب الدین عاسقان عاسق که قریب عید گاه سمسی سمال حصار قصر سمند مشهوره آرامگاه دارد از وی ساه سرف الدین بوعلی قلندر پانی پتی از وی شاه محمد شریف ناولی صاحب خانواده قلندری سریفی ناولی از وی چند خلفای نامدار شدند - یکی سیخ محمد جهجانوی یکی ساه نور محمد ناولی یکی حافظ علی اکبر ناولی یکی صوفی صفی ناولی یکی ساه محمد باقر بدولی سمح محمد جهجانوی را چند خلفای عارف بودند یکی ساه غلام محمد جهجانوی خواهر زاده وی از وی حافظ محمد سمیع و ساه غلام بوعلی نبیره برادر کلان ساه محمد سریف صاحب سجاده آستان نیاول و شاه محمد ساکر پتی و ساه گوهر گهیری تا زمان قریب زنده بودند یکی ساه محمد زمان پانی پتی که سرف حضوری حضرت شاه شرف معزز و از عمر هفتده سالگی تا هشتاد و هفت سالگی در حجرات آستان حضرت ممدوح الصدر اعتکاف داست و مدت هفتاد سال گوشت نخورد اکثر صلحا و دنیادار از وی فیضیاب شدند - شاه غلام علی

بنگالی باغ آسوده خاندان بهرایچ که سرگروه وی سید محمد ماه بود حواد سید سالار مسعود غازی آسوده خاندان شاه عبدالرحمان خان باز لاهر پوری خاندان شاه محیی قلندر لاهرپوری خاندان کنتور خاندان کاکوری ازین خانوادگان نامی و سلاسل گرامی مختصر ذکر مفضی که از شاه عبدالسلام جونپوری بحضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی صابری چشتی رسید در خانواده مجددی بیان رفت ـ

(۱) اکنون ذکر خانواده شاه عبدالرحمان جان باز و شاه محی قلندر لاهر پوری باختصار از کرام ایشان کرده میشود

امیر عبدالله سجاده ابوسلیمان ابن سعید نور الله مضجعه از اولاد حمزه ی عباسی از روی تجرید اسباب و آرائش دنیا وی را کلی بر کنار کرده صحبت درویشان ورزید ـ پسرش مولانا شاه محمد سلیمان در عمر دوازده سالگی از تحصیل علوم فارغ گشت و بحضور حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی پیوست ـ حضرت وی را سلطان التارکین خطاب داد بعد چندی با مولانا صدر الدین برادر زاده خود بدهلی آمد سلطان التمش باعزاز تمام ملاقات کرده مجوز قیام دهلی شد و هشتاد هزار روپیه سال برای مصارف ایشان مقرر کردن خواست مولانای ممدوح با حضرت قطب الاقطاب و شیخ جلال الدین تبریزی که برای ملاقات در منزل وی آمده بودند اینحال گفت که بادشاه چنان مجوز و ما را برای قیام احازی نباشد قطب الا قطاب مراقب بوده ارشاد کرد که مقام گاه شما کنتور باشد آنجا رسیده با هل گزید آخر سال سیصد و شصت و پنج نقل بعالم بقا کرد بحجره عبادت گاه مدفون مولانا صدر الدین قایم مقام عم بزرگوار [ص ۸] بود مصروف تعلیم ظهیرالدین فرزند صغیر مولانا محمد سلیمان گردید و بعد استکمال وی را

شد ۔ ولادت در ۷۸۶ وقت وفات پدر سی سال عمر داشت بعد آن
سفر گزید هفت سال در حرم ماند شاه مجتبی در حجب العارفین می
آرد که وی را در بشارت نمائندند که تاهل باید ساخت از تو
فرزندی مقدر قطب زمان خواهد بود بر طبق آن در بغداد آمد
زان بعد راهی فتح پور شد چندی نزد ابو حنیف ثانی فخر زمانی
شیخ اعظم عثمانی کرمانی که با وی الفت و اتحاد تمام داشت
بسر برد ۔ زان بعد [ص۹] لکهنؤ آمد چند هزار مردم بوی رجوع
آوردند چند اشخاص ماندن وی آنجا براه حسد خوش نمی کردند
حسب التماس آنان مخدوم شیخ سعد خیر آبادی بحضور صاحب ولایت
مرشد خود گذارش آورد که شیخ علاءالدین آنجا وارد وی ارشاد
کرد که این ولایت تعلق ما باشد دیگری بی اجازت ما در اینجا
ماندن نمی تواند همان شب شاه محمد سلیمان وی را در رویا نمائند
که شاه مینا صاحب ولایت آنجا باشد برا بحضور وی حاضر باید
شد ۔ صبحدم آن را بعمل آورد شاه مینا گفت که بخاطر داشت شاه
سلیمان از تو خوشنود شدم چندین تمام فرما ولایت تو لاهرپور
خواهد بود ۔ زان پس در فتح پور آمده در حضرات سادات کنتور
متعقد شد یک فرزند بوجود آمد نظام الدین که بعمر بست و پنج
سال در حیات پدر در گذشت ۔ روزی از مخدوم و پدر خود بشارت
یافت که حالا عازم تغلق پور باید شد و آن دیار را بنور اسلام
فروغ کافی باید داد سادات و حضرات آنجا در انتظار تو اند بفور
راهی شد مع نظام‌الدین و خواهر مادر وی در اثنای راه شیخ
بری فاروق از موضع بحیره آمده ملاقی شد و در منزل خود برده
مع اهل و عیال مرید شد و چندی مقیم داشت روزی عرض ساخت

که از اولاد حضرت ابراهیم ادهم بلخی ایم الا ندانم که از نسل کدام فرزند سلطانم که فرزندان حضرت متعدد بودند ـ شاه شرافت بوده گفت که از اولاد شیخ نصیح الدین فرزند کلان شاه چون سواد طغلق پور رسید اول حضرت خضر ملاق گردید و گفت که شهدای این دیار در انتظار تو بودند بما که بروقت آمدی کفار این دیار بجد درپی ایذای اسلام اند در عمر پنجاه و پنج سال بسال هشتصد و چهل و یک در خلافت محمد شاه خضری وارد جای ولادت شد چار سال زیر درختان واقع بالاب سلطان شرق شهر آرامید و مانند درویشان در سفر گذرانید ـ بعد رسیدن شاه طاهر غازی با دو هزار سوار جرار و استیصال کفار ناهنجار دایره مسجد و خانقاه و محل‌سرای بنا یافت در اینجا دو فرزند متولد شدند کمال‌الدین عبدالرحمان جان باز و جمال الدین عبدالرحیم که در طفلی در گذشت دوازدهم شوال سال نهصد و پرده عهد سکندر لودهی بعمر یکصد و بست و پنج سال شاه علاءالدین ازین جهان انتقال کرد قریب آبادی خانپوره [ص ۱۰] ساخت دفن یافت لب تالاب کربلا مرقد شاه طاهر غازی باشد تصرفات صاحب ولایت تا حال جاریست هفتاد سال در ولایت خود ماند و سی سال در خدمت پدر و بست و پنج سال در زیارات حرمین و سیاحت هر دیار ـ

(۲) ذکر فروغ اسلام در تغلق پور

از عهد سلاطین غوری که حضرات سادات از ولایات وارد هند شدند بعضی از ایشان در خانپور اقامت ورزیدند و قاضی رکن الدین صدیقی یکی از بار صحبت یافتگان حضرت محبوب الهی در کلتاج پور مقیم گردید الا بطرز رعایا می ماندند زمانی که

سلطان غیاث الدین تغلق بعزم بنگال ازین راه گذشت وظایف لایق
برای اهل اسلام هر شهر و دیار مقرر کرد و برای اطاعت و خاطر
داشت سادات خان پور و شیوخ گنتاح پور برایان صاحب تسلط این
دیار ارشاد ساخت ظاهر قبول کردند الا در باطن در پی حسد و آزار
اسلام ماندند و سلطان این آبادی را که لاهرپور نام داشت از
باعث قیام چند روزه ایجاد مسجدی و چاه و تالاب و باغ بر نام
خود تغلق پور نام گذاشت هرگاه شاه صاحب ولایت مع قبایل از
فتحپور آمده بر تالاب مقیم گردید . رای هرچند پاسی که تصرف
درین اطراف و از جاه و حشم با دیگر هم عصران خود عزت و
آبروی وافر داشت بزیارت شاه حاضر شد و حکایت کرد که فقیری
بود هندو چندین سال با یک پای قیام کرده مصروف عبادت ماند
روزی خشتی از زمین بدست آورد خبری بر آن دمیده بر دست ما داد
زر بود حالا چنان فقرای صاحب کمال کجا شاه گفت که خدایتعالی
را بندگانند که درختان صحرا را بیک نگاه کیمیا سازند فور این
تقریر در نظر رای و تابعان وی تمامی صحرای از زد در آمد
رای در پای افتاده گفت اینجا درویشی کامل گذر نکرده و
دیوی بر اولاد ما تسلط دارد هر سال آدم زادی در نذر می
گیرد از حضور شاه درویشی ایما یافت تا در محلسرای رای رفت و
مخاطب بوی گفت که صاحب ولایت در اینجا وارد شد ازینجا زود
بدر رو طوفانی عظیم برخاست تا یکپاس تمام شهر و دیار تاریک
ماند و آوازی مهیب بر آمد که علاءالدین از سکونت گاه هزار سال
ما را خارج کرد لاچار جانب کوه شمالی می روم رای تازیست
اطاعت شاه میکرد بعد فوت وی [ص ۱۱] پسرانش منحرف شدند
درویشان عرض کردند که رای زادگان در پی آزار اند و حضرت
سادات و شیوخ نیز شکایت زیادتی و تعدی شان بر رو آوردند شاه

همگنان را دلاسا داد که امشب بستم ماه جمادی اول سال هشت صد و چهل و پنج بطاهر خان غاری مالک دو هزار سوار در قنوج بشارت داد هم وی زود ایجا میرسد ـ همحنان شدکه طاهر خان با دو هزار سوار وارد سد و دوازده هزار اهل اسلام ار نوابع ساه جمع آمدند و محاربات سخت دارای زادگان کردند و فتح یاب شدند ـ طاهر خان چهارده هزار نقد و همت اسپان عراق ندر شیخ نظام الدین فرزند ساه کرد اران تعمیر مکانات صورت بست در محلی که محل سرای رای هری چند بود و آنجا درویس ساه اذان و اقامت برای دفع دیو آدم خور و حطاب بوی کرده بود مسجد بنا نهادند قریب آن دیگر عمارات دایره و خانقاه و محلسرای و مجلسگاه و خود صاحب ولایت بذات واحد در حجره عبادت که سادات جانپور بعد برخاست از تالاب سلطانی خالی کرده بودند می بود [؟] روز جمع در مسجد می آمد روزی طاهر خان از غایت اعتقاد گفت که میخواهم تا قبرم زیر قدم باشد جواب داد که قبر تو بالین قبر ما خواهد بود بعد وفات سیخ طاهر غازی خواه سهادت وی ساه بسیار سال زنده ماند بادشاه سند فتوی و فرمان چند موضع فرستاد نگرفت که درویشان را باین اشیا کار نباسد۔ روزی مخدوم سیخ سعد خیر آبادی که پادساه راه و رسم موالفت داست در حجره وی تشریف آورد شاه قدری نخود خام بر آورد و پیش مخدوم نهاده گفت که چون باهم ما و شما اخلاص باشد تکلف بر طرف کردم وی گفت اگر تکلف بودی چه می گردیدی گفت نیمی بریان کردمی و از نیمی نمک خریدمی شاه در حجره عبادت گاه خود مدفون بعد از دفن سقف حجره از خود بر افتاد باز عزم بنا کردنـد بشارت دارد که زیر آسمان خواب خوش دارم بعد مرور ایام چند اشجار پاکر بالین مزار وی روئید و چتر وار تمامی چبوتره قبر را

وراگرفت در زمانی فیل نای بالای درخت برآمد و در بی قطع ساخ
و برگس برای چاره فیلان گردند هر چند فقرای آستان دربی
منع شدند موثر نشده ناگاه سرنگون بر زمین افتاد [ص ۱۲]
جانداد فیل سواریش دیر که زیر درخت بود ممات
یافت و از سر تا پای درخت خار خار ندیدار شد که کسی را
یارای بالا بر آمدن نباشد حاجت مندان آن را برنده بطفلان و
بیماران می دادند اکثر فایده پذیر میشدند و نسبی اسقام دور می گشت
دو صد سال آن درخت برقرار بود بسال هزار و دو صد و شصت
از طوفان بر افتاد بجای آن درختی دیگر پدید آمد الا بی خار ـ
حوالی مهر شریف مور بعضی از اولاد واقع طاهرا شیخ نظام الدین
را دو فرزند بود ـ عبدالواحد مدرس که لاولد رفت و عبدالمقتدر
که از وی یک پسر شیخ فضیل و دو دختر بی بی صدلی که بعقد
شیخ رکن الدین پسر کلان خان بار در آمد بی بی لهر که در ازدواج
شیخ بدیع الدین خلف قاضی محمود صدیقی ملا نوری رسید ازان
رو اولاد قاضی نسبت نواسگی باین خاندان می شمارند ـ

(۳) ذکر امام کمال الدین عبدالرحمن جان باز

وی در تغلق پور بعمر هفتاد و پنج سالی پدر ولادت یافت ـ
بعمر پنجاه و پنج سالی بعد پدر عزم مسافرت کرد ـ پنجاه سال زیر
قدوم پدر عالی قدر بسر برد بعمر چهارده بحرالعلوم گردید و
خدمت تدریس طلبا و تعلیم فقرا و افتای شریعت خدمت درویشان
خانقاه از حضور پدر تفویض وی بود ـ بعهد سکندر لودهی در دهلی
آمد از ملا الهداد ملک العلمای عصر تحقیق بعض مسایل و فنون
حکمت کرد دوازده سال خدمت پادشاهان بجای آورد زان بعد بوطن

رفت و عازم جونپور شد در اثنای راه دریای عظیم جاری بود سامان
گذر غیر موجود بتوفیق بر اقبال جون کرده اندر بحر ذخار در
آمد و با کسان رفقای خود سلامت بگذشت و بحضور شاه عبدالسلام
جونپوری رفت وی ارشاد کرد که شما جان بارید که در چنان
بحر محیط در آمدند قریب یک ماه آنجا بسر برده مالا مال از فیوض
و برکات برگشت ـ تصرفات ظاهر و باهر از وی منقول در حیات
خود چندین ازواج در عقد در آورد ـ یکی از خاندان قاضی بهاری
صدیقی وی در بسوه و باری سکونت داشت از وی یک پسر
رکن‌الدین و دو دختر که یکی بعد دگری بشیخ خضر منعقد شد
یکی از خاندان شیخ محمد شاه بهرایچی از وی اولاد نماند یکی از خاندان
شیخ بری صدیقی از وی پسر اولادی نماند بقول بعضی یک دختر
که در نبایر همان خاندان عقد یافت واصح آن که [ص ۱۳]
دختر ثالث بطن صاحب عصمتی که از خاندان قاضی بود با یکی از
نبایر بری صدیقی منکوح گردید شاید لفظ صدیقی اینجا بجای
فاروقی باشد زیرا که در ذکر شاه ولایت گذشت که در اثنای راه
فتح‌پور و لاهرپور شیخ بری فاروقی در منزل خود برده چند روز
مهمان داشت و شیخ از شاه در باب صحت نسب خود سوال کرد
همدران هنگام شیخ ممدوح دخت خود را در عقد شیخ نظام‌الدین
فرزند صاحب ولایت داد که از وی عبدالواحد و عبدالمقتدر ولادت
یافت از بزرگان شیخ ممدوح معزالدین بلخی از نواحی بلخ آمده در
اوایل اسلام در خدر پور و بچره سکونت ورزید از روی اکثر سیر
و تواریخ چنان استنباط می شود که ابراهیم ادهم را اولادی
که از وی نسلی در جهان مانده باشد نبود ابراهیم از وی در بلخ
بود چند پسر داشت فرزند ارشدش شقیق بلخی از فیض صحبت

یافتگان حضرت ابراهیم بن ادهم قلندر بلخی بود ـ یکی از خاندان
سادات برمدی سامانی که از وی هفت پسر والا گهر پیدا شد ـ
بعمر هفتاد سالی نکاح آخرین با سیده ملک رای خواهر سید خضر
صورت بست دگر شهید سامانی اجداد ایشان از برمد در سامانه
آمدند ـ شهید سامانی سید الهدیای زیدی حسینی از اولاد حضرت سید
الشهدا و زید شهید در زمان سلطنت همایون پادشاه بدهلی آمد در
هنگامیکه باهم شیرشاه افغان سوری پادشاه دهلی و سلطان شرقی
محاربات شد برای تادیب سرکشان بهرایچ مامور بود جنگ کنان
تا تنبور آمد چون خود را قریب شهادت دید در موضع هتیا قریب
آبادی شیوخ رسید بعد چندی بهمان جراحات وفات یافت اولاد و
اتباع خود را مع سید خضر پسر و سید ملک رای دختر تفویض
امام عبدالرحمان خان داز ساخت وی ایشان را برای تمام هر کام
اجازت داد ـ هر دو دختر خود را در عقد یکی بعد فوت دگری
بسید خضر داد ، سیده ملک رای خواهر وی را در نکاح خود
آورد الان درین خاندان شهید سامانی و امام جان داز رسم باشد که
تا باهم هر دو خانواده گنجایش باشد جای دگر پیوند قرابت
نسازند خصوص دختران را هرگز منسوب در خانواده دگر نگردانند
در هر دو خانواده فضلای نامدار و درویشان [ص ۱۰۳] کامگار
بوده اند سیده ملک رای میخواست که برای خود و شیخ مقبره
بنا نماید اول منع کرد بعد چندی حسب بشارت حضرت شاه
بدیع‌الدین مدار و مخدوم اخی جمشید ایما داد اندرون دایره شهر
محاذی مسجد که بر محل محلسرای بنا یافت مقبره باصفا آراست
در سال نهصد و هفتاد و شش بعمر یک صد و پانزده سال ازین

دنیای بی ثبات سوی دارالقرار تاریخ بنای مقبره و رحلت حضرت جان باز چنانست اشعار :

بنا کرد گنبد بصد زیب و فر
بی قبر خود حضرت شیخ ما

چو اندر صفا بی مثال آمدش
بجو سالش از گنبد با صفا

شیخ هم مرشد عبدالرحمان
عالمی نیست درین دهر چو او

وعظ می گفت همیشه بخلق
سال تاریخ وی از وعظ بجو

۱۲ ذی حج سال ۹۷۶ -

(۵) در ذکر اولاد جان باز اول

شاه عبدالسمیع سجاده که هنگام وفات نعمت خاندانی باخود برد حسب مسجد آسوده جانب جنوب یکی شیخ امین الدین که از حضرت شاه میر لاهوری خلافت یافت و جانب شمالی مسجد آسوده یکی حاجی حرمین شیخ عبداللطیف یکی شیخ ابوالفضایل یکی شیخ ابوالفضل یکی شیخ ابوالمعالی یکی شیخ رفیع الدین که حسب اجازت پدر در فرزندی شیخ محمود قلندر لکهنوی در آمد همانجا در بنگالی باغ آرمید اکثر فرزندان جانباز صاحب اولاد شدند هرگاه نوبت شاه مجتبی این شاه مصطفی رسید اهل خاندان را خالی دید لاجرم اول حسب هدایت شیخ امین الدین جانب لاهور دوید در باغات هاپر سواری نقاب پوشی ازغیب خبر وفات شاه میر رسانید و نیز آگاه گردانید که نصیب تو از جونپور باشد از همانجا بر گردید جانب جونپور رفت و از شاه

عبدالقدوس حون پوری نعمت فراوان بر گرفت ـ مقتدای روزگار و
از عارفان نامدار گردید اکثر صاحب طریقت از وی فیض بردند
و بسی خلفای نامدار وی مساعمر روزدر سدند ـ صاحب علوم طریقت
و سریعت سد تصانیف بسیار از وی یادگار و حمد مثنویات و رسایل
را که در حالت استداد سکر [۱۰] و استیلای غوامص توحید در
زبان آورده بود هنگام رجوع و عود بحال صحو و استشهاد محو
گرداند و تاب سست ـ ساه علاءالدین احمد الهدیای تغلق پوری و
شاه عبد الرحمان فرزند ایشان و شاهزاده محمد عاشق
خراسانی و مولانا سدالهدیای هرگامی و قاضی محمد مبارک
گوپاموی و مولوی محمد منعم بریلوی و مولوی محمد عرب بهاری از
نواسگان شاه شرف الدین یحیٰی منیری و شاه محمد رحیم مجرد بهاری و
شاه ضیای سورتی و شاه سرف آزاد آسگاه ایرانی و ساه مراد رسول صاحب
تفسیر توحید و شاه باسط علی قلندر صاحب کشف‌الرموز از فیض
یافتان نعمات وی اند قبر ساه علاءالدین در مقبره ساه محبی برا بر وی
واقع گنبد رفیع و محاط وسیع و مسجد عالی ومکانات متعدد بنای حکام
عهد و از اولاد امجاد وی صاحب سجادگان نوبت بنوبت وی و اولاد
سید خضر هرگامی جمع وافر صف نصف اندران دایره که جانب
شمال آبادی باشد آرامگاه دارند در هر وقتی صاحب نعمتی و صاحب
عملی‌ازین هردو خاندان فیض رسان ماندند تا حال که ساه عبدالرحمان
صاحب سجاده آرای جای جد و پدر اند و با وصاف اخلاق و ایثار
وتواضع و تحمل ممدوح مولانا ساه محمد افضل صاحب نیز از خاندان
عباسی بودند جامع فضایل صوری و معنوی عالم شریعت و طریقت
چند سال در خدمات حضرات صلحا و علمای ذی شان چون مولانا
شاه مدن شاهجهان پوری و شاه محمد واضح بریلوی و مولانا

عبدالعزیز دهلوی و شاه نیاز احمد بریلوی هدایت حال تحصیل علوم دین و اکتساب اشغال یمن کردند زان بعد پانند روزگار شدند و از روی تفرید و تجرید اران آخر عمر مشغول بحضرت حق ماندند چند سال می گذرد که ازین سرای فانی بسرای جاودانی رحلت فرمودند۔ از خاندان شاه خضر و شهید سامانی در متاخرین و اب جامع البرکات مولانا حکیم شاه محمد حامد هرگامی تغلق پوری بود که از عمر طفولیت بعد فراغ و تکمیل فنون علمی از معقول و منقول و کسب طریق ریاضت لغایت عمر هشتاد سالگی بدرس و تدریس و عبادت بسر کرد۔ اندر تعلیم وی فیضی بود که طالب با وصف کوتاه همتی هم محروم نمی ماند اکثر صاحب علوم متبحر در مشکلات مسایل از وی استفادت می کردند۔ شاه محمد افضل فرماید که در صاحب اطراف اکبر تصلای [ص ۱۶] نامدار دیدم احتصار وری بمصاحبت بیانی که خاطر نشین طلبای علوم گردد چون وی یافتم ۔ مولانا شاه مدن صاحب ذهنی وسیع دانست و مطالب کتب حفظ وی بود خصوص مواقع مشکل ورق در ورق از برخواندی و تصریح معانی و فواید هریکی بطرز متعدد کردی ۔ انجام ما حصل و رای مستقر وی همان بودی که مولانا محمد حامد مختصر در گوش سامع افگند مبتدیان هرگز بحر طویل مولانا مدن نمی فهمیدند حتی که اصل مقصود آخرین سر در فهم و ضبط آنانان نمی آمد الا منتهیان صاحب فکر رسا و حفظ عالی را نفع تمام بودی و شاه مدن حسب عادت خود با همگنان همان طرز و شعار داشت ۔ در علاج مولانا شاه محمد حامد از روی فن طب هم شفای عاجل بود از اخلاف وی مولوی سید احمد و مولوی شمس الدین صاحب علم و صاحب مذاق درویشی شدند ، هر چند اوایل مصروف دنیا ماندند آخر کلی

بر کنار شدند۔ مولوی سید احمد شاہ عبدالقادر محموری یکی از خلفای کبار حضرت مولانا فخر زمان دست بیعت دادند و مولوی محمد شمس الدین در ابتدای حال صحبت چندین سال ارادت شاہ معری آوردہ بودند۔ وی از صلحای کبار دیار مغرب بود بطریق سیاحت در مملکت ہند و سند چندین سال ماند خلایق بسیار از وی مستفیض و نیز مولوی صاحب ممدوح را قرابت دامادی بحضرت شاہجہاں مغفور سندیلوی حاصل و شاہ ممدوح از شہیر عارفان اطراف اود بود مانند شاہ محمد رمضان بہلولی و شاہ عبدالرحمان لکھنوی کہ صد در صد مردم قصبات و شہور بردست این حضرات بیعت آوردند۔ ہمچنانکہ یکی ہمین سلیمانی بر دست جناب حافظ کلام ربانی حضرت ما درست آمد ہزار در ہزار مردم از اناث و ذکور بر دست حق پرست وی تایب و معمور شدند۔ یکی ازان مولانا برہان الدین محمود ابن ابی الخیر اسعد بلخی وی از اکابر علمای زمان غناتی بود، صاحب وجد و سماع مشارق حدیث را نزد مصنف سند کردہ و در طفلی مولانا برہان الدین مرغنانی صاحب ہدایا سلام کرد اندر رہگذری و بشارت یافت بدین کلام کہ بر در این کودک پادشاہان حاضر شوند۔ قبر وی در بخت نور معروف و مشہور مولانا کمال الدین زاہد کہ حضرت محبوب الٰہی در حدیث از وی مجاز باشد شاگرد وی بود۔ شگافی در قبر وسست مردم خاک ازان می آرند و باطفال خورد سال می خورانند در کشایش [ص ۷۱] ذہن و فتوح باب علوم اثری دارد ۔ یکی ازان مولانا علاءالدین کرمانی سرسوی عقب عید گاہ شمسی خوابگاہ دارد از حضور ہندالولی سرفرازی داشت۔ شرف الدین کرمانی کہ در سماع جان داد برادر و پیوستہ یکی ازان سلطان شمس الدین التمش یکی ازان سلطان ناصرالدین

ع ری یکی اران ملک راده سعید الدین سلطان المارکس عوری که
برابر حضرت مولانا جا دارد نکی اران مولانا صاء الدین دست عمت
یکی اران سخ داج الدین اوسی که هر دو پایگاه وطب الا قطاب
آرامگاه دارند یکی مولانا ابو سعد نحوی یکی اران بابا سجری بحر
دریا یکی اران مولانا برهان الدین حلواری یکی اران مولانا فخر الدین
حلوائی یکی اران مولانا معر الدین حاجرمی حرف موج حاجی ار
خلفای حضرت سح السوح سهروردی بعد دوارده حج بدهلی آمد بادساه
وی را صدر ولایت حود گردانید دو سال بضبط مهمات آن پرداخت
زان بعد متروک ساحت حضرت رسول مقبول وی را محار گردانید
که برای آینده عرم دیار حرم بسازد ایام سریف در
خانقاه حود مجالس آراید ـ سریکان وی را بیز بواب عبادت
حج مرحمت حواهد شد ـ بعد وفات وی هم آن رسم هنوز جاری مر
وی در صحن و دایره مسجدی قدیم واقع که محادی آن باغ ناطر
بنا یافت ـ نکی اران مولانا صاء الدین رومی وی سر صاحب احازت
ار شهاب سهروردی بود حون در هند آمد خرقه برک ازین آستان
گرفت وی پسر سلطان قطب الدین مبارک ساه حلجی بود قدری
دور ار شیخ نجیب الدین متوکل محادی یحی منڈل بر حصار محمد ساه
تغلق لب سارع عالم که ار دهلی تا مهرولی می رود جانب دست
چپ مقبره مختصر دارد گرد آن قبور دگر ار منسبان خاندان وی
باشد ـ یکی ازان شیخ احمد ترماچی صاحبزاده که در پهلوی چپ
آسوده یکی ازان سیخ حسن دانا که عقب نماز گاه آستان جادارد یکی
ازان شیخ محمد یکی ازان سیخ فیروز یکی ازان سیخ محمود ـ

منزل چهارم در ذکر خلفای حضرت قطب العالم فرید الحق والدین اجودهنی

یکی ازان حضرت سلطان المشایخ رحمت للعالمین محبوب الهی مورد فیوض نامتناهی یکی ازان قدوه اهل حقیقت زبده ارباب معرفت متجلی بجلایل موسوی متصف بصفات مرتضوی [۱۸] مخدوم حضرت سید علاء الدین علی احمد صابر ، هر دو حضرات صاحب سلاسل خاص اند اولین زبده افراد بنی نوع حضرت آدم و قسمی از ولایت محمدی را خاتم و ثانی عمده الاوتاد شیخ بزرگوار و خال نامدار خواهر زاده هم داماد یکی ازان جمال حقیقت و کمال طریقت قطب عرفان نور یزدان شیخ جمال الدین احمد هانسوی یکی ازان خادم خاص صاحب اختصاص شهیر آفاق مولانا شیخ بدر الدین اسحاق دهلوی یکی ازان صاحب سجاده خاندان مولانا شاه بدر الدین سلیمان فرزند کلان آن فیض رسان ، یکی ازان مولانا شهاب الدین گنج الدین علم فرزند ثانی ، یکی ازان شیخ احمد صوفی ابن شیخ محمد عمر صوفی لاهوری، یکی ازان شیخ نظام الدین شهید فرزند ثالث یکی ازان شیخ یعقوب فرزند رابع یکی ازان شیخ نجیب الدین متوکل برادر خورد یکی ازان شیخ نصیرالدین فرزند متبنی یکی ازان شیخ زین‌الدین دمشقی یکی ازان شیخ علی شکر ریز یکی ازان شیخ شکر بار یکی ازان شیخ محمد سراج یکی ازان شیخ جمال عاشقان کامل یکی ازان شیخ محمد عارف سیوستانی یکی ازان شیخ زکریای سندهی یکی ازان شیخ صدر دیوانگی یکی ازان مولانا داؤد پالهی یکی ازان شیخ جلال الدین یکی ازان شیخ رکن الدین یکی ازان شیخ شهاب الدین خطیب هانسوی یکی ازان شیخ برهان الدین صوفی هانسوی ـ

یکی ازان ذکر مخدوم علی احمد صابر

صاحب جاه و جلال در قدم حضرت موسی کلیم بود - هر چند جز حضرت خواجه سید شمس‌الدین ترک صاحب ولایت پانی پت کسی را در ارادت خود معزز نگردانید و همچنان ترک صاحب ولایت صرف مخدوم شیخ جلال‌الدین عثمانی کازرونی را بر منصب خلافت رسانید الا از مخدوم شیخ جلال فیض وافر بر ارباب دنیا و اصحاب عقبی سایع گردید و فروع خانواده صابریان از هند تا ولایت بلخ رسید که تصریح آن در منازل علحده بعد حضرات نظامیان از خلفای مخدوم پانی پتی که هم از اولاد هم از اهل ارشاد تا حال جاری صورت پذیرد کثرت اولاد حضرت مخدوم آنقدر شد که در هر یک قرن و زمان نصف شهر پانی پت ازین حضرات آباد ماند و مدام از صلاح و تقوی و رفعت شان [ص ۱۹] دنیا و عقبی معزز و مکرم ماندند۔ مخدوم پانی پتی مقبول نظر خاص حضرت شاه شرف شد بود۔ همان زعادات حسب وعده باولاد امجاد وی ملحوظ تا حال از امور عقباوی و دنیاوی و حضرت شاه شرف صاحب منزلت قطب ابدالی و از حضراتی باشد که مجاز تصرف از قبور اند خصوص از وقت مخصوص که این منزلت بر حضرات مجاذیب انحصار بذیرفت و آن سال هزار و هفتاد و یک باشد - تکمیل هر مجذوبی بعد از جاروبی آستانجات حضرت شاه علاءالدین مجذوب اکبر آبادی و شاه سرمد شاهجهان آبادی و شاه مجذوب وزیر آبادی و حضرت شاه شرف بوعلی قلندر پانی پتی - قبر شریف مخدوم صابر در کلیر و مقبره ترک صاحب ولایت قریب دهلی دروازه پانی پت و مقبره مخدوم کازرونی درون شهر جائی که اولاد شان آباد و مقبره شاه شرف در چوک وسط آبادی و آنجا مقابر بسیار از امرای نامدار

و صلحای کبار و شاه علاءالدین در آگره مدی حجامان و شاه سرمد ردر مسجد جامع مجادی آثار شریف و شاه مجذوب در کوه وزیر آباد آرامگاه دارند -

(۲) ذکر قطب جمال از مخصوصان حضرت فرید دهر بود

صاحب کمال از اولاد حضرت امام اعظم کوفی و نواسگان خاندان حضرت سید شاه نعمت‌الله سبحانه ولی کرمانشاهی که از اولیای نامدار و رسایل مکاشفات و توحید و قلندری و دیوان عزلیات و اشعار آبدار از وی یادگار بود و او را در خانواده سلاطین صفوی قرابت خویشی باشد- قطب جمال خطیب هانسوی نیز دیوان عالی فارسی دارد هم رسائل ملهمات در عربی هر کسی مثال خلافت از حضور شیخ یافتی وی را صدور ارشاد شدی که بوی نماید مثال خلافت حضرت دهلی که اول بنام نامی مخدوم علی احمد صابر تحریر یافت وی در هانسی پاره کرد - بحصول مثال دگر حضرت کابیر مخدوم نزد وی نیامد الا بالا رفت و بر مثال حضرت سلطان المشایخ نگاشت این شعر :

هزاران درود و هزاران سپاس
که گوهر سپردی بگوهر شناس

هنگام وفات قطب جمال قطب برهان‌الدین صوفی صغیر بود الا حضرت گنج شکر وی را بدستور پدر خرقه و عصا مرحمت ساخت و تاکید کرد در خدمت مولانا نظام‌الدین تعلیم یابد - همچنان بعمل آورد تا حضرت محبوب الهی زنده ماند مریدی نکرد

قطب جمال را سر سعار دست گری کمر بودی۔ از مشاهیر مریدان وی سیخ القصاب [ص ۲۰] و الحطبای وقت مولانا حسام‌الدین مقیم اندر دت بود ۔ سیخ قطب‌الدین منور هانسوی خلف‌الرسید قطب برهان صوفی از اعظم خلفای حضرت محبوب سد و از وی فیض طریقت این خاندان بسی سیوع گرفت۔ قطب نورالدین هانسوی فرزند وی مانند بدر سد ۔ حضرت مخدوم جهانیان بخاری از وی نعمت یافت ۔ سید تاج‌الدین سیر سوار نارنولی از وی مجاز، سراج الدین شمس عفیف صاحب تاریخ فیروزی مرید و کاتب و همراز و از وی سرفراز مراد از چار قطب هر چار حضرات اند ۔

(۱) قطب‌جمال‌الدین خطیب (۲) قطب برهان‌الدین صوفی (۳) ثالث قطب الدین منور (۴) رابع قطب نورالدین نور جهان آستان زیارات این حضرات در هانسی جانب غربی ملحق آبادی مقبره وسیع و مسجد رفیع و مجلس خانجات متعدد از قدیم و جدید و در حوالی و درون محاط قبور اکثر از اولاد و هم اصحاب اعتقاد بر چبوتره قبر والد ماجد قطب جمال و در کنج مسجد و مقبره قبر استاد زیر درختی از سنگ سیاه مصلای حضرت فریدالدهر سید جمال بود ۔ بزرگی از خدام و فیض یافتگان نعمت خدمت هر چهار حضرات و بزرگی دگر معروف حاجی صاحب در صحن خانقاه جا دارد و بسا حضرات بابرکات آرامگاه دارند طرفی قبر شاه محمد رمضان که درین زمان قریب درین خاندان دست بیعت با مردم می داد هم برادر عالی قدر وی بدین تسلسل که در یکی از شجرات مریدان وی دیده‌ام از قطب نور جهان مخدوم سراج‌الدین از وی مخدوم علاءالدین از وی مخدوم بهاءالدین از وی مخدوم سید شاه حامد مانک پوری از وی شاه ادهن از وی شاه محمد ماه از وی

سید شاه محمد بن سید منتخب از وی مخدوم شیخ محمد بن شیخ فضل الله جل شانه از وی مخدوم شیخ احمد صدیقی از وی مخدوم شیخ میر حمید جنیدی از وی مخدوم شاه محمد فضل از وی شاه علام محمد حنفی از وی شاه نظام الدین از وی شاه محمد اویس از وی شاه محمد رمضان در هانسی اکثر اولاد حضرات اقطاب اقامت دارند و بعضی در قصبات دگر شاه محمد قلندر بخش صاحب سجاده آرای خانگاه بزرگانست حلیم و سلیم و قایم بعبادت

(۳) دگر سید شیر سوار

از اولاد حضرت سید شاه محمد عثمان نارنولی معروف کمر ملی باشد که در ابتدای فتوح اسلام وارد هند شد [ص ۲۱] و در نارنول سکونت فرمود اولاد وافر حق تعالی بوی روزی گردانید که اکثر ایشان صاحب تصرفات بلیغ شدند ـ مزار وی در نارنول زیارتگاه خلایق و معروف سید شیر سوار نیز همانجا بیرون شهر مقبره دارد ـ زمانیکه محرر مسطور بزیارت نارنول فیضیاب شد میر حیدر علی صاحب سجاده مقبره سید ممدوح بود حضرت سید شاه حسن رسولنمای شاهجهان آبادی که در طریقت و شریعت ثانی طاؤس یمنی حضرت اویس قرنی باشد ازین خاندان بود اولاد پسری و دختری وی که در آستان دهلی مقیم اند ـ قرابت و پیوند در نارنول دارند ـ

(۴) دگر مولانا بدرالدین اسحق

از علمای روزگار و عرفای نامدار خادم و داماد و صاحب خلافت حضرت شیخ بود ـ تصانیف عالی دارد اندرون شهر در بازار مقبره وی

آستان گنج شکر واقع و مردم آنجا حضرت وی را معروف بدر جمال دارند فرزندان وی بحضور حضرت سلطان المشائخ تعلیم پذیر شدند اولاد ایشان حضرات سادات در آستان دهلی صاحب خدمات اند و صاحب ریاضات ۔

(۵) دگر فرزندان حضرت گنج شکر

اکثر صاحب اولاد شدند و برکت چنان شد که در امصار و دیار در پنجاب و سند و هند و گجرات و غیر آن آباد اند و سلاسل رفیع ایشان بفیض آبای ایشان جاری سوای شیخ عبدالله جل شانه بیابانی که بصغر شهادت یافت هر چار فرزندان صاحب اولاد شدند فرزند کلان که برابر بدر بالا بدر درون مقبره جا دارد شش پسر و پنج دختر داشت اعظم آنان مولانا علاء الدین موج دریا که صیت کمالش در ریاضات و مجاهدات و صرف همت وی در یاد خدای کریم از قاف تا قاف بود ۔ تاحال صاحبان سجاده آستان از نسل موج دریا صاحب اند ۔ پایان مقبره قطب العالم فرید عصر مایل بشمال مقبره وی را بعمارت بسی عالی از وسعت و نیز رفعت سلطان محمد شاه عادل بنا نهاده که دران اکثر قبور اولاد و پسر هفت خلفای موج دریا صاحب مرسل بودند یکی ازان خالص فرید که ده کروهی وار دریا وی را در موضعی که برنام وی آباد و پیر خالص معروف مقبره بلند واقع اولادش آنجا باشند در زمانی بزیارت وی رسیدم شاه شاهد الدین منصب سجادگی و ریاست آن دیار [ص ۲۲] داشت بسی اخلاق کرد و عندالذکر گفت که ما و بابای ما پیر خالص از اولاد سلطان تغلق شاه دهلوی اند چون کاغذات پارین خاندان وی بشوق دریافت حال دیدم نسب وی از خودش پشت در پشت تا هارون رشید عباسی درست بود همانجا

مزار سیخ صدرالدین آنجا درویشی مجذوب آتش افروز دربانان مقبره زیر سایبانی بود حوس زبان و سیرین بیان چون دانست که این قوافل رایرین در جست ار دهلی اند بسی الطاف کرده گفت که ما غلام آسان دهلی ام پسوای ما سر آمد محادیث وقت ساه سرمد ورنگ آنجا بود اشعار حند ار نتایج افکار سرمد حواند و مدهوس گشت مدهوشی وی درمایان اتری داد تا حال دو سعر اران در خاطر سعر

بحسمت میدهم سوگند جانان چشم بالا کن
شهیدان نگاه خویشن را ظالم تماشا کن

دو س در آغوش سیم حقی ای گل ناسحر
بار بر بلبل مکن دیگر که بر دامن سدی

حضرت مخدوم سیخ سلیم حستی فتحپوری ار خاندان صاحب سجاده بود - پدرس سیخ بهاء الدین که در لودیانه درون بازار آرمیده پسر سیخ سلطان پسر سیخ آدم پسر سیخ موسی بن سیخ مودود بن شیخ بدر الدین سلیمان شیخ سلیم دو بار از سیکری برای سیاحت اطرف روم و سام و بصره و حرم رفت و بیست و چار سال دران نواحی بسر برد هر سال حج کرد بسی مسایخ مغرب و حرم و دیار یمن را زیارت فرمود چون معاود سد در آگره بخدمت سیخ علاء الدین مجذوب آمد وی گفت برو کوه سیکری را برای تو ار زر آراستم سیر شاه و سلیم شاه و خواص خان بر در وی می آمدند اکبر ساه آن را تختگاه ساخت شهری بنام فتحپور آراست بعد معاودت از فتح ولایت خاندیس عمارات آنجا همسر عمارات دهلی و آگره شد در سال نهصد و هفتاد برحمت حق پیوست- سیخ بدر الدین فرزند اکبر بجای وی نشست و بحج رفت همانجا ماند شیخ قطب الدین فرزند اصغر همشیر

نور الدین جہانگیر بود که ولادت وی همانجا بدعای شیخ سلیم
شد هم برداخت ازین نام وی شاهزاده سلیم باشد - در خلافت
جہانگیر پادشاه حکومت ولایت بنگال یافت الا همان ایام بدست
نواب شیر افگن خان شوهر نور جهان بیگم شهید شد علاء الدین
مخاطب اسلام خان فرزند صاحب سجاده بجای عم سرفراز شد سجاده
شیخ سلیم هنوز [ص ۲۳] قایم اولاد ایشان در فتحپور معزز مخدوم
کمال الدین الوری صاحب ولایت آنجا برادر زاده یا خواهرزاده
شیخ بود فرزند ثانی حضرت گنج شکر در حجر جانب غربی آسوده
صاحب پنج پسر فرزند ثالث در حصاری از قلاع جنوبی هند شهید
گردید از وی دو پسر ماند فرزند رابع که بصحبت ابدال پیوست
از وی نیز دوپسر ماند - شیخ نصیر الدین شش پسر دارد بوطن
قدیم آبای شیخ آسوده شیخ احمد صوفی داماد حضرت شیخ بود
که ذکر خیر وی در منزل ۲۴ باب اول گذشت شیخ نجیب الدین
متوکل در دهلی بدولت سرای خود قریب بی‌بی نور آرمیده
اکثر از اولاد وی آنجا و بی‌بی فاطمی صاحب دختر حضرت
گنج شکر نیز همانجا مقبره حضرت وی را در اجودهن چند دروازه
یکی جنوبی که در جنب بهشتی دروازه باشد پنجم و ششم ماه محرم
هر سال بجاه و جلال از مغرب تا فجر کشاده ماند یکی شمالی که
وقت آخر وا خواهد شد یکی شرقی کشایش هر روزه شیخ علاء الدین
ابن شیخ نور الدین از اولاد وی در اواسط سال مایت عاشر بدهلی
تشریف آورد- موضعی و سرای در دهلی قدیم قریب چراغ دهلی بر
نام وی شهرت پذیر و اولادش آنجا سکونت دارند - سید سلطان
سهرایچی مرید وی بود- شیخ جنید حصاری نیز از اولاد حضرت
گنج شکر باشد صاحب کبرسن و صاحب تصانیف عجیب که غالبا

در حالت غایت استغراق موقع مگر از روی مشاهدات بروی مکشوف گردیده باشد - در حصار بیرون دروازه ناگوری لب شاه نهر فیروزی آستان وی واقع آنجا مزار شاه چمن و حافظ محمود و بر ستون سنگ سرخ نمسی مدور و نمسی مربع کنده دران سوره اخلاص بخط طغرا باشد خلائق آنرا طبع کرده بر روستای بر کشد سفید دور دست برند - در امراض صبیان بکار برند الا با دوازده کروه اثر نمی بخشد که آن ولایت شاه بهلول باعث بنای شهر حصار فیروزیست اولاد وی در حصار بودند در بحط س .۹ ه که در سنه هجری بود باطراف رفتند دو سه خانه از آنها در سکانیر و یک خانه در حصار موجود مسجد مزار از حد مرمت طلب بود باری بصرف همت سید نجمت حسین بهاری و محمد شاه هیرای حصاری از اعانت اسلامیان تجدید پذیرفت -

منزل پنجم در ذکر خلفای مجاز و مریدان سرافراز حضرت با برکت سلطان المشایخ

یکی ازان مخدوم نصیرالدین چراغ دهلی یکی ازان شیخ قطب الدین منور هانسوی که ذکر وی گذشت یکی ازان مولانا محمد شمس الدین یحیی که در چبوتره یاران آرامگاه دارد از وی فیض بحضرت مخدوم جهانیان رسید یکی ازان مولانا علاء الدین نیلی که مولانا شمس یحیی قریب وی آسوده یکی ازان شیخ حسام الدین ملتانی که در گجرات جا دارد یکی ازان مولانا فخر الدین زرادی که بسفر حجاز در بحر فنا غرق آب بقا شد یکی ازان مولانا وجوه الدین یوسف چندیری که در چندیری آسوده یکی ازان مولانا سراج الدین عثمان بنگالی یکی ازان مولانا برهان الدین غریب که بعد پیر خود جانب دیو گیر رفت و برحمت حق پیوست

سیخ زین الدین حانشین وی شد هرگاه نصیر خان فاروق والی خاندیس مرید وی حصار اسر گرفت درخواست قدوم سیخ بدان نواحی کرد سیخ پذیرفت و از آب دریا فرود آمد دیار نصیر خان وارد شد در حصار بردن خواست جواب یافت که برای گذر ازین دریا رخصت پیر نیافتم لا جرم خان چند روز آنجا ماند - هر روز وقت صبح نماز عقب شیخ ادا می کرد هنگام رخصت از جاگیر و مواضع خراج اصرار بسیار کرد سیخ هیچ پذیرا نفرمود - چون مبالغات خان از حد گذشت که تا بارشاد چیزی و خدمتی نپردازد رخصت ندهم شیخ ایما کرد که در جای قیام خود شهری برنام سیخ ما بنا نماید خان همانوقت بناد شهر برهان پور بر فرودگاه لشکر خود بنیاد آبادی زین آباد جای قیام سیخ نهاد - آبادی برهان پور در چندی چنان ترقی پذیرفت که خارج از حساب و زین آباد نیز از قصبات حسابی شد - یکی ازان مولانا سهاب الدین امام سیخ رکن الدین مرید و فرزند ویست خواجه مسعود بک صاحب مراة العارفین مرید وی بود - اوایل باعث قرابت با خاندان فیروز شاهی در امرای کبار انسلاک داشت از روی تجرید درویشی گزید - از حضرات چشت کسی چون وی بی باکی نکرد آخر منصور ثانی شد استخوان وی را چندی در آستان حضرت محبوب امانت کردند زان بعد زیر قدوم پیر و پدر وی در دایره لاڈو سرای که محل اقامت امام بود هم خطیره بخاک سپردند - یکی ازان مولانا وجوه الدین یوسف پایلی که در خطیره قتلغ خان لب حوض شمس جا دارد یکی ازان قاضی محی الدین کاشانی که اکثر اولاد وی در حضرات خدام انسلاک دارند خود هم در آستان [ص ۲۵] آرامگاه دارد یکی ازان مولانا فخر الدین فیروزی بر جبوتره یاران یکی ازان مولانا فصیح الدین یکی ازان سلطان الشعرا

عدیم المثال سکر مقال طوطی هند حواجه ابوالحسن امیر خسرو ابن امیر سیف الدین محمود ترکی لا چین هزاری که بعمر هشتاد و پنج سالگی شهادت یافت و دو پسر گذاشت حواجه حسام الدین و خواجه ابوالحسن یکی ازان مولانا جلال الدین یکی ازان حواجه کریم الدین سمرقندی در سن گاسوه آرمیده مخاطب بخطاب شیخ الاسلام والوزرا وی فرزند حواجه کمال الدین وزیر خراسان و داماد مولانا بدر الدین اسحاق بود یکی ازان امیر حسن علای سجری صاحب فواید الفواد زمانی دراز در خدمات سلاطین نامدار وی و امیر خسرو هم صحبت وهم راز بودند ـ بعد مفارقت چند سال باهمد گر ملاقات نشده و هر یکی بزرگی افتاد روزی خسرو هم بای سیح حود لب تالاب سمسی یک طرف و امیر حسن طرف دیگر با یاران مصروف تفریح بود در حواند ، بیت :

سالها باشد که با هم صحبتیم
گر ز صحبت ها اثر بودی کجا

زهد بان دسی از دل ما کم بکرد
فسق ما محکم تر از زهد شما

امیر حسرو در حواب گفت ، بیت :

صحبت نیکان بدان را سود نیست
کم بود آن بد که بهتر می شود

جواب امیر حسن سنجری ـ بیت :

هر که از تاثیر صحبت منکر است
جهل او بر ما مقرر می سود

طوطی اندر صحبت مردم حرا
هم سخن دان هم سخن ور می شود

حصرت محبوب بسم کرده جانب امیر نگاه لطف آمیز مبذول داست که در واقعی صحبت اثری دارد ـ همان روز دل محب منزل وی ار وسی در گسست و داحل یاران عمده گردید ـ در کلام تعظیم **خسرو** نگاه میدارد حال که فرماید، بیت :

حسرو ار راه کرم ندیرد
آن که من نده حس میگویم

سخنم چون سخن حسرو نیست
راست ایست که من میگویم

در موقع نایب گردیدن حود فرماند ، بیت :

ای حسن نایب ازان زمان گشتی
که درا طاقت گناه نماند

[ص ۲٦] کلام وی حصوص فواید الفواد قبول حاص و عام دارد ـ حسرو اکثر گفتی که کاش تمام تصانیف ما وی را بودی و این کتاب دما منسوب سدی در آخر عمر بدیوگیر رفت و همانجا ماند ـ یکی ازان بهاء الدین ادهمی دارا لامانی یکی ازان قاضی سرف الدین فیروزی در دیوگر یکی ازان سیخ مبارک امیر داد کوپاموی پایان آستان امیر یکی اران خواجه موید الدین کره پایان آستان یکی ازان سیخ تاج الدین داوری بر چبوتره یاران یکی ازان سیخ موید الدین انصاری معروف نور الدین موید بر چبوتره یاران یکی ازان خواجه اعزالدین علی شاه برادر زاده یا خواهر زاده خسرو یکی ازان

خواجه شمس الدین خواهر زاده خسرو یکی ازین هر دو پایان خسرو
آرمیده یکی ازان مولانا نظام الدین شیرازی در حصار علای یکی ازان
خواجه سالار نبهی یکی ازان مولانا فخر الدین میرٹهی یکی ازان
مولانا علاء الدین اندر پتی یکی ازان مولانا شهاب الدین کسوری
یکی ازان مولانا حجب الدین ملتانی یکی ازان مولانا بدرالدین موق
یکی ازان مولانا رکن الدین حمیر یکی ازان خواجه عبدالرحمان
سارنگ پوری یکی ازان خواجه احمد بدایوانی یکی ازین خواجه
لطیف الدین کهندسانی یکی ازان مولانا نجم الدین محبوب شکر خای
تهانیسری یکی ازان مولانا یوسف بدایونی یکی ازان مولانا سراج الدین
حافظ بدایونی یکی ازان قاضی شاه پایلی یکی ازان موام الدین اودهی
یکی ازان مولانا برهان الدین ساوی یکی ازان خواجه عبدالعزیز
با بکرموی یکی ازان مولانا جمال الدین اودهی یکی ازان خواجه
شمس‌الدین دهاری ظفر آبادی یکی ازان مولانا محمود بوهتی یکی ازان
مولانا ضیاء الدین برنی صاحب تاریخ فیروز شاهی یکی
ازان خواجه ابوبکر ماندوی یکی ازان قاضی قیام الدین قدوای
یکی ازان قاضی عبدالکریم قدوای یکی ازان فخر الدین صدیقی یکی ازان
قاضی محمد رکن الدین گلتاج پوری یکی ازان سید علاء الدین خراسانی
صاحب ترجیع بند معروف اودی یکی ازان شاه غیاث الدین قریب
مولانا ابوسلیمان مندوی عقب آستان قطب الاقطاب جا دارد یکی
ازان مخدوم شیخ حیدر دهلوی که از قطب الاقطاب اثنای راهی
جانب تغلق آباد دست چپ مقبره پاکیزه دارد صاحب خلافت وی
خواجه محمد موسای پلوی دو کروهی نوح در ملک میوات آسوده
[ص ۲۷] و اولادش دران آبادی زیر دامن کوه اقامت دارند یکی
ازان شاه منتخب الدین زری زربخش دولت آبادی صاحب خانواده

زرنجسی یکی ازان شیخ یعقوب گجراتی یکی ازان سید حسن بن عمر جنگ سوار بهروالی یکی ازان سید علاء الدین اودی ۔

ذکر اول نواسگان پسری و دختری حضرت قطب العالم اکثر در نظر شفقت حضرت سلطان المشایخ مهذب و معزز گردیدند

یکی ازان شیخ سعد الدین مولانا علاء الدین موج دریا که شاگرد مولانا وجیه الدین یوسف پائلی بود حسب الطلب بادشاه بعد جانشینی جای پدر در دهلی آمد و آخر در گجرات رفت و همانجا شهادت یافت ۔ یکی ازان برادر ثانی وی شیخ علم الحق والدین وی را بادشاه شیخ الاسلام هندوستان گردانید ۔ یکی ازان شیخ افضل الدین بن شیخ معزالدین که سجاده بزرگان آراست ۔ یکی ازان شیخ مظهرالدین که بعد پدر شیخ الاسلام شدند ۔ یکی ازان خواجه عزیزالدین ابن شیخ یعقوب فرزند رابع حضرت شیخ که در دوگیر شهید شد ۔ یکی ازان برادر خوردش قاضی که در سر چبوتره یاران مدفون یافت ۔ یکی ازان شیخ کمال‌الدین ابن شیخ بادرید ابن شیخ نصیرالدین فرزند سینی ۔ یکی ازان شیخ اعزالدین برادرش که هر دو را حضرت محبوب بعطای دو جلای رخصت مالوه و دیوگیر ساخت ۔ یکی ازان شیخ عزیزالدین ابن خواجه ابراهیم ابن خواجه نظام‌الدین فرزند ثالث در پایان آستان جا دارد ۔ یکی ازان خواجه محمد بن مولانا بدرالدین اسحاق جامع انوارالمجالس ۔ یکی ازان خواجه موسی برادر وی هر دو بزرگوار شرق آستان بیرون دایره جا دارند و اولاد ایشان هنوز خدام آستان و بفضایل علوی خاندان و کمالات ذاتی و صفائی هم عنان ۔ یکی ازان خواجه

عزیزالدین صوفی ابن شیخ احمد ابن شیخ محمد عمر صوفی صاحب شیخ اسماعیل قصری ۔

حسب تصریح ذیل خلفای قطب العالم ذکر دوم در اقربای حضرت محبوب هم در ظل عنایت وی صاحب منصب شدند

یکی ازان خواجه رفیع‌الدین هارون یکی ازان خواجه تقی‌الدین نوح هر دو پسران خواهرزاده حقیقی بودند ۔ یکی ازان خواجه ابوبکر مصلی دار خواهرزاده حقیقی یکی ازان خواجه عزیزالدین ابن خواجه ابوبکر مصلی دار جامع مجموع الفوائد یکی ازان مولانا محمد قاسم ابن شیخ عمر صاحب لطایف التفسیر [ص ۲۸] در سبوع تفسیر خود را پسر خواهر زاده آن سید السالکین تحریر کرده برادر زاده خواجه ابوبکر مصلی دار بود ۔

ذکر سیوم در ذکر حضرات سادات کرمانی در نظر حضرت قطب‌العالم و حضرت سلطان المشایخ معزز و مکرم بودند اعظم آنان

یکی ازان سید محمد کرمانی که هجده سال از روی ترک تجارت در خدمت حضرت شیخ گذرانند ، باقی عمر عزیز در صحبت حضرت سلطان‌المشایخ بسر برده یکی ازان سید نورالدین مبارک کرمانی فرزند اکبر وی یکی ازان سید کمال‌الدین امیر احمد کرمانی فرزند ثانی یکی ازان سید قطب‌الدین حسین کرمانی فرزند ثالث ۔ یکی ازان سید شمس‌الدین خاموش کرمانی فرزند رابع این حضرات سر آن چبوتره یاران سوای سید خاموش که در دیوگیر آسوده

آرامگاه دارند۔

و از اولاد سید مبارک کرمانی چند فرزند بودند۔

یکی ازان سیح محمد کرمانی صاحب سیرالاولیا یکی ازان سید داؤد یکی ازان سید لقمان۔

ذکر چهارم در بعضی از حالات قدسی سمات خود حضرت محبوب ذات منزه از صفات بچندین حکایات مختصر بیان

آن سرور اولیای عالم آن زبر اصفیای آدم سلطان رفیع‌الشان اقالیم ولایت عنان فیض رسان لب تشنگان وادی هدایت محرم راز لامکان محیط دوایر امکان مرشد کامل رهبر واصل عارف دریای توحید واقف بیدای تفرید قدوة‌العارفین زبده الواصلین عالم با عمل واصل اکمل امام زمان مقتدای دوران سید پاک‌نژاد گوهر صدف .. .. جلیس منزل قدس انیس محفل انس جامع الشریعت و الطریقت .. .. المعروف و الحقیقت رحمت‌للعالمین محبوب الراحمین وارث الانبیا و المرسلین دلیل المشتاقین حافظ کلام قدیم رهنمای صراط مستقیم صاحب فیوض مخلد مولانا و سیدنا حضرت خواجه نظام الحق والدین محمد بدایونی دهلوی خلف شرف السلف حضرت خواجه سید احمد بخاری رضوی فرزند رشید حضرت سید خواجه علی بخاری .. الدین

(۱) **حکایت** آبای کرام وی از سادات ذوالاحترام دارالاسلام بخارا بودند خالد طرفی از اطراف و محلات بخارا باشد که از باعث سکونت آنجا منسوب شدند [ص ۲۹] و نسب ماقبل چنان باشد که خواجه سید علی البخاری بن سید عبدالله سبحانه بن سید حسین بن اصغر بن سید احمد بن سید ابی عبد الله جل شانه بن سید علی اصغر

جعفر بن حضرت امام محمد نقی ذکی بن امام نقی جواد بن امام موسی
علی رضا و نسبت خواجه سید عرب بدین نهج که وی ابن سید
ابوالمفاخر بن سید محمد اطہر که یکی از خلفای حضرت قطب ربانی
سید عبدالقادر جیلانی بود هم برادر حقیقی سید عبدالله جل شانه
مذکور العرض خواجه سید علی و خواجه سید عرب هر دو برادر
از سادات پاکزاد اوایل فتوح اسلام در دست سلطان محمد معزالدین
عم زاد بن سام وارد هند شدند اول در شهر لاهور قیام پذیر شدند
بعد مدتی در بداؤن شرف اقامت ورزیدند معدن نور وصفا حضرت
بی بی زلیخا که از صالحات وقت و عارفات عصر و مستجاب الدعوات
و صاحب تصرفات بود بنت عفت سرشت خواجه سید عرب
باشد که با برادر عم زاد خود حضرت خواجه سید احمد ابن خواجه
سید علی کتخدا شد و از قران جهان سعدین شرف آن فخر سلف بوجود
آمد - سال ولادت باهر و سعادت حضرت سلطان المشایخ بعد انقضای
سال شش صد و سی هجری نبوی یوم الا ربع آخر ین ماه صفر تاریخ
بست و هفتم وقت روز بعد طلوع در عهد معدلت بادشاه ولایت
شمس سلطان الشمس ما بعد وفات آن شاه دین پناه در وقت
اخلافش -

(۲) **حکایت :** هرگاه عمر شریف وی عمر متجاوز از پنج سال
رسید پدر عالیقدر بیمار گردید ملهم غیب در گوش حق نیوش آن
بانوی پارسا رسانید که از پدر و پسر یکی را بر گزین این عفت
قباب عصمت انتساب پسر را قبول کرد لاجرم در همان زحمت والد
بزرگوار برحمت حق پیوست در ظل حمایت ایزد کار ساز و دست
شفقت والده ماجده پرورش و پرداخت پذیرفت -

(۳) **حکایت :** تا سال دوازدهم عمر شریف قدوری بحضور

مولانا علاء الدین اصولی و مولانا علی یکی از نعمت دانان حضرت شیخ جلال تبریزی تمام کرد همان ایام باقتضای جذب طبع و سرشت ازلی محبت حضرت فرید دهر در دل پیدا گردید و روز بروز ترقی پذیرفت - سال یازدهم عمر مع والده ماجده بحضرت دهلی رسید اتفاق احسن آنکه در جوار حضرت شیخ نجیب الدین متوکل سکونت ورزید و از فیضان صحبت آن پیر طریقت شوق [ص ۳۰] ملازمت آن وحید عصر زیاده تر زیاده گردید قریب چار سال نزد مولانا شمس الدین خوارزمی معروف شمس الملک که سر آمد اهل فضل و کمال بود و مولانا کمال الدین زاهد یکی از شاگردان مولانا ابوالخیر برهان الدین محمود بن ابی الحسن اسعد البلخی محدث تعلم علوم دین پذیرفت سال بستم عازم زیارت حضرت شیخ گشت -

(۴) **حکایت** : یازدهم ماه رجب المرجب یوم الاربع شرف بیعت حضرت گنجشکر شرف یاب گردید و بعد قیام چند ماه و چند روزه و اکتساب فضائل و استحصال اجازت چندین ریاضات و تجوید شش سپاره قرآن مجید و شش باب عوارف المعارف حضرت شیخ الشیوخ سهروردی و تمهید شریف حضرت خواجه عبدالشکور السالمی باز بحضرت دهلی تشریف آورد -

(۵) **حکایت** : چون بحضرت دهلی رسید هم باشاره مرشد حق پرست بریاضت پرداخت و هم در تعلم و تعلیم بسرمی ساخت - در چندین مدت چنان تکمیل در علوم دین حاصل گردید که بجمیع فضائل علمی هیچ یکی از فضلای دهر و کملای عصر همسر وی نبود -

(۶) **حکایت** : بار ثانی که تشریف برد بحضور مرشد وقت

چند سال ملازم خدمت ماند علی الاتصال و شوق بی کران اندوخت و چندین کتب توحید و تصوف و کلام و اصول بعضی سماعت و بعضی بقراءت در نظر حضرت شیخ بعلم و بفهم یافت ـ این نوبت که رخصت فرمودند دعای با حفظ القدس الی آخره از روی مزید شفقت یاد گردانیدند و ارشاد کردند که این دعا را یاد گیر و بران مداومت و مواظبت نما تا در تو لیاقت ما رو نما شود و خصمان را خوشنود گردان و دامی و درمی از کسی بدا و همتا قرض مستان که در صورت عدم ادا در زندگی وبال آن تا عقبی بر گردن من ماند درویش را در آتش سوزان در آمدن آسان و استقراض بدتر ازان و گلیمی که بران نشست داشت حضرت سلطان الاولیا مرحمت ساخت ـ

(٦) حکایت : چون الزام این معنی بخاطر بماز متأثر شد که در هر سال بزیارت حضرت شیخ از شهر دهلی عزم شود اندر سال تمام یکبار صرور تشرف ملازمت افتخار یابد بار دلت بانقضای زمان معهود عازم اجودهن شد ـ این بار نعمت مزید یافت حضرت قطب العالم را زحمتی عارض بود یاران صحبت را برای دعای شفا بر مقابر شهدای کرام فرستاد هرگاه واپس آمدند گفت که دعای شما اثری نکرد ـ علی بهاری [ص۳۰۱] دور ایستاده بود جواب داد که ما ناقصانیم و ذات حضرت شیخ کامل دعای ناقصان در حق کاملان کی اثر بخشد ـ حضرت المشایخ از باعث اینکه جواب علی بهاری بسبب بعد مسموع نکرده بود بسمع شیخ لفظ لفظ آن رسانید مخاطب بسلطان الاولیا بوده ارشاد کرد که ما از خدای کریم درخواست کرده‌ام که هر چیزی تو از وی خواهی یابی و عصائی که در دست داشت مرحمت ساخت و روزی همدران ایام

حضرت شیخ خواست که ذوق گیرد مولانا بدرالدین اسحاق را فرمود که مکتوبی که قاضی حمیدالدین ناگوری تحریر کرده بود بیار. وی جامدانی که ذخیره مکتوبات نمازسندان بود بر آورد مکتوب مطلوب خواند چون بدین رباعی رسید ، رباعی :

خواهم که دوام در وفای تو زیم
خاکی شوم و بزیر پای تو زیم
مقصود من بنده ز کونین توئی
از بهر تو میرم و برای توزیم

تواجد کرد ـ مولانا بیرون آمد حضرت شیخ بار بار آنرا میخواند و ساجد میگردید ـ درین موقع مولانا بدرالدین بحضرت نظام الاولیا گفت که برخای ما بدربانی شیخ العالم تمام بار احدی را درایموقت خاص اندرون مداخلت ندهی ـ چون وی اینحال دید درون رفت و سر در قدم حضرت شیخ کبیر نهاد بشره شیخ منعیر بود ، آب از دیده خونبار جاری فرمود که بابا نظام الدین کدام چیز میخواهی حضرت سلطان المشایخ میفرماید که ما چیزی دینی خواستیم شیخ بما بخشند بعده پشیمان گردیدم که چرا نخواستم که در سماع بمیرم و بحسب استفسار قاضی محی الدین کاشانی ارشاد رفت که آن چیزیکه از شیخ خواستم و بما بخشید استقامت بود ـ

(۸) **حکایت :** بار چهارم کد بقیام یک سال دهلی برای ملازمت رفت دویم ماه ربیع الاول سال ششصد و شصت و نو بود ـ روزی که در اجودهن رسید و یوم الاربع و بتاریخ بست و پنجم ماه جمادی الاول لعاب دهن مبارک در دهن حضرت سلطان المشایخ کرده بحفظ قرآن مجید وصیت فرمود نیز گفت که بابا نظام دین و

دنیا را داده اند برو ملک هند گیر - این حکایت بقلم حضرت المشایخ دیده اند و بر اینکه عزه شعبان وی از حضرت شیخ دعا خواست که تا در بدر خلق نگردد -

(۹) **حکایت** : در ماه مبارک رمضان [ص ۳۲] روزی ارشاد کرد که دعاء باسط القدس یاد داری و بران مداومت کردی - حضرت سلطان الاولیا عرض کرد که بلی - فرمود حالا لایق خلافت شدی برای دو مثال خلافت درست سازم آخر بارشاد حضرت قطب العالم در دست مولانا بدرالدین اسحاق مثال خلافت بتاریخ چهاردهم ماه صیام مرتب گردید و با نصایح ارجمند تفویض حضرت سلطان الاولیا شد و ارشاد یافت که رب قدیر ترا جمیع صفات درویشی مرحمت گردانید و ازین هم زیاده بر مدارک رفیع خواهد رساند - این کار از دو بوجوه احسن درستی بذیرد مثال را در هانسی شیخ جمال و در دهلی شیخ منتخب بنمای حضرت سلطان المشایخ فرماید که چون شیخ کبیر نام حضرت شیخ نجیب الدین متوکل بر زبان گوهر فشان نیاوردند دانستم که شاید خاطر ایشان را بچیزی رنجانده باشد - الغرض چون به هانسی رسیدم حضرت قطب جمال هانسوی درتحت مثال از قلم خاص این شعر تحریر کردند بیت :

هزاران درود و هزاران سپاس
که گوهر سپردی بگوهر شناس

و هرگاه بدهلی رسیدم دریافت شد که شیخ متوکل بتاریخ نهم ماه رمضان چند روز قبل از تحریر مثال رحلت فرموده اند وی را مدت هفتاد سال در شهر دهلی بسر گردید وصف ریاضت و توکل وی بهفت آسمان رسید و حضرت قطب جمال هانسوی نیز اندرین

سال سفر آخرت گزید ۔

(۱۰) **حکایت** : عمر شریف حضرت نظام اولیا تا سال سبع وستین و سمائت که مشرف بخلافت و عنایت مثال گردید زیاده از سی وکم از چهل سال بود ۔ زیراکه حضرت ممدوح بخط مبارک خود تحریر کرده در عبارت عربی که امسب رسیدم بعمر چهل سال سرم می آید زین چهل سالگی هرگاه یاد میکنم و مولانا بهرام یکی از نبیرگان حضرت شیخ نجیب‌الدین متوکل روایت کنند که وقتی حضرت سلطان المشایخ را بزیارت حضرت قطب‌الاقطاب در غایت مشغولی دیدم بعد ملاقات ارشاد کرد که امسب بما فرموده اند که از اهل اسلام هر کسیکه ترا دید وی را بیا مرزیدم ۔ در خیال سید کرمانی شب مذکور همان شب بود که دران شب حضرت وی بچهل سال رسید و بدین کرامت مشرف گردید ۔ هر چند که هر شب وی شب قدر بود چنانکه اکثر با یاران ارشاد رفت که آخر شب نتی از عالم غیب در دل فرود می آید زان تا صبح خوش می باشم :

چندان بنسیم نه بر آید نفس صبح
کانوقت بدل میرسد از دوست پیامی

[ص ۳۳] سبی کتب اسرار می دید و معانی توحید که بدان ملهم می گردید در کتابت می رسید ناگاه قلم از دست افتاد و بسجده معبود نهاد ازین علامت بین قدر دریافت شد، بیت :

امشب قـدر شب شتـاب
قدر شب قدر خویش دریاب

محقق باد که این مرتبت بعد از انتقال حضرت گنج شکر رو داد معنی نماند که در انتقال حضرت گنج شکر ارباب تواریخ را عجب اختلاف واقع ـ بروایت اکثری در سال ششصد و شصت و چار و حسب تحریر اکثری سال هفتاد و از روی تحقیق بعضی هشتاد و هشت و نیز شصت و هشت قرار دهند و صاحب سیر الاقطاب نود قرار داده و ماده تاریخ آن لفظ مخدوم آورد ـ همچنان در سال ولادت اختلاف اقوال دارند سید کرمانی گوید که در سال پانصد و شصت و نو ولادت یافت و شش صد و شصت و چار وفات ـ پانزده یا سیزده سال عمر شریف بود که در ارادت حضرت قطب الاقطاب درآمد بعد آن هشتاد سال در قید حیات ماند وکسانیکه شصت و چار دانسته دارند قیام سی و پنج سال بر سجاده ، همهای بعد مرشد ثابت نمایند ـ از روی هر کتابیکه کم از هفتاد بدریافت می رسد لیاقت صحت ندارد زیرا که منشور خلافت حضرت سلطان المشایخ مرقوم چاردهم رمضان سال تسع و ستین و ستمایت یوم الاربع بود ـ صداقت تحریر آن در سال مذکور از روی کتب متعدد زمان حضرت وی چون افضل الفواید امیر خسرو طوطی هند و راحت القلوب و سیر الاولیا و کتاب الاخبار بوضوح می رسد وهم اکثر از ذخایر و ملفوظات حضرت فرید العصر و قطب جمال هانسوی و مولانا علاءالدین موج دریا و مولانا حمید قلندر صاحب خیر المجالس چنان تراوش می پذیرد بل صاف در معنی بالتصریح مرقوم که در ایام حیات بعد یافتن خلافت حضرت سلطان المشایخ شرف ملازمت حضرت گنج شکر معزز نگردیده سال تمام بر مفارقت منقضی نشده بود که انتقال فرمود بدین جهت که از روز ارادت بر این معنی ملزم ماند که در هر سال یکبار در ملازمت رسد ـ مجموع چهار بار

تشریف برد بعد خلافت در همان ماه صیام رخصت یافت [ص ۳۴]
و نقل حضرت فرید الدهر پنجم محرم بالاتفاق باشد - اندرین حال
بقیاس متفرق بصحت چنان استنباط می بدیرد که پنجم محرم در سال
هفتاد بالای سس صد نقل آن عارف ربانی ازین سرای فانی صادق
باشد که لفظ خلیل ماده تاریخ آن تجویز کرده اند و شاه مظهرالحق
در مخبر الواصلین آنرا منظوم هم کرده و این تصویر اتفاق دارد
بعباراتی که در چندین نسخ معتمد تواریخ سلاطین هندوستان مندرج
که اوایل سلطنت سلطان غیاث‌الدین بقدوم حضرات شیخ فرید الدین
اجودهنی و صدر الدین عارف و شیخ نجیب الدین متوکل و شیخ
جمال هانسوی منور بود - هر چند که زمان شیخ عارف در تمام
خلافت بلبن حاوی بود الا در عمر شریف حضرت گنجشکر همگنان
متفق اند که نود و پنج سال بود خواه نود و هفت -

(۱۰) حکایت: حضرت سلطان المشایخ زیاده از پنجاه و پنج
سال بر سجاده مشیخت ارشاد ماند خاص در حضرت دهلی و از اینجای
نقل و حرکت نفرمود جز آن که هفت بار بزیارت حضرت
گنجشکر رفت -

(۱۱) حکایت: آخر عهد غیاث الدین بلبن بود که بعد انتشار
بسیار و اقامت چندین طرف و جوار امر پروردگار در غیاث پور
جای اقامت مختار ساخت زمانیکه معز الدین کیقباد در کیلو کڑھی
شهر جدید آراست هجوم خلایق بوفور آبادی در غیاث پور نیز شد -

(۱۲) حکایت: سلاطین کبار که بعد سلطان ناصر الدین - ز
و غیاث الدین بلبن و معز الدین کیقباد و شمس الدین کیومرث
تخت آرای مملکت و جهانداوی شدند - در عهد حضرت نظام الدین

اولیا با بعضی معاملات شان مختصراً در حکایات آینده زیب ارقام پذیرد -

(۱۳) **حکایت** : هرگاه سلطنت غوریان و پیوستگان ایشان بعد انقضای مدت قریب صد سال بر کیومرث ختم پذیرفت وجلال الدین خلجی مغرور بادشاه چیزی فتوح فرستاده درخواست کرد که برای مصارف درویشان چند مواضع تجویز کنم بذیرا نگردید که تمام درویشان فراری دهد و هر چند بحضوری خدمت الحاح کرد بار نیافت و حکایت خواهش قدوم بوسی وی در حالت احیا بضمن حالات حضرت امیر تحریر یافت -

(۱۴) **حکایت**: در سال نود و پنج بالای شش صد علاء الدین شهاب الدین مسعود برادر زاده و داماد جلال الدین وی را فریب قتل کرده خود بادشاه شد و استقلال تمام در دیار هند یافت - مکرر بامغلان چنگیزی محاربات عظیم کرده هزیمت داد خارلک و هفتاد و پنجهزار سوار جرار در رکاب داشت آرزو کرده بود که شریعتی جدید انگیزد و هفت اقلیم را در سخر در آرد اخیر دانست که این معنی از روی تدبیر راست نشود خود را سکندر ثانی لقب داد بعضی قلاع نامی که هنوز در تصرف اسلام بدر آمده بود او ضبط فرمود و قواعد و اصول مملکت داری و تحصیل از رعایا و رؤسا بطرز باج و خراج قرار داد نیز بر پیلان سواری عماری وی نهاد امیر خسرو گوید بیت :

ز شاهان کس بهنگام سواری
جز او ننهاد بر پیلان عماری

ذکر حضرت امیر خسرو رحمته الله علیه

از روی پیروی اخبار و آثار سلاطین و صالحین چنان استنباط

می پذیرد که حضرت امیر در سال ششصد و پنجاه و یک زمان
خلافت تا برکت سلطان السلاطین بادشاه درویشن قرین مقبول باری
ناصر الدنیا والدین محمود غازی شرف ولادت یافت و در سال ششصد
هم در عهد معدلت مهد آن شاه دین پناه امیر سیف الدین والد ماجد
او از روی شهادت بخلد برین شتافت زیرا که سلطان غیاث
در ماه جمادی الاول سال ششصد و شصت و چهار پادشاه
شد و خان ملتان که ولی عهد و پسر کلان این سلطان
بود سال هشتاد وچار از دست مغلان چنگیزی شهید گردید خسرو
با وی رفاقت و موافقت و مصاحبت داشت از چندین سال ما قبل آن
چنان که در حکایات سابق تحریر یافت و نیز واضح می شود که
امیر درین دار و گیر آمد مغلان و حرب و ضرب ایشان در بند و
اسیری افتاد و بعد چندی از روی تدبیر لایق از دست جور شان
نجات دست داد - اندرین حال بحساب سال ولادت که دران اشتباهی
نباشد عمر امیر وقت جلوس سلطانی بر سریر سلطنت چهارده سال و
هنگام شهادت خان ملتانی در محاربت سی و چهار سال در قیاس در
می آید و بعد وفات غیاث الدین در سال هشتاد و پنج معز الدین
کیقباد پادشاه شد - پدرش از بنگال بر وی یورش آورد آخر بر صلح
و ملاقات باهم پدر و پسر هر دو بادشاه جانب تختگاه منصرف
گردیدند - امیر این حکایت را در نظم در آورده مثنوی قران السعدین
نام نهاد - اندران کتاب در ایام تصنیف آن که سال هشتاد و هفت
باشد عمر خود سی سال ارقام می نماید و ازین رو که در کتاب
موصوف ذکر خیر حضرت محبوب ذات منزه از صفات جای نکرده
غالب چنان در خیال می گذرد که تا وقت و سال مذکور شرف یاب
دولت ملازمت نگردیده و الا ضرور مدح حضرت وی در عنوان

.شوی می نگاشت چنانکه در جمیع بعدا بر خود ملحوظ می دارد ۔ با آن که با وصف ملاقات و تعارف زمان تعلیم و ریاضت هنوز در ارادت طریق مستقیم دست بعت یا اده باشد ۔ حضرت محبوب ذات مره از صفات در فواید الفواد ارشاد می فرماید بقربت ذکر بر زبان آمد این دو سعر حکیم سنائی غزنوی ، رباعی :

بر سر طور هوا طور شهرت مبری
عشق شاه لن ترانی اندرین حواری مجو
خار راه شوی عیاران این درگاه را
در کف پای عروس مهد عماری مجو

که عمار نام شخصی بود او ایجاد آن کرده بدین نام شهرت گرفت ۔ شیخ جمال الله سبحانه ابوالفضل مجمع الفضایل متحلی بجمالی منقول از مولانا ضیاء الدین سنامی محتسب وقت صاحب نصاب الاحتساب در سیرالعارفین می آرد که علاءالدین خلجی روزی قرابیگ را بحضرت شیخ المشایخ فرستاد و التماس داد که مدتی می گذرد که ما لشکری عظیم برابر الف خان برادر غربی خود بر ولایت ارنگل طرف جنوبی هند راهی گردانیده ام هنوز خبری نرسیده ۔ بعایت فکر دارم میخواهم که خود عازم شوم حضرت شیخ زمانی شبستان ما را بجمال باکمال خود شمع سان منور گردانند و مصلحت کاری که بخاطر گذرد ارشاد نمایند مگر سلطان را در دل بود که حضرت سلطان الاولیا بدین تاویل در ایوان وی تشریف برد و سلطان بدین تشریف در سلاطین روز گار امتیاز یابد ۔ از حضور پرنور قرابیگ جواب یافت که بسلطان دعا رساند و عرض نماید که چنان که شما را غمخوارگی اسلام در خیال ما را نیز مدام پیرامون حال

فردا وقت چاشت شما را نوید فتح آنولایت و سلامتی برادر و لشکر رسد و در ایام معدود خدمت اعظم همایون الف خان نیز با غنایم بسیار آید و شما را فرحی دگر افزاید۔ بادشاه ازین کلام فرحت انجام انشراح تمام یافت و نذر کرد که [ص ۳۶] بعد رسیدن مژده ظفر پانصد دینار سرخ برای درویشان خانقاه ا سال دارد از قدرت رب قدیر بروز ثانی بوقت مقرری شتر سوار تیز رفتار باعرایض فتح رسید و سلطان را عمدت حالات ولایت مآب صد چندان گشت و نذر معهود ارسال داشت۔ چون قرابسگ حاضر آمده در پیش نظر حضرت نهاد همان روز قلندری اسفند یار نام از خراسان وارد آستان سده بودند دید و خود را نزدیک کسند و گفت که الهدایا مشترک حضرت فرمود بل تنها خوشترک و تمام آن را بوی بخشید وی فارغ البال راهی گردید۔

(۱۵) **حکایت** : زمانی علاء الدین مذکور را بعضی حاسدان در انداز سلطان زمان حضرت نظام دوران در تشویش آوردند وقتیکه صیت فضایل و کمالات وی باکناف عالم رسید و کوس عظمت و کرامت وی تا گوش فلک ملک بلند آوازه گردید بوی رسانیدند که از وضیع و شریف و شهری و لشکری و درباری و بازاری و امرای نامدار و شاهزادگان والاتبار کسی نباشد که خاک در او را تاج سر سازد اندر این حال عجب نباشد که فتوری در مملکت راه یابد زوال خلافت بعض سلاطین زمان بدین عنوان گردید۔ لاجرم پادشاه را توهم افزود۔ مضامین چند بر کاغذ نوشت و بدست خضر خان والی عہد ۔ خصوص طرفین از جانب کاتب و هم مکتوب الیهم بود فرستاد برای امتحان این معنی که حضرت شیخ را خواهش بر این معاملات هست یا نی حضرت سلطان المشایخ جواب داد که ما درویشانیم عزلت گزین شاغل بدعای پادشاه و خاص و عام اهل اسلام، اگر شاه

بعد ازین چیزی گوید عرصات زمین خدای تعالی تنگ نیست وسعت داردجای دگر راهی شوم ـ شاه بعد یافتن این پاسخ خوشحال شد والتماس داشت که مخالفانم مرا مغوی شده بودند تا با مقبولان بارگاه رب‌العزت در اندازم و مال و جان برباد دهم ما یکی از معتقدان مخدوم ام جراتی کرده بودم عفو میخواهم و اجازت حضوری ـ حضرت گفت که ما بدعای غیب مشغولم که زیاده اثر دارد آمدن حاجت ندارد ـ باز چون پادشاه التجای بی انداز کرد پاسخ یافت که سرای درویش دو در دارد اگر پادشاه از یک در در آید درویش از در دوم بدر رود ـ

(۱۶) **حکایت** : زمانی پادشاه را مهمی سخت در پیش آمد ـ بحضرت سلطان الاولیا پیام داد که بوفور مرحمت امیر خسرو را مع تحریری [ص ۳۷] سفارشی بنام نامی حضرت شاه شرف رخصت مرحمت شود تا بوساطت آن عرضی تا بحضور ایشان برد و جواب آرد پذیرا افتاد ـ چون امیر فائز خدمت شاه ممدوح گردید چندی مقیم ماند و نعمات برکات فراوان یافت و با جواب با صواب واپس رسید خسرو در غزل خود هم وزن خواند مطلع و مقطع یک غزل دراین جا ذکر می یابد، غزل :

ای که گوئی هیچ مشکل چون فراق یار نیست
گر امید وصل باشد آنقدر دشوار نیست
چند گویندم برو زنار بند خود پرست
بر تن خسرو کدامین رگ که آن زنار نیست

و مقطع غزل ثانی ـ اینست :

خلق می گوید که خسرو بت پرستی میکند
آری آری میکنم با خلق عالم کار نیست

(۱۷) **حکایت** : علاءالدین در آخر عمر مفتون و در قابوی ملک نایب گردیده بود او را منزلت عالی داد که دماغ وی سودای خلافت پیدا کرد ـ قصد آن داشت که مدعیان سلطنت این خاندان را نابود گرداند در حال بیماری علاءالدین خضر خان و شادی خان هر دو برادران را مع بانوی ملک جهان مادر آن شاهزادگان قید کرده بحصار گوالیار فرستاده چندین خیر اندیشان را بقتل در آورد هم دست‌آویز جعلی بر ولی عهدی شهاب‌الدین پسر هفت سال نوشت و پادشاه را نیز مسموم گرداند و شهاب‌الدین را برای نام بر تخت نشانید و هر دو برادران محبوس را نابینا ساخت و مادر طفل تخت نشین را باوجود ایام عدت و احتکی خود بعقد نکاح در آورد و هر روز یک دو ساعت بربام هزار ستون شاهزاده را جلوه گری می داد باقی شب و روز باهم اختگان دگر هم جنسان خود نرد و چوپڑ و قمار می باخت و قطب‌الدین را قتل کردن میخواست ـ روزی پالکان قدیم محافظان مستقیم هزار ستون را باراده وافد در محبس فرستاد ـ قطب الدین حقوق پدر یاد آورده قلاده مرصع گران قیمت بایشان بخشید قاتلان از روی انفعال منصرف برباغ آمدند و از تصرف مقلب القلوب بسزای اعمال زشت ملک نائب را قتل کردند ـ وقوع این ماجرا بعد سی و پنج روز از ممات علاءالدین رو داد ، بیت ـ

از مکافات عمل غافل مشو
گندم از گندم بروید جو ز جو

قطب‌الدین را بعد نجات بر نیابت [ص ۳۸] برادر خورد مقرر کردند ـ وی بعد دو ماه با عماید و اراکین خلافت متفق بوده خود پادشاه شد ـ

(۱۸) **حکایت** در سال هفت صد و هجده هشتم محرم نامبرده خود را مبارک شاه خطاب داده بر تخت پادشاهی قدم نهاد ـ شهاب‌الدین عمر را میل در چشم کشید و با برادران بحصار گوالیار فرستاد ـ اوایل حال رحیم الطبع و با سخا و چون محنت زندان دیده و مصایب محبوسی کشیده بود هفتده هزار زندانیان را خلاصی داد هم مواجب شش ماه بطریق انعام بر سپاه انقسام یافت ـ آخر خوی او مایل بدل آزاری و خون ریزی ناحق گشت مانند پدر با حسن نام پراون زاد هند و نژاد گجرات نزد تعشق باخت و خسرو خانش مخاطب ساخت و برادران محبوس را بجور کشت و با حضرت سلطان الاولیا در پی عناد شد ازین که خضر خان و شادی خان مریدان حضرت بودند و بعضی حاسدان را که منحرف ازین آستان بودند چون شیخ‌زاده حسام وغیر آن همدم خود گردانید و می گفت که هر کسی سر حضرت شیخ آرد هزار تنگای زر دهم ـ وزرا و امرای سری را ممانعت کرد که کسی برای ملازمت حضرت پر نور در غیاث پور نرود اندر خطیره مولانا ضیاءالدین رومی با جناب سلطان الاولیا روبرو بود جواب سلام حضرت شیخ نداد و ملتفت نگردید ـ وقتیکه مسجد جامع سیری بر آراست حکم کرد که جمیع صلحا برای جمع اینجا حاضر شوند باستماع آن همگنان تشریف می بردند جز حضرت وی که بحجت شرعی نمی رفت و می گفت که ما بنظر بحق قرب در مسجد کیلو گری نماز میگذارم و در هر ماه نو جمیع صلحا و عرفا برای ادای تهنیت بحضور پادشاه تشریف می بردند سوای حضرت سلطان المشایخ که خواجه محمد اقبال از اینجا میرفت هر دو امر عدم احضار باعث بر زیاده بر غبار شهریار جفا شعار شد ـ ایما ساخت که هر ماه نو آینده اگر وی نیامد بجبر طلب کنم ـ

روایت مولانا جمالی ست و هفتم ماه شوال بود که سرهنگان
شاهی حکم شاه بحضرت شاه دین رسانیدند و چون واپس بحضور
شاه رسیدند برای رسوخ خود ظاهر کردند که ما حضرت شیخ را
راضی ساختیم که در شب هر ماهی شما را در یابد سلطان بدین سخن
انشراح تمام یافت که باری اصرار ما صورت گرفت و سخنم بالا ماند.
همدران شب خواجه وحیدالدین قریشی پدر سید الحجاب و اعزالدین
علی شاه برادر خسرو که هردو از مریدان [ص ۳۹] صاف نهاد پاک
اعتقاد بودند بخدمت رسیدند و صورت حال باز پرسیدند. حضرت شیخ
جواب داد که هرگز خلاف طریق پیران طریقت نکنم. باستماع چنان
پاسخ هر کسی متحیر و متعجب بود که بادشاه انتظار دارد تاکی شب ماه
در آید و حضرت شاه اینجا تشریف آرد و حضرت شیخ هرگز راضی
نباشد و مزاج سلطان بی وقوع این معنی بوحشت آمیزد و در شهر
آشوبی عظیم خیزد. خیراندیشان چند التماس آوردند که اگر تشریف
فرمائی منظور نباشد درین باب استمداد حضرت فرید الدهر می باید.
گفت شرم دارم که در معاملات دنیا از حضرت وی اعانت خواهم
الا شما یقین دانید که قطب الدین هیچ وجوه برما ظفر نیابد، خوابی
دیده‌ام که گاوی تیز شاخ قصد ضررم کرده بسویم دوید و از
روی تندی و تیزی تمام نزدم رسید برخاستم و هردو شاخ آنرا
پیچیده بر زمین انداختم که هلاک گشت. سلخ ماه مذکور خواجه
اقبال عرض کرد که امشب شب برآمد ماه خواهد بود تبرک
ارشاد سازند. حضرت گفت حالا ساکت باش و بکار دگر پرداز. چون
وقت عصر در آمد باز گزارش ساخت که چو دول و کهاران حاضر
سازم و تبرک موجود گردانم جوابی نیافت دانست که هرگز تشریف
نخواهند برد بفرمان حق همان شب بعد انقضای پاسی وچند ساعت

حسرو خان بردان که پادشاه وی را صاحب پنجاه هزار سوار و در
محل و غیر محل محرم خود گردانیده بود اندر کوشک هزار ستون
در آمده قریب دروازه فصیل قطب الدین را بقتل در آورد - صاحب
سیر الاولیا در نکات تصرفات آن فخرالنسا بی بی زلیخا می نگارد که
پادشاه غروز جوانی و نخوت کامرانی گفت که اگر در غره ماه آینده حاضر
بشود آراری دهم و رسم همچنان بود که بعد وادید ماه جدید غره
آن ماه صدور و اکابر و مشایخ و فضلا حاضر میشدند - چون مخلصان
آستان خبر این حال بآن سلطان زمان رسانیدند هیچ نگفت الا بزیارت
والده ماجده رفت و گفت که برای ایذای من پادشاه قصد کرده و
عهد آن بر غره ماه آینده قرار داده اگر تا وقت مذکور کار وی
کفایت نشود بزیارت شما نیایم - چون شب ماه نو پدید آمد و ماه نو
دیده شد خلایق منتظر که فردا طلب حضرت خواهند کرد ، همان
شب ماه بلای آسمانی بر جان بد اندیش نازل شد که خسروخان
بلفاک کرده سر از تنش جدا ساخت و تن بی سر از بالای قصر
هزار ستون زیر انداخت ، سر بریده را در سر نیزه گردانید و بخلایق
نمائید [ص ۴۰] و از کتب تواریخ چنان مستفاد می شود که چند بار
عمائد وقت شکایت خسروخان بعرض پادشاه رسانیدند که در ضمیرش
بوی خلافت جاگرفت قصد دگر دارد - پادشاه از غایت فریفتگی بحالش
بسخن حق نپرداخت بل هر کسیکه چیزی در حق وی می گفت
بآن بداندیش ظاهر میساخت ، چنانکه قاضی ضیاء الدین مخاطب بقاضی
خان اوستاد پادشاه روزی چند شکایتی و حکایتی ازین کردار نصیحت
وار کرده بود پادشاه در خلوت خاص ضبط آن راز کردن نتوانست -
خسروخان بعد اطلاع یابی در پی آزار قاضی خان گردید - روز قتل سلطان
بست هزار از خویش و تبار خاص خود هم قوم اطراف هزار ستون

براهم آورد ـ بعد گذشت یک پاس قاضی خان از بام مهروج در منزل زیرین می در آمد ـ عموی خسرو خان در راه وی را بسخن دلفریب مشغول گردانید که ناگه جاجریا نامی از عقب با تیغ آبدار خود را بر سر قاضی رسانیده قتل کرد ـ مردم چون گرد آمدند و دری تحقیق شدند شور و شغب بادشاه از خسرو خان که برابرش در خوابگاه بود پرسید که غوغا چیست گفت اسپان نوبت در هزار ستون خلاص شده اند گرفتاری آنان می سازند ـ دریں مدت رفقای خسرو خان ابراهیم و اسحاق افسر در بابان محلسرای خاص را با چندین محافظان معتمد صاحب نوبت قدیم الخدمت را درهم و برهم و قتل و مجروح کردند ـ فریاد از هر طرف بلند برخاست سلطان بی قرار شد و بحالت اضطرار و توهم دانست که روزگار نرد دغا باخت راه محل قدیم گرفت خسرو خان بغایت دلاوری موی سرش بدست آورد ـ لاجرم سلطان بر گشت و براه اختلاط حسب عادت وی را زیر خود کشید الا آن موکل اجل موبسش از دست نداد تا زمانیکه حسام الدین برادر خسرو خان و جاجریا قاتل قاضی خان در رسیدند و سر بادشاه از تن بارکس بریدند و همانوقت در حرم در آمده فرید خان وعلیخان وغیران پسران خورد سال خاندان خلجیان را در قتل و حرمات شاهی را در بعل آوردند ـ وقوع این ماجرا در شب پنجم ربیع الاول سال هفت صدو بست ویک هجری بود ـ صبح آن خسرو خان خود را ناصرالدین شاه لقب کرده بر تخت علای در قصر هزار ستون نشست و قریب پنجماه حاکم ماند ـ طبق زرین پر از جواهر آبدار و لولوی شاهوار نذر حضرت سلطان الاولیا نیز فرستاد ـ بهر کسی از فقرا و صلحا در خور لایق [ص ۱۰۴] هدایا و تحایف داد الا غیاث الدین ملک غازی هنگام اجلاس فرمائی خود از همگنان واپس گرفت جز حضرت سلطان المشایخ

و ازیں که جمیع حضرات را در خیال بود که عنقریب خورسند اقبال خسرو خان زوال پزیرد تحایف وی را بجنس امانت کرده بودند تا وقت استرداد آن دشواری رو ندهد جز حضرت سلطان المشایخ نظام الحق والدین قدس سره - در سیرالعارفین آورده اند که تعلق طلب مبلغ پنج صد هزار تنگای زر فرستاده خسرو خان کرده بود - حضرت شیخ جواب داد که این از بیت المال بود و اهل استحقاق قسمت پذیرفت درمی و دیناری بصرف خاص ما در نیامده، - کنت ماند الا غباری در دل راه داد - مولانا نور الحق مشرقی می نگارد اندر تذکره خود که هدایای خسرو خان سیج لک زر مسکوک علای بود علاوه جواهرات نفیس که یکی ازان لعل شب تاب و گوهر رخشان باشد وحکایت فقدان و دریای همان نامده اختر بعضی اصحاب صحایف رقم کرده اند -

(۱۹) **حکایت** : چون سلطان غیاث الدین تغلق بادشاه شد اوایل حال بر تحایف خسرو خان زان بعد بر وجد و سماع و مجالس و اجتماع با حضرات سلطان المشایخ اعتراضات آورده علمای اعلام اسلام را جمع آورده محضری ساخت در منع سماع و حرمت آن حسب روایات حضرت امام اعظم و در تغلق آباد حصار نو تعمیر خود حضرت شیخ را تبع و درویشان چند در طلب داشت دو صد و پنجاه و چار عالم زبردست و فاضل حق پرست در دارالشریعت قضا حاضر بودند - مولانا فخرالدین زرادی گفت که ازین فضلای نامدار ده کس را پادشاه منتخب سازد کسانیکه فاضل ترین گروه باشند ایشان با ما بحث نمایند و دلایل حرمت پیش آرند ما اباحت آن ثابت کنم - پادشاه جانب قاضی رکن الدین ولواغی که اکبر و

اعظم قضات و سر آمد زمان و حاکم وقت بود رو کرد او زیاده
از دگران درین باب غلو داشت ملتفت جانب حضرت سلطان المشایخ
بوده گفت ای درویش درین معنی شک نباشد که تو با اصحاب
اکثر اوقات مشغول بسماع و سرود می باشی ، حضرت فرمود آری،
باز گفت که روایتی داری حضرت متمسک باحادیث نبوی گردید ـ
قاضی منبری جواب داد که مجتهد وقت نیستی که بحدیث نبوی
سند دهی مردی مقلدی روایت از امام اعظم بیار تا قول تو
[ص ۴۲۴] در معرض قبول افتد شیخ فرمود سبحان الله باوجود قول
مصطفی صلی‌الله جل شانه علیه و آله و سلم قول حنفی میخواهی
قاضی منبری گفت اگر بار دگر بسرود و سماع در آیی در شریعت
مجرم باشی ـ حضرت ارشاد کرد که ترا رعونت حکومت براین می
آرد اگر خدا خواهد زود ازین خدمت معزول شوی و در جزای
چنان بی ادبی که با عارفان خدا می نمائی ایمان خود بسلامت
نبری ـ درین اثنا مولانا علیم الدین نبیره مخدوم بهاءالدین زکریا
ملتانی وارد گردید ، پادشاه برای استقبال وی دوید وی اول باعزاز
و احترام تمام حضرت شیخ را دریافت بعد آن ملتفت بسلطان گشت
و گفت که حضرت را چرا اینجا تکلیف داده اند پادشاه گفت
علمای عصر محضری در باب سماع مرتب کرده اند شکر خدا شما
نیز تشریف آوردید اکنون حق از باطل امتیاز یابد مولانا گفت ما
در دیار حرم بیت الرب و حرم نبوی و مصر و روم و شام دیده‌ام
که جمیع مشایخ کبار سماع می شنوند کسی از قاضی و مفتی
مانع نمی شود و سماع برای اهل سماع بی شک و ریب در هر مذهب
و ملت جایز باشد ، حضرت شیخ و درویشان وی بلا اشتباه اهل سماع
اند و اهل کمال و صاحب حال، جناب رسول مقبول صلی‌الله علیه شانه

علیه و آله و سلم هم سماع استماع ورموده و تواجد کرده
سمیع این کلام پادشاه برخاست و عذر آورد و باکرام تمام بغیاث
پور رخصت ساخت ۔

(۲۰) **حکایت** : حضرت سیخ عثمان سیاح سنامی یکی از
مریدان مخدوم رکن الدین ابوالفتح ملتانی در دهلی وارد سد و در
وحد و سماع حضرت سلطان المشایخ سریک بودی ۔ غیاث‌الدین تغلق
قبل ازین که بر حضرت وی محضر سازد امتناع عام کرده بود که
اگر مطربی یا قوالی نقشی سراید و صوتی بر آرد زبانش از دهانش
بر آورند ۔ روزی امیر حسن پسر امیر صامت قوال که وی را
حضرت سلطان المشایخ سر آمد قوالان مجلس خویش گردا نده بود
روبروی خانقاه شیخ سیاح گذر کرد وی گفت ای حسن می توانی
که چیزی بر خوانی؟ وی گفت دراین وقت قید سلطان چنانست که
بخوف او کسی قرآن از روی الحان خواندن نمی تواند تا بدیگر
چیز کرا جرات باشد ۔ سیخ اصرار کرد که این جا غیری نباشد
زنجیر در می کشم آواز نرم باید داشت امیر مجبور سد بیتی در
پرده عشاق آغاز نهاد بیت :

زاهد ز دین بر آمد و صوفی ز اعتقاد
ترسا بهدی شد و عاشق همان که هست

شیخ را برین بیت تواجد رو داد برخاست [ص ۴۳] و زنجیر
در واگردانید و گفت به آواز بر خوان و از شاه مترسان ۔ حسن
نیز از حالت شیخ بی ادب گشت و آواز بلند چنانکه رسم بود بر
گرفت بمجرد استماع قریب دو صد قوالان از هر اطراف و جوانب
رو بخانقاه آوردند هر جا که صوفی صاحب دل بود اندر سماع در

آمد و چندین خلایق از جنس و نا جنس اجتماع پذیرفت و غوغای عظیم پدید آمد ـ شیخ با جمعیت مذکور در حالت وجد و سماع راه تغلق آباد گرفت ازانجا زیاده از یک گروه بود جمیع خلایق از صغار و کبار متحیر و در مانده کار شیخ و صوفیان و قوالان بودند ـ الغرض سلطان از بالای قصر هجوم خلایق و فریاد و فغان از جانب دهلی شنید ـ ملک شادی یکی از محرمان خود را برای تفحص احوال دوانید وی سوار آمده زود منصرف گردید سلطان خبر رسانید که شیخ عثمان سیاح و برابر او صوفیان بی شمار و مطربان پر قطار تواجد کنان و سرود گویان می آیند ـ پادشاه بر آسفت و گفت که در تذکره خسرو خان باید دید این شیخ چند لک تنگای زر و نقره در تصرف آورد ـ چون بر خاص و عام ظاهر بود که شیخ عثمان چیزی از فتوح حسن قبول نکرده و رد آن فرموده بود مانند سید علاءالدین جی وری بسمع پادشاه حقیقت حال رسانیدند گفت اگر بر نام او چیزی بودی رنج عظیم می رسانیدم ـ ملک شادی را مامور ساخت که حضرت شیخ را در محل خاص فرود آرد و مایحتاج از طعام و شراب حسب دلخواه از مطبخ سلطانی بطریق دعوت حاضر سازد و قوالان را نقدی از خزاین شاهی رساند وی چند روز به آن ساز و سامان همانجا ماند و ملک شادی زیاده از فرموده شاه اهتمام کرد ـ حضرت شیخ روز چارم بی ادای هیچ شکر ازانجا در غیاث پور بحضور آمد ـ

(۲۱) **حکایت** : حضرت شیخ ابوالفتح رکن الدین ملتانی چند بار در دهلی تشریف آورد ـ زمانی حسب الطلب قطب الدین مبارک شاه دران وقت حضرت سلطان المشایخ تا حوض خاص علای برای استقبال تشریف فرما گردید ـ هنگام فرض بامداد باهم هر دو حضرات

ملاقات اول روداد - شیخ چون بسلطان رسید وی پرسید که اول
از بزرگان اینجا شما را کدام دریافت - گفت آن که بهتر
این شهر بود آن کرات [ص ۳۳] ملاقات صحبت ماند - روزی سید
کمال الدین خبر رسانید که شیخ جانب غیاث پور می آید حضرت
در خطیره بود از بارگاه و حونره مصما منسوب بعمارت خواجه جهان
احمد ایاز و تعمیر شیخ حسن سر بر من بالای حوض بزیر آمد - شیخ
در گنبد دهلیز اوسط نزدیک چبوتره مقابر یاران فرود گردید الا
برحمت مای از دولا خواست که کسان وی را بامداد بیرون آرند -
حضرت از روی کمال محبت و تواضع گوارا نساخت و با سواری
درون صف ستون آورده خود محاذی نشست مولانا عماد الدین اسماعیل
برادر خورد گفت که این وقت بوجود این هر دو بزرگوار مجلسی برپا
که آنرا خیر المجالس توان گفت اگر چیزی از فواید علمی گفت وگو یابد
مستحسن باشد و فیضان آن بر حاضرین ایثار یابد هم وی گفت که
جناب رسول مقبول که هجرت کرد اندران کدام مصلحت بود هر
دو بزرگ جدا جدا جواب تاویلی دادند و هر یکی در ضمن آن
عظمت و کرامت دیگری ملحوظ داشت شیخ گفت که درجات و
کمالات نبوت که برای حضرت رسالت پناه تقدیر کرده بودند
موقوف و منحصر بر آن بود که باصحاب مدتی چون رسد درجات و
کمالات مذکور مکمل گردد - حضرت گفت هر چند در تفسیری و
کتابی ندیده‌ام اما در خاطر می گذرد که دعوت و ارشاد حضرت
خاتم الانبیا بر مکیان رسید و هر یکی ازان دولت مشرف گردید الا
جماعت ناقصان مدنی که بحضرت وی رسیدن آسان دشوار بود از
حضرت حق ایما شد کـه آنجا تشریف ارزانی دارد تا
ناقصان مذکوران از کمالات تو نصیب ور شوند - بعده طعام

حاضر شد عرایض بی شمار در دولا بود آنرا طرف کردند شیخ گفت
که این عرایض ارباب حاجات دنیا اند هرگاه نزد بادشاه می برم
امروز اسمان را دریافت نمود که فقیر بحضور بادشاه دین می رود هنگام
رخصت تحایف گران قیمت آوردند باشاره هر دو حضرات مولانا
عمادالدین قبول کرد ـ زمانی در وقت غیاث الدین تغلق که چند سال
مقیم ماند علی الا تصال ـ

(۲۲) **حکایت** در بحرالمعانی مذکور که چون تغلق را غبار
و کدورت در بحث سماع با حضرت سلطان المشایخ ظاهر شد سیاحی
در ملتان بحضرت شیخ ابو الفتح ممدوح ذکر کرد ـ بغایت ارتباط
[ص ۵۰۳] بعد چندی راهی دهلی شد اینجا رسیده کیفیت حال پرسیدن
گرفت که مقارن آن ساعت قوال حاضر وقت گشت و چیزی شروع
کرد ـ حضرت را تواجد رو داد اندر سماع برخاست شیخ دست دو
آستین وی در آورده نشاند بار دویم دامن مبارک بدست گرفت و
باز داشت بار ثالث که حضرت وی قیام کرد شیخ بر نوافل مشغول
گشت مولانا محمد شاه امام از وی سوال کرد که کدام مصلحت بود
درین حرکات ـ شیخ جواب داد که برادرم حضرت نظام الدین چون
بار اول در تواجد در آمد قدم بهفتم آسمان نهاد آستین در گرفتم
و نشاندم بار ثانی پای قدسی بر سقف عرش برین گذاشت دست
ما تا آستین نرسید لا جرم داماں شریف وی گرفتم بار ثالث ندیدم
که کجا رفت لاچار بعالم ناسوت در آمدم و نوافل ورزیدم و در
نفحات القدس شاه غلام مصطفی قادری حکایتی دگر قرین این حال می
نگارد که از حجره مقفل مانند شعاعی رخشان و نوری تابان برون
آمد لاچار شیخ رکن الدین و دگر تابعان شرع متین بادب ایستادند

(۲۳) **حکایت** : در سیرالاولیا مرقوم که کرت چهارم

هرگاه سلطان المسایخ را از زحمت بود روز عشره ذی حج شیخ ملتانی بعبادت آمد و گفت که روز عید بود امروز هر کسی برای حصول سعادت سعی می نماید ما سعی کرده ام که زیارت حضرت دریابم تا ثواب حج حاصل سود :

(۲۳) **حکایت** : در اسرار السالکین می آرد که روزی حضرت سلطان الاولیا در علوی حال می بود وقت نماز فجر کلاه احمر بر سر از بالای بام فرود می آمد و بعد نماز بالا می رفت - دران روز یاران به اوراد و اشغال مشغول نمی شدند منتظر جمال جهان آرای نظر بر روزن بام می بودند - چون آن پادشاه روی خود مانند ماه می نمائید یاران مخصوص حاضر شده وی بطهارت کبری مطهر می کردند و لباس فاخر می پوسانیدند و انواع تکلفات بعمل می آوردند و فرود می آمدند بعد زمانی که کلاه سر از جانب روزن فرو می فتاد رسیده می دیدند که درغایت ضعف و نرمی بی خود می بود هرگاه در هوس می آمدمی درسید که چند وقت نماز فوت شد و بعد افاقت و غسل و تبدیل پوساک جدید از پارچات[ص۳۶] سفید نکار و بار اسغال می فرمود - روزی دریں وقت خاص شیخ رکن الدین موصوف الصدر آنجا رسید و بوادید این حال متحیر گردید هر چند سلام گفت و ساعتی متوقف گشت جوابی نیافت ، بنا برین زود ازانجا بیرون شتافت حضرت چون اران حالت افاقت یافت آمد کاملی شناخت و گفت از اینجا بوی ولایت می آید مردم عرض کردند که آری شیخ رکن الدین اینجا آمده بود ما را قدرت منع نشد - روزی دگر عندالملاقات شیخ محتشم از حضرت پرسش حال آن روز کرد حضرت جواب داد که از خدا باید پرسید روزی در مناجات بود بجناب باری استکشاف این حال کردند ندای غیب آمد

که مثل وی در اولیای امم انبیای سابق و حال کسی نباشد باز مناجات کرد که ملکا خاطرم ازین حرف مختصر تسکین و تسلی نمی پذیرد فرمان رفت که محل محبوبی و منزل معشوق دارد ـ

(۲۵) **حکایت** : حضرت سید محمد جعفر مکی گوید که روزی در دریای نیل این فقیر بالای کشتی با حضرت خضر مصاحب بود ـ وی گفت که حضرت سید عبدالقادر جیلانی و سید نظام الدین بدایونی در محل معشوق بودند هر دو را مشارب از روح پر فتوح حضرت احمدی بود ـ

(۲۶) **حکایت** : در چندین کتب معتمد از روی مشاهدات تحریر کرده اند که چون صاحب ولایت منزل اقطاب و افراد طی نماید در منزل محبوبی رسد ذات منزه از صفات گردد اراده وی اراده پروردگار باشد جسم لطیفش از سرقدم نوری پذیرد و بعطریت غیب معطر شود چیزی که بوی رسد بوی خوش یابد از جای اوست او بوی عبیر و عود از مشام خاص و عام رسد چون بقبر در آید قبر را معنبر گرداند چنان که امروز این علامات در آستان فیض رسان حضرت وی ظاهر و هویدا ـ سری باید جویا و چشمی باید بینا با بی بصران سبب عصیان هم مانند ذره از خورشید تابان و چون موری از سلیمان بقدر لیاقت و تقدیر برات نعمت دل پذیر بر توقع مغفرت غفیر در دامان شفاعت آن دستگیر جای گیر اند :

مور بیچاره هوس داشت که در کعبه رسد
دست در پای کبوتر زد و ناگه رسید

(۲۷) **حکایت** : وقتی مولانا ظهیر الدین کوتوال دهلی بشرفه

قدسوس حضرت آمد از عرس دا فرس معطر یافت - در خیال آورد که عالب در حجره عنبر و عود می سوزد اندرین اثنا خادم آمد و در حجره باز گرداند وی را تحیر [ص ۷۴] اورده حب و راست می دید حضرت سلطان الاولیا حضرت وی را پی برد روی مبارک سوی وی کرده گفت که مولانا بوی عود نسبت بوی چیزی دیگر باشد، بیت :

عطاربند کرد دکان را که من ز دوست
بوئی کسیده ام که ز مسک و عبیر نیست

(۲۸) **حکایت** : زمانی حضرت سلطان المشایخ گلمی که شرف استعمال خاص در آمده بود بقاضی محی الدین کاشانی مرحمت ساخت ازان بوی خوش می آمد - قاضی بر سر و دیده نهاد و برابر جان نگاه داشت - مدتی گذشت که آن بوی چنان که بود ماند قاضی متعجب گردید زیرا که عارضی میدانست روزی بطریق امتحان آن را در آب سست بفاوتی نماند تا وقتی که این عمل مکرر کرد - لاچار بحضور التماس آورد چشم پرآب کرده فرمود که قاضی این بوی محبت حق تعالی باشد که در ذات محبان خاص خود مخمر می گرداند و به ایشان ایثار می سازد، بیت :

این بوی نه بوی بوستان است
این بوی زکوی دوستان است

حضرت شیخ سعدی مناسب این حال فرماید ، بیت :

جمال هم نشین در من اثر کرد
وگرنه من همان خاکم که هستم

(۲۹) **حکایت** : در ایام صیام از حضرت شیخ کبیر فرید

صافی ضمیر بحضرت سلطان المشایخ وقت رخصت بدهلی یک دوکانی عیانی زاد راه مرحمت شده بود چون وقت افطار حضرت شیخ رسید و آن روز در مطبخ چیزی مهیا نگردید حضرت معروض داشت که بصدق مخدوم ما را زاد برای فردا عنایت شده امروز حال اینجا چنانست اگر اجازت گردد آن را بصرف در آرم بغایت خوش شد و دعای خیر ارزانی داشت و ارشاد ساخت که بابا مولانا نظام‌الدین برای تو چیزی از دنیا بحضور حق درخواست کرده‌ام امید که قبول افتد سلطان الاولیا فرماید که ما بر خود اندیشیدیم چندین حضرات باترکات از باعث دنیا در فساد افتاده اند و همگنان احرار ورزیده ، من کی باآن بر سر توانم آمد بمجرد این حال گفت که دنیا ترا ضرری نرساند با وصف حصول آن ازان بر کنار باشی همچنان رو داد که هزار دینار هر روز می آمد در مصارف درویشان و ایثار مستحقان و آیندگان خرج شدی ۔

(۳۰) **حکایت** : در حالت بیماری مدت [ص ۴۸] هشت ماه تناول و ادرار لازم ضروریات بشری حاجت نیفتاد ۔ قریب یکنیم ماه از اول ماه ربیع الاول سال هفتصد و بست و پنج چیزی هم تناول نکرد اوقات طاعت همچنان منضبط بود :

(۳۱) **حکایت** : در وقت اخیر شیخ ابوالفتح بعیادت آمده گفت که رب قدیر انبیای علیهم الصلوة والسلام را مختار گردانیده در ممات و حیات همچنان اولیای کرام را ، پس می باید که حضرت حیات چند روزه دگر خود از خدای کریم در خواهد تا عالمیان فیضیاب شوند گفت که درست الا جناب رسول مقبول می فرماید که نظام اشتیاق لقای تو ما را بی قرار میدارد زود بیا و فیض تو

در حیات و ممات برابر خواهد بود ۔

(۳۲) **حکایت:** چند وصیت کرده بود بعضی ازان ظهور یافت تدفین تبرکات بزرگان با خود تدفین امیر خسرو برابر خود سماع وقت تجهیز بر جنازه آرامگاه زیر سایبان آسمان ۔

(۳۳) **حکایت سی و سیوم:** قبل انتقال تمامی نقود و احساس را جاروب دادند قوت یک روزه درویشان هم باقی نماند ۔ فرمود که شما را در اینجا چندان رسد که کفایت نماید قسمت مساوی باشد و قاسم کسیکه از سر نصیب بر خیزد ۔

(۳۴) **حکایت:** هیزدهم ربیع الاخر بعد طلوع یوم الا ربع انتقال فرمود شهادت تغلق در ربیع الاول یک ماه و چند روز ما قبل بود حضرت شیخ امامت نماز کرده گفت که دانستم باعث قیام چار سال درین جا این بود فقط ۔

منزل ششم در خلفای مجاز و مریدان سرفراز حضرت مخدوم شیخ نصیرالدین چراغ دهلی

یکی ازان مخدوم کمال‌الدین علامت الفاروقی خواهر زاده حقیقی پایان خال با کمال زیر آسمان آسوده ۔ یکی ازان شیخ زین‌الدین خواهر زاده دران مقبره آسوده که پایان حضرت چراغ دهلی واقع یکی ازان سید محمد بن یوسف دهلوی معروف گیسو دراز جامع ولایت و سیادت و علوم ظاهر صاحب تصانیف بسیار در حسن آباد گلبرگ آرامگاه دارد فیض بی شمار از وی شایع شد یکی ازان سید محمد بن جعفر برمکی صاحب بحرالمعانی و دقایق المعانی و بحرالانساب و پنج نکات و روح الارواح بر نهج تمهیدات شیخ مسعود بک عرف شیر

خان منصور ثانی در سهرند خوانده یکی ازان قاضی عبدالمقتدر تهانیسری ابن قاضی رکن‌الدین شریحی کندی در علوم دین و حقایق بحری مواج [ص ۴۹] بود - قاضی شهاب الدین دولت آبادی شاگرد ویست و مخدوم شیخ حسام‌الدین منحوری صاحب خلافت وی مخدوم شیخ ابوالفتح جون پوری ابن شیخ محمد عبدالحی دهلوی ابن قاضی ممدوح صاحب سجاده وی و قاضی شاه پانپلی مرید سعید وی و شیخ محمد آنکش دریا بادی و شیخ فخرالدین نحنوری و شیخ عبدالسلام پیران و سید علاءالدین اودهی ازین خاندان اند - مزار قاضی عبدالمقتدر و شیخ محمد عبدالحی فرزند ایشان و قبر قاضی رکن‌الدین والد ایشان نیز در خانقاهی واقع که از عمائد عمارات جانب جنوبی حوض شمسی باشد - یکی ازان مخدوم جلال‌الدین بخاری معروف مخدوم جهانیان یکی ازان حکیم شیخ صدرالدین ابن شهاب الدین تاجر معروف طبیب دل دهلوی در حصار علائی - یکی ازان مولانا خواجگی کالپوی شاگرد مولانا معین الدین عمرانی و اوستاد قاضی شهاب‌الدین دولت آبادی - یکی ازان مولانا احمد تهانیسری در حصار کالپی آرمیده وی هم استاد قاضی بود یکی ازان قاضی محمد ساوی پسر شیخ اختیارالدین عمر ایرجی قاضی سوای مخدوم چراغ دهلی از حضرت مخدوم جهانیان و از حضرت سید صدرالدین راجو قتال نیز اجازت دارد - شیخ یوسف بده خوارزمی ایرجی شاگرد رشید و مرید معتمد شیخ اختیار الدین بود منهاج العابدین امام غزالی را مترجم کرده - فیض از هر دو حضرات اوچی بخاری هم دارد شیخ قوام‌الدین لکهنوی کسب طریقت بحضور وی کرد الا اجازت از مخدوم جهانیان یافت - وفات شیخ یوسف در حالت سماع و قبر در صحن خانقاه خود واقع ایرج که علاءالدین منڈوی پادشاه وقت مقبر رفیع بالای آن بنا کرد قبر

مرسد وی عمر ایرجی همدران شهر مر سیخ قوام الدین در لکهنو اندرون آبادی در دولت آمده بود از وی نعمت تربیت و اجازت سخ سارنگ مج گانوی رسید و مخدوم شیخ سارنگ خرقت از سید راجو قتال نیز یافت مع امانت دگر که از حضرت پیران داشت مخدوم شیخ مینا فرزند اصلی شاه قطب نام درویشی خادم سیخ قوام‌الدین و فرزند معنوی و نعم‌البدل فرزند سیخ بود بحضور سیخ تعلیم یافت و مرید شیخ سارنگ و صاحب ولایت لکهنو سد ـ درون بازار آن شهر آرمیده و سیخ سارنگ در اوایل [ص ۵۰] از امرای فیروزی بود ـ شهر سارنگ پور آباد کرده ویست در مج گانو دوازده کروهی لکهنو قریب فتحپور آرمیده ـ مخدوم شیخ سعد خیر آبادی صاحب علوم معرفت و شریعت از خلفای شاه مینا بود صاحب مجمع السلوک و دیگر تصانیف از حضور شیخ بولایت خیر آباد رخصت یافت اکثر اهل هدایت از وی پذیرای تعلیم طریقت شدند ـ یکی ازان سید جورد زید پوری یکی ازان مخدوم شیخ صفی‌الدین صفی پوری یکی ازان سخ مبارک سندیلوی که سید صفی انبالوی مرید وی بود یکی ازان سید نظام الدین حسنی رضوی بخاری سویزی معروف مخدوم الهدیای خیر آبادی بغایت معمر بود بعهد اکبر در دهلی آمد از حضور بادشاه بغایت تعظیم و تکریم مخصوص گشت و آثار عظمت و کرامت از وی خواص و عوام پذیرفت نوبت بجائی که متکبرین زمان اکبری روی ارادت آوردند در آخر مایت عاشر وفات یافت ـ عمارت مقبره فیضی فیاضی بصدق عقیدت آراست اولاد وی هنوز دران شهر اقامت دارند و اکثر بصلاح و تقوی ممدوح و رسم سجادگی نیز قایم مقبره وی در شهر مقبره شیخ

وی قریب آبادی جانب جنوبی و بر صحن آن نیز حاجی نعمت الله جلسانه و منشی شیخ ترکمن علی خان واقع و تا حال از خانواده شاه مینا صاحب توسایل صاحب نعمان هر وقت ترکمن و وضان داری و سلسلهٔ پیری و مریدی ساری - یکی ازان خلفای مخدوم نصیر الدین چراغ دهلی شیخ محمد متوکل کن توری یکی ازان شیخ دانیال عرف مولانا محمد عود یکی ازان شیخ زکریای صالح یکی ازان شیخ سلیمان مسلم الایمان یکی ازان شیخ احمد چستی یکی ازان سید ناصرالدین چشتی یکی ازان مولانا شاه حمید قلندر صاحب خیرالمجالس یکی ازان صوفی قطب الدین حسن یکی ازان مخدوم علاء الدین احمد یکی ازان سراج الدین محمد -

منزل هفتم در ذکر بعض خلفای حضرت مخدوم سید محمد گیسو دراز گلبرگی

یکی ازان سید محمد اکبر یکی ازان سید علاء الدین یکی ازان شیخ ابوالفتح علاء الدین قریشی کالپوی یکی ازان قدوه ارباب تصوف و توحید سید شاه یدالله جلشانه دکهنی یکی ازان شیخ بنا رای دکهنی چون بخدمت سید پیوست وی گفت که گاهی بعشق و محبت کسی مبتلا شدی جواب و سکوت کرد هرگاه از جانب سید اصرار دید مظهر گردید که بر هندو زنی [ص ۵۱] الفت داشتم وصال وی میسر نمی شد لاجرم زنار بستم و برای پرستش صنمی که وی می رفت آماده شدم و بدین تصویر در جمال وی نظر گرم کردم باستماع این ماجرا سید وی را در کنار گرفت و گفت چون تو کجا یابم عالی همتی در حجره فریدالدهر واقع آسمان قطب الاقطاب چندی معتکف گردانید و بکمال رسانند شاه جلال گجراتی بنگالی مرید وی

بود که خانقاه خود چون صدر گاه سلاطین داست و اخراجات و نجمل نیر همچنان شاه بنگالا وی را شهید ساخت از روی توهم دنیاوی وقت شهادت حال وی چون حضرت سیخ فرید الدین عطار بود شیخ محمد ملا نوی مصباح العاسقس از وی نعمت یافت -

منزل هشتم در ذکر خلفای قاضی عبدالمقتدر تهانیسری

وی در شریعت و طریقت و فصاحت و بلاغت یکتای روزگار و صبر و قناعت و توکل و ریاضت بی حد داست - بارس رر ار در دولت سرای او معروف و تا حال خانقاه وی بسون برس اسهار دارد - شیخ عبدالصمد جونپوری یکی ار ابنای قاضی آنرا در عهد سکندر لودهی تجدید کرد مکانی باین نسو و نما در عمارات تالاب موجود ی - دست راست صفوف مقابر اولاد مولانا سماءالدین و چپ این خانقاه و در وسط جانب جنوب از سمال ساهراه سکندر پور و بادساه پوربی رود شیخ عبدالحی دهلوی فرزند قاضی بود بصفات تبحر دانش و انواع علوم معقول و منقول در خلافت فیروزی زمانی که مخدوم سید صدر الدین راجو قتال بخاری حسب وصیت برادر کلان خود بدهلی مع آن اهل اسلامی که اعتراف ختم نبوت بر جناب رسالت کرده بود تشریف آورد - فضلای دهلی باهم مشورت کردند که کدام بر سر بحث و گفت و گوی مخدوم خواهد بود شیخ محمد عبدالحی این کار برذمت همت خود گرفت - چون مجلس گاه عدل مرتب گردید پادشاه و مشایخ و قضات و امرا حاضر گردیدند نوبت تقریر دگر نرسیده صرف شیخ محمد عبدالحی از مخدوم اینقدر پرسیده بود که مخدوم برای طی نزاع آن هندو تشریف آوردند اند مخدوم گفت که برای

دفع نزاع آن اهل اسلام آمده ام و با نگاه غضب جانب شیخ دید و زجر کرد ۔ اندرین هنگام حضرت قاضی برخاست و بحضور مخدوم التماس آورد که صرف این بسر دارم مخدوم ارشاد کرد که حق تعالی از وی فرزندی ترا [ص ۵۲] روزی خواهد کرد که چون تو باشد ۔ شیخ همان وقت بدرد سخت مبتلا شد و بعد رسیدن بخانقاه جان داد ۔ مخدوم شیخ ابوالفتح جونپوری بعد وفات پدر عالیقدر در سال هفت صد و هفتاد و دو و چهار دهم محرم محرم بوجود آمد بحضور جد بزرگوار بر نهج پرداخت یافت و الحق که چون وی شد بدعای مخدوم در سال بستم عمر وی قاضی ازین جهان بجنت خرامید که هفت صد و نود و یک باشد شروع سال نهم مایت امیر تیمور صاحب قرآنی وارد حضرت دهلی شد چندی قبل ازان سید محمد گیسو دراز در رویای صالح این معاملات مشاهده کرده بود بر طبق آن اکثر اهل باطن چون مخدوم شیخ ابوالفتح و مخدوم شیخ حسام الدین و قاضی شهاب الدین و مولانا خواجگی وغیرهم از دهلی بر آمدند مولانا خواجگی جانب کالپی رفت و هر دو مخدوم و قاضی در ملک اود آمدند ۔ چون در کنتور وارد شدند شیخ ابوالفتح بشیخ حسام الدین گفت که جای ولایت شما فتح پور باشد و خود مع قاضی بجون پور تشریف برد همانجا رخت اقامت انداخت ۔ اولاد ایشان اکثر چون شیخ عبدالوهاب و شیخ عبدالصمد صاحب رشد شدند و هنوز دران شهر پر سرور صاحب عز و جاه ۔ مخدوم حسام الدین در فتح پور مقیم گردید وی غزنوی و صدیقی بود بزرگان وی با بزرگان حضرت شیخ ضیاء الدین عبدالقادر ابو نجیب السکری السهروردی در پشت چهارم وحدت دارند وی در وقت محمد شاه عادل باجمعی از اکابر غزنوی در هند آمد چندی

در ملتان ماند زان بعد هنگام تشریف آوری مولانا محمد معین الدین عمرانی در ملتان از ولایت بعزم معاودت دهلی شیوخ و سادات عزنی که باره وارد بودند جمع در حضور وی حاضر شدند وی همگان را با مراحم خسروی نوقع داده با خود آورد شیخ حسام‌الدین تحصیل فارغ از خدمت قاضی و مولانا احمد تهانیسری و مولانای عمرانی ممدوح و شیخ عبدالمجید باولی برادر زاده مولانا محمد شمس‌الدین یحیی بهم رسانید و بر دست قاضی نایب شد و کسب طریقت فرمود آخر شانی عظیم یافت و منزلتی رفیع و علمی وافر و قرب بحضور قاضی آن قدر داشت که روزی قاضی حسب عادت در خانقاه خود مصروف تدریس بود بزرگی ریاضت کش وارد شد قاضی از نام و نشان وی استفسار کرد او در جواب گفت که مدتی می گذرد که ما و شما عقب دیوار مسجد [ص ۵۳] ابو سعید سامانی ملاقی می شدیم حالا نام ما می‌پرسی قاضی انکار صریح ساخت وی رنجیده خاطر گشت و برخاست و راهی شد - مرید قاضی بیرون خانقاه پس وی رفت و گفت که واقعی چنانست چیزی، که فرمودید الا حضرت قاضی ما مقتدای شهر باشد حالات باطنی خود را بر ارباب ظاهر مخفی می دارد راز پنهان را عیان نتوان کرد این وقت انکار از روی مصلحت بود بدین تاویلات وی را راضی ساخت - مقصود اینکه بر حقایق نهانی قاضی کماهی آگاهی داشت شیخ ابوالفتح مخدوم را بانظر تعظیم می دید و مخدوم وی را عزیز تر و بجای قاضی می تصورید و گاه برای دیدن وی بجونپور میرفت - شیخ حسام‌الدین ر افتوحی بی حد و فتوحی بی عد اندران دیار رو داد زمانی قحط واقع شد دو هزار مردم را هر صبح و شام نان شکم سیر از مطبخ مخدوم علاوه درویشان دوامی مرحمت شدی درین وقت شاه عطای سهروردی عباسی

داماد خود را مع بی بی پیاری دختر خود همانجا طلب کرد که دگر این حالات در خانواده دنل سید خضر رومی از خلفای حضرت قطب الاقطاب همدرین باب گذشت۔ از مخدوم خلافت چشت شاه عطا رسید و هر چند در هیچ از ذخایر و ملفوظات در نظر نیامد الا اگر از شاه عطای ممدوح خلافت سهروردی بحضرت مخدوم رسیده باشد عجب ندارد یا که از توسل حضرات سهروردی که یک جدی وی اند فیض آبای باشد زیرا که چند حضرات وی را سهروردی تحریر کرده اند فرزند وی مخدوم سهاج الدین و از مخدوم سراج الدین بود از وی دو پسر ماند مخدوم مبارک و مخدوم قطب الدین خلف مخدوم مبارک مخدوم عبدالعلی بود که از وی و مخدوم قطب الدین فراوان نسل شایع شد و اکثر حضرات در هر وقت و زمان صاحب علوم و دانش و صاحب ریاضت و فقر شدند و اکثر صاحب جاه و حشمت و صاحب مال و متاع دنیاوی و منصب داران شاهی در متاخرین اولاد مخدوم عبدالغنی حاذق زمان و فضل دوران حکیم مولانا شاه غلام حسن عرف محمد امام بود که رب قدیر وی را تفضل و عنایت خود از نعمات دینی و دنیوی بهره ور گردانید۔ منصب عرب و مکمت از حضور سلاطین داشت و عابد و زاهد و درویش روش و شب بیدار از نوادر روزگار بود سجع مهر وی [ص ۵۴] این باشد غلام بوام ای امام حسن۔ شیخ احمد رضای شهید از اولاد مخدوم قطب الدین و یکی از عماید امرای وقت فرخ سیری و محمد شاهی وی را بدختر خود منسوب کرد۔ ازان یک پسر و یک دختر و از هر یکی اولاد ماند۔ شاه حسام الدین لکهنوی نبیره دختری شاه غلام حسن بود که در صحبت

جد خود و شرف اقامت حضرت دهلی رغبت کامل از روی تجرید بدرویشی بہم رسانید - آخر بر دست شاہ علیم اللہ سبحانہ دہلوی مرید سعید شاہ غلام محمد نہتی صاحب نعمت حضرت شاہ عبدالملک بیعت کردند و ریاضات وافر بجای آوردند و در لکھنؤ لب معمر خانقاہی درست کردند دران اقامت ورزیدند - وزرای و امرای او در اطاعت و رضا جوئی وی می کردند وی جز یاد خدا بچیزی التفات نساخت اکثر اہل عرفان از وی فیضیاب شدند - شاہ مدد علی نیز از آنان باشد عالم با خبر عابد با اثر مجمع صفات خفی و جلی مولوی اکبر علی از خانوادہ عالی اولاد پسری حکیم محمد امام ممدوح ارادت صادق و عقیدت واثق بجناب حسام الدین داشت - کتابی در حالات ایشان و بزرگان ایشان بعبارت فصیح و رفعت مضامین مسمی تعریف العارفین نگاشت بعد انتقال شاہ و دوی در ہمین خانوادہ شاہ خورم علی سجادہ آرای نانای خود شد - عقیدہ درست و اسلام صحیح داشت باوجودی کہ برادران وی دنیای ناپایدار را بردین ترجیح دادند و در صحبت و ملت بیگانگان افتادند وی بخیری نپرداخت - صحبت درویشان اثری دارد بعد وفات وی شاہ کریم الدین را بر جای وی نصب کردند کہ تا حال موجود از برای انصرام محافل اعراس و اہتمام دگر رسم سجادگی در خانوادہ مخدوم شیخ حسام الدین فتحپوری نیز قایم تا زمان قریب حافظ رجب علی این خدمت را منصرم بود از اولاد حکیم محمد امام اکثر صاحب علوم و ریاضت اند خصوص درین وقت ذات فایض البرکات جامع فضایل و کمالات مولانا حکیم حافظ محمد علی خلف الصدق جناب صاحب تعریف العارفین در ضوابط اوقات و ادای لوازم ریاضات و کسب عادات از نوادر روزگار -

منزل نهم در ذکر بعضی از خلفای مخدوم جهانیان جلال‌الدین بخاری اوچی

نام چندین فیض یابان از حضرت ایشان در باب اول بخانواده بخاری ترقیم یافت و شجره ایرجی و اودی تا مخدوم نظام‌الدین وغیر هم در ذیل قاضی محمد ساوی ضمن منزل ششم ذکر یافت که حالا بعض [ص ۵۵] سلاسل دیگر که از مخدوم بوسایل خلفای وی درین دیار شایع شد ذکر می یابد - یکی ازان بوساطت سید اجمل بهڑایچی تا شیخ عبدالقدوس گنگوهی که دو خانواده مجددی تصریح پذیرفت - یکی ازان بوساطت سید ممدوح و سید مبارک و سید جلال عبدالقادر و شیخ قطب‌الدین و شیخ قیام‌الدین بشاه جمال اولیا یکی ازان بوساطت شیخ فخرالدین مهوبی و شیخ نظام الدین پسرش و شیخ قطب الدین و شیخ سالار بده کردی و شیخ بهاءالدین کردی و مخدوم جهان کردی بشاه جمال اولیا یکی ازان بوساطت سید صدرالدین راجو قتال و علاء الدین ساری و بهاء الدین جونپوری شیخ ادهن جونپوری و پسرش قطب الدین و پسرش شیخ قیام الدین مذکوران بالا شاه جمال اولیا شیخ قطب الدین یکی از پدر خود شیخ ادهن و یکی از شیخ جلال عبدالقادر مجاز و شیخ سالار بده کردی نیز دو طرف اجازت دارد یکی از شیخ قطب الدین پسر شیخ نظام الدین مهوبی مذکور الصدر یکی از شیخ بهاء الدین جونپوری و شیخ بهاء لدین جونپوری چند طرفی فیض دارد یکی از علاء الدین ساری یکی از شیخ محمد عیسی مرید مولانا شیخ فتح الله جلشانه اودهی صاحب نعمت حکیم شیخ صدر الدین طبیب دل یکی از سید راجا حامد شاه در خانواده حضرات سراجیان یکی از شاه حسین گجراتی صاحب نعمت شاه محمد عیسی والد وی شیخ احمد عیسی در

غارتی امیر صاحب قران از دهلی برآمد و بجونپور رفت - شاه جمال اولیای اودی درین اجازت نعمت خاندان سهروردی و نظامی و سراحی و مداری حاصل دارد - اجازت خانواده قادری از شیخ ضیاء الدین معروف قاضی حنا گرفت وی مرید شیخ همکاری بود صاحب ارشاد از طرف سید محمد ابراهیم بن معین عبدالقادر حسنی قادری ایرجی که در جمیع کمالات عقلی و نقلی و رسمی و حقیقی در وقت خود بی نظیر بود از برکات صحبت درویشان و روابط سلاسل مشایخ حضرات ایشان و اوراد ماثوره واذکار مفیده کتابی دارد از حضرت سلطان المشایخ بلا وساطت در باطن بحصول دست بیعت و عطای خلعت خلافت سرفرازی یافت - روزی شیخ محمد رکن الدین ابن شیخ عبدالقدوس با وی گفت که امروز عرس حضرت قطب‌الاقطاب خواهد بود شما نیز راهی شوید جواب داد شما بروید و بزیارت ایشان مشرف شوید امر واقعی بر شما [ص ۵٦] مکشوف خواهد شد - چون شیخ آنجا رفت و بروح حضرت مراقب گشت ارشاد یافت که این بد بختان دماغ مارا در تشویش درآوردند آنوقت صوفیان و قوالان در جوش وخرش بودند وی گاهی در مجلس سماع حاضر نشدی ارادت از خدمت سید بهاءالدین بن ابراهیم محمد عطای انصاری قادری شطاری دارد که اصل وی از نواسگان سادات جیند و سفیدون بود باستدعای یکی از سلاطین هندو دران نواحی رفت وحج گذارد و در حرم شریف از حضرت سید احمد حلبی قادری خرقت وی بوسایل حضرات سادات قادری سید حسن و سید موسی وسید علی و سید ابو نصر محی الدین و سید ابو صالح و سید عبدالرزاق از حضرت سید عبدالقادر جیلانی محبوب سبحانی معزز در خانواده شطاری نیز از حضرات آن خاندان اجازت گرفت و برای تعلم ابراهیم ذخیره شطاری نوشت وفات سید ابراهیم ایرجی درسال نهصد و پنجاه و دو هجری قبر در حجره محاذی پایان حضرت

امیر خسروی واقع شیخ عبدالعزیز حسن و دیگر صوفیان وقت از وی فیضیاب شدند ۔

(۱) ذکر خاندان حضرت سید محمد کالپی

بزرگان ایشان از سادات ترمذ اند ازانجا در مایت یازدهم در هند آمدند در جالندر پنجاب رخت سکونت انداخت ابوسعید ترمذی جالندری در کالپی آمد و اقامت کرد سید محمد را بصغر عمر شوق تحصیل علوم شد اول بخدمت مولوی محمد عمر حاجموی اکتساب اکثر فنون کرد زان بعد بحضور شاه جمال اولیا حاضر شد شاه گفت که ما کسی را تعلیم می کنم که بر دست ما ارادت آرد برطبق آن بیعت کرده ریاضات سخت بعمل آورد که خلافت و اجازت یافت و از عماید روزگار شد صاحب تصانیف طریق نقشبندی از حضرت شاه ابوالعلای اکبر آبادی گرفت شاه ـ ابوالعلی از حضرات سادات بود صاحب خلافت خاندان احراری چنان که در خانواده علائی گذشت و نعمت حضرت چشت از حضرت هندالولی در باطن بل بظاهر یافت مقبره وی برون شهر آگره معروف دایره باسد با مسجد و چاه و قبور بسیار از صلحا و امرا و قبر شاه زیر آسمان درختی بر ترکیب بالای آن از مشاهیر خلفای سید محمد کالپوی شاه محمد افضل اله آبادی وفات سید در سال هزار و هفتاد و یک بود ـ غلام علی آزاد [ص ۵۷] بتاریخ انتقالش گوید ، رباعی :

غوث عالم یگانه آفاق

میر سید محمد ذی شان

گفت تاریخ رحلتش آزاد
رفت قطب زمان سوی جنان

سید احمد الرشید - ایشان جانشین پدر متخلص بکاشفی در اوقات ظاهری و باطنی مانند پدر بود بسال هزار و هشتاد و چار ازین جهان رفت- پسر ایشان شاه فضل الله جل عظمته وفات وی در سال هزار و یکصد و ده بعد وی سرور سید احمد ثعلبا بعد وی شاه حسین علی صاحب که حالا سجاده آرای بزرگانست از اشهر خلفای شاه فضل‌الله جل عظمته شاه برکت الله جانشانه ماربری و از اشهر مریدان شاه محمد سعید محمد خان بنگش والی فرخ آباد بود خانقاه و مقابر این حضرات در کالپی شاه لطیف‌الله سبحانه بلگرامی که از عمایدِ خلفای سید احمد کالپی بود در بلگرام خوابگاه دارد -

(۲) ذکر خاندان سید محمد افضل الهٓآبادی

حضرات این خاندان از سادات کرام اند و همگنان صاحب رشد و منزلت عظیم شدند شاه محمد افضل خلافت از سید محمد یافت شاه محمد خوب الله جلشانه و شاه محمد فاخر و شاه محمد ناصر و شاه غلام قطب الدین و شاه محمد اجمل شاه محب‌الله جل عظمته خلافت از شاه ابوسعید گنگوهی صابری دارد و شاه عبدالجلیل خلافت از شاه محمد صادق گنگوهی و نعمت از حضور هدالولی یافت مع دستاری که دوام آنرا پوشیدی و گاهی جدا نکردی او از افراد زمان - بی نظیر وقت خود بود ازان روزی که در طریق اهل صفا درآمد مدام در سیر و سیاحت بسر برد اکثر تنها سفر کردی لباسی که اول پوشید همان در قبر برد پی آزادی گاهی در کفش قید نکرد جوبی بدست نگرفت چیزی با خود نداشت در طفلی چون در مکتب بردند

قرآن از تصرف ازلی از اول تا آخر حرف بحرف صحیح خواند در تهذیب اخلاق حمیده چنان بود که گاهی لفظ من و تو بزبان وحدت بیان جاری نشدی در تمام عمر خود بر هیچ آفریده تعرضی نساخت و از صورت قبیح و بوی نا خوش گاهی ابرو کج نکرد رسایل متعدد دارد بذکر توحید و منازل رفعت درویشان و اذکار و اشغال ـ

(۳) ذکر خاندان سادات بلگرام

این حضرات از اولاد سید ابوالفرح واسطی اند شجره نسب وی [ص ۵۸] تا علی مرتضی بدین اسمای پاک سید ابوالفرح ابن سید داؤد ابن سید حسین ابن سید یحیی ابن سید زید ثالث ابن سید عمر ابن سید زید ثانی ابن سید علی عراق ابن سید حسین ابن سید علی ابن سید محمد ابن سید عیسی ابن سید زید شهید ابن امام زین العابدین ابن جناب سید الشهداء امام حسین ابن علی مرتضی قوت بازوی مصطفی سید ابوالفرح در خلافت محمود غزنوی در غزنین آمد چهار فرزند داشت با خود آورد (۱) یکی سید معزالدین که وی را با خود بواسطہ برد باقی را درانجا گذاشت (۲) سید ابوفراس (۳) سید ابوالفضایل (۴) سید داؤد که این صاحبان وارد هند شدند (۱) در جاخ میر (۲) ثانی در چهاتر دو (۳) ثالث در تن پور سکونت ورزیدند و صاحب اولاد شدند سید محمد صغری بن سید علی بن سید حسین بن سید ابوالفرح ثانی بن سید ابوفراش مذکور از جاخ میر در شهر بلگرام آمده مقیم شد سرداری سری نام متصرف بلگرام بود او متعصب بی حد بود از سادات پرخاش کردن گرفت سادات رجوع بحضور پادشاه وقت سلطان شمس الدنیا والدین آوردند و حسب اجازت وی با سردار مذکور مجادلات کردند و فتحیاب شدند و بلگرام را دارالاسلام گردانیدند. لفظ خدا داد تاریخ مذکور بود سید محمد صغری

بعد آن مدت سی و یکسال بعالم جاودان حرامید قبر مبارکش در باغ سید مبارک کلان دستار واقع معروف بسید صغرای غازی سید عبدالواحد بلگرامی بن سید ابراهیم بن سید قطب‌الدین بن سید ماهرو بن سید ری بن سید کمال بن سید اویس بن سید قاسم بن سید حسین بن سید نصیر بن سید حسین بن سید عمر بن سید صغرای غازی ممدوح از مشاهیر زمان و مقبول دو جهان بد بصغر عمر بعد استحصال دولت فضیلت خواهش صحبت درویشان در سر افتاد بشیخ صفی الدین سای پوری عقیدت و ارادت آورد الا سد از هجده سال متجاوز نبود که شیخ رحلت بعالم کرد لاجرم نزد شاه‌حسین سکندری دو منزل دهلی که خلافت و کرامت از شیخ داشت پیوست و بعد اجازت خانواده قادری و چشتی و سهروردی یافت بوساطت این شیخ حضرات شاه حسین ممدوح شیخ صفی مخدوم شیخ سعد مخدوم شیخ مینا مخدوم شیخ سارنگ سید صدر الدین [ص ۵۹] راجو قتال مخدوم جهانیان اکبر پادساه سید عبدالواحد را در آگره طلب کرده در ملازمت وی مشرف شده درخواست ارشادی کرد وی هیچ نخواست همدست صدر جهان بانوی که مرید و منظور بود سند پنج مواضع برای اخراجات برساد وی واپس داد بار ساه باعزاز تمام رخصت فرمود سید صاحب تصانیف عالی باشد - کتاب سبع سنابل در عقاید تصوف و دیگر حالات شگرف از وی قبول بارگاه نبوت افتاد و بدان توسل حضور مجلس فردوس منزل وی او را دست داد از تصانیف دگر وی میزان الاعمال و منظومی در اصطلاحات صوفیان که الفاظ هندوئی متداول نغمات را در معانی بدیع بیان کرده و شرح حکایات چار برارد و رسایلی حل شهادت فردی در بلگرام فیض رسان وی را چار فرزند بود

(۱) یکی سید عبدالجلیل که صاحب ولایت مارهره شد (۲) یکی سید فیروز (۳) یکی سید یحیی (۴) یکی سید طیب که در اکثر علوم و فنون دستگاه کافی داشت باهم وی مولانا مجذوب دهلوی ربطی و اتحادی و افر بود صاحب سجاده پدری بعد وی گردید و حال سجادی و درویشی در خاندان وی قایم ۔

(۴) ذکر خاندان مارهره

صاحب ولایت قریب پنجاه سال آنجا رهنمای خلایق ماند تاریخ وفات وی چنانست ۔

میر عبدالجلیل شاه زمان
منبع فیض و معدن عرفان

مرشد رهنمای روی زمین
هادی و پیشوای اهل یقین

محو و مد هوش مدتی آنشاه
بود در ذات حق خدا آگه

بعد ده سال چون افاقت شد
هادی خضر را رفاقت شد

از جناب اله و احمد دان
شهر مارهره شد حوالت آن

چهل و نو سال رهنمائی کرد
اندرین شهر مقتدائی کرد

بود دوشنبا از صفر هشتم
که سفر کرد آن ستوده شیم

سال حیست نگفت هاتف جان
روب آن مدوۂ زمن و زمان

بعد شاہ ممدوح سید اویس جای گزین پدر سد و بعد وی سید برکت الله جلشانه معروف بشاه ابوالبرکات متخلص بعشقی صاحب تصانیف و دیوان آندار و اسعار لطیف [ص ٦٠] بر فیضان جدی و پدری کفایت نفرموده از حضرات متعدد برکات فیضان اندوخت یکی از عم خود سید غلام مصطفی بن سید فیروز یکی از سید مربی بن سید عبدالنبی بن سید طیب جای نشین سجادہ بلگرامی یکی از شاه لطف الله سبحانه بلگرامی صاحب خلاف از سید احمد کالپی یکی از شاه فضل الله کالپی که از وی اجازت کافی چند خانوادگان گرفت و در فیض بر عالمیان گشاد ۔ سید غلام علی آزاد در تاریخ و فاتش گوید، رباعی :

سید کامل روشن دل صاحب برکات
رفت زین عالم و باحضرت حق یافت وصال

کرد آزاد رقم سال وفاتش بدو طرز
یوم عاشوره هزار و صد و هم چهل دو سال

تاریخ صوری و معنوی باشد شاه آل محمد بجای پدر سجادہ آرا شد ۔ یکی از خلفای وی شیخ فقیر الله جل شانه معروف بعارف بالله جل عظمته در بنارس آرامگاه دارد سال هزار و صد و شصت و چهار انتقال بسرای جاودانی کرد تاریخ رباعی :

شــاه آل محمد از دنیــا
نقل فرمود سوی دار جنــان

گفت تاریخ وصل او هاتف
شمس گردید زیر ابر نهان

شاه آل حمزه صاحب کاشف الاستار خلف العبد وی بر جایگاه ارشاد سرفرازی یافت - یکی از خلفای وی شاه سیف الله جل شانه ملاتوی مرشد شیخ محمد رمضان سهاوری بود بعده شاه آل احمد فرزند شاه آل حمزه بوتاب وی سجاده بزرگان آرامت - مولانا شاه عبدالمجید بدایونی و شاه غلام نقشبند خان مذکور از خلفای وی بودند و حافظ عبدالعزیز و شاه شمس الحق برار مریدان مجاز خاندان وی اند و سجاده مارهره بقدوم اخلاف شاه آل محمد ضیا پذیرد

(ج) ذکر خاندان مولانا شاه بدرالدین رهتکی

حضرت صدیق اکبر را دو فرزندان صاحب اولاد بودند (۱) یکی ابو محمد عبدالرحمان برادر عینی حضرت عایشه صدیقه (۲) یکی ابوالقاسم محمد که در جنگ امیر شام که با صاحب خلافت صوری و معنوی رو داد شهادت یافت باغیان وی را باذیت شهید کردند یا خوارج نهروان که آن هم داخل جماعت باغیان اند در ذخایر مولانا بدرالدین مذکور که بعض کسان سهروردیان حصار فیروزه گویند که صحیح اولاد حضرت صدیق کسی باشد که نشانی سیاه از گزندگی مار [ص۶۱] که در حضور غار بود بر دست دارد زیرا که حصاریان آن داغ در دست دارند - بر تقدیر صحت این تحریر اگر سهروردیان در اولاد ابوالقاسم محمد اند وی بعد مار گزیدگی ولادت یافت و عبدالرحمان پیش از نبوت پیدا شد و راقم این حکایت از چند حضرت معتمد سماعت کرد که واقعی در اولاد محمد ابی بکر خالی سیاه در دست خواه پا می باشد افضل در پا باشد - سید شرف الدین حسین خان

هروی که شهرت سیادت بحق نواسگی خاندان سادات از آبا و اجداد خود دارند در حقیقت از اولاد امام قاسم ابن ابوالقاسم محمد ممدوح اند خالی سیاه بر کف پای راست دارند و ارشاد سازند که در تمام خاندان ما زن و مرد این نشان دارند و آن را دلیل صحت نسب آبای می شمارند ، حاصل کلام حضرات رهتک این خال سیاه ندارند و خود را در نسل او محمد عبدالرحمان سمارند بدین وسایل قاضی قوام الدین بن شیخ حسام الدین بن شیخ نظام الدین بن شیخ فخرالدین بن شیخ علاءالدین بن شیخ معین الدین بن شیخ کمال الدین وی از دیار یمن ولایت سیستان آمده سکونت ورزید و این فرد اکثر بر زبان می راند فرد :

گر هوس سلطنتی داشتمی
ملک یمن را هیچ نگذاشتمی

وی بن شیخ امام الدین بن سلطان شمس الدین قاضی یمن ابن شیخ حسام الدین ابن شیخ احمد ابن شیخ محمود ابن شیخ ابوبکر ابن شیخ ابراهیم ابن شیخ اسماعیل ابن شیخ ابو اسماعیل عبدالله سبحانه حکام یمن وی فرزند ابو عبدالرحمان بود قاضی در اوایل قضای حج بو داشت که از مضافات سیستان باشد بعد آن بتقریب ساخت در حضرت دهلی آمد شیخ محمد* موسی برادر زاده وی معیت وی بود

* تصحیح مولف کتاب هذا نے جو لکھا ہے کہ صرف شیخ محمد موسی قاضی قوام الحق والدین کے ہمراہ آئے تھے تو اس میں کچھ فرو گذاشت ہونے کی وجہ سے مناسب معلوم ہوا کہ صحت سے لکھا جاوے۔ مخفی نہ رہے کہ قاضی صاحب ممدوح الصدر کے ہمراہ تھے۔ ان کے ہمراہ ان کی بھتیجی تھی۔ ایک بندگی شیخ موسی جو گڈھ مکتسر چلے گئے تھے اور وہاں انہوں نے رشتہ ناطہ کیا ۔ ان کے دو فرزند ہوئے ایک شیخ اله بخش دویم شیخ گنج بخش قدس الله سر هما ۔ دویم شیخ محمد اسماعیل سویم شیخ محمد اسعد ۱۲—

که در کده مکسر عام ورزید اولاد فراوان پذیر آمد شاه اله بخش گنج عرفان ار ایسان تام آوری یافت - دو برادر زادگان دگر وی محمد اسحاق و محمد اسماعیل در موضع مدینا وسط رهتک و میهم اقامت کردند و خود قاضی در سهر رهتک رخت سکونت انداخت و با فرزندان قاضی سراج الدین دوالقربی قرابت ساخت - قبر قاضی زیر دیوار حصاری باسد که اولادش آنجا آباد اند از وی دو پسر* یادگار ماندند سیخ افتخار ** که بجای پدر برهتک ماند. و شیخ کبیر در میهم قیام کرد - ار حضور سلاطین زمان معزز و مکرم ماندند بعد چندی از چندین [ص ۶۲] پسران شیخ افتخار عماد الدین هم بانی اعمام خود در میهم ریاست ورزید خدمت افتا و احتساب در خاندان سیخ عماد الدین و عدالت و خطابت و تولیت بر فرزندان سیخ کمرالدین جاری ماند و از هریک خانواده این حضرات در هر وقت اکثر صاحب خدمات عمده و فضلاء صلحاء علماء بودند چون محمد فضل الله جلشانه عرف ماهرو

---

* قاضی صاحب ممدوح الصدر کے پانچ فرزند تھے (۱) شیخ افتخار الدین (۲) شیخ کبیر الدین (۳) شیخ رشید الدین (۴) شیخ عبدالوحید (۵) شیخ سلیمان - مولف کتاب هذا نے صرف دو فرزند بیان کئے هیں - سو لا علمی حال کے سوا اور کیا خیال کیا جاوے -

** شیخ افتخار الدین رهتک مین نهیں رهے - بلکه افتخار الدین و شیخ کبیر الدین کی اولاد جو اب بهی بکثرت هے میهم میں آبادئے هو اور میهم کے کہلائے رهتک میں شیخ رشید الدین و شیخ عبدالوحید و شیخ سلیمان کی اولاد آباد هوئے - اور وه رهتکی کہلائے اور خدمات شرع شریف عهده قضا و افتا و احتساب و تولیت و میر عدل حضور سلاطین زمان سے عطا هوئے - ۱۲ کاتب گنهگار کمترین محمد رشید الرحمان ابن قاضی فضل الرحمان مرحوم قاضی زاده قصبه میهم ضلع رهتک -

منشی همایون پادشاه و قاضی نظام و مفتی عماد و شاه حبیب وغیر از اهل سهم در این وقت قریب حضرت شاه محمد رمضان بن شاه محمد عظیم مجذوب بود فضایل بی پایان داشت که حصرآن نتوان کرد - جناب حضرت مولانا حافظ شاه عبدالعزیز دهلوی در منزلت شاه محمد رمضان سهمی ارشاد کرده اند که اگر کسی خواهد که اصحاب‌جناب رسول مقبول را زیارت نماید بر شاه محمد رمضان نظر اندازد که افعال و اقوال وی باقتدای آن حضرات واقع شده هزار در هزار کسان و فریق در فریق از اهل اسلام بصحبت و استماع پند و نصایح وی از عادات کفر و جهالت و شرک صریح و رسومات قبیح بر آمدند و تایب شدند - مدتی دراز رهنمای این دیار ماند شاه محمد عظیم والد بزرگوار او جذبی قوی و تصرفی فایق داشت روزی که شاه محمد رمضان هنگام معاودت از حج در دیار جنوبی سهادت یوفت وی در سهم مغموم و مضطرب الحال می گردید و این ماجرا بربان حال و قال بیان میکرد بعد چندی جسد وی را از انجا آوردند و در مقبره اندرون شهر قریب دولت سرای وی بخاک سپردند برابر وی قبر والد ماجد وی باشد مرشد وی شاه محمد عظیم قادری پانی پتی بود از حضرات رهتک در متاخرین مولانا شاه بدرالدین رهتکی معروف شاه اوحد لکهنوی بود جامع فضل و کمال و صاحب وجد و حال از کاملان وقت بحضرات متعدد پیوست یکی شاه محمد فاخر فرزند شیخ محمد یحیی معروف شاه خوب الله جلشانه برادر زاده حقیقی و داماد و سجاده نشین شاه محمد افضل الهآبادی یکی از شاه محمد اجمل ابن شاه محمد ناصر ابن شاه خوب الله جل عظمته ممدوح وی فیضان از پدر وعم خود دارد نیز از شیخ غلام قطب الدین مرید شاه فاخر موصوف المصدر یکی از شاه محمد فتح گمتهلی که وی از خلفای شاه محمد

سریف داولی و مجاز سلاسل قلندری و صابری و سهروردی و چشتی بود [ص ۶۳] یکی بشاه محمد حساب فرزند شیخ محمد ورزند سیخ محمد صادق گنگوهی صابری وی از سیخ ابو سعید گنگوهی عم خود یکی از شاه نور قادری گجراتی که دو شجره ساه ممدوح دوسایل آبای حضرات ساداب نهروالی تا حضرت سلطان المسایخ و بوساطت حضرات سعدی تا حضرت عبدالولی در منزل دویم این باب ذکر یافت و سجراب دگر وی انجا ذکر می یابد (۱) یکی سروع از حضرت شیخ سهاب الدین سهروردی بوساطت سیخ حسین و سیخ حماد و سیخ احمد و سیخ جمال نهروحی و سیخ نصیر الدین سهابی بسید یعقوب کبیر برادر سلطان العساق نهر والی از وی پسرس سید کبیر الدین عرف سید ساه شادی ار وی پسرس سید محمود عرف اخون میر از وی پسرش سید یعقوب چسی از وی پسرس عبدالوهاب از وی پسرش سید غیاب الدین از وی پسرس سید عبدالجلیل عرف شاه غریب الله سبحانه از وی ساه نور قادری گجراتی (۲) یکی شروع از حضرت مخدوم شیخ نصیر الدین چراغدهلی بوساطت سید محمد صدر الدین ابوالفتح عرف سید محمد گیسو دراز دکهنی و پسرش سید محمد اکبر و پسرش سید یدالله جل عظمته که هم از جد بزرگوار و هم پدر عالی تبار خلافت دارد و سیخ عبدالفتاح کالوپوری بسید محمود عرف اخون میر ممدوح (۳) یکی شــروع از سید محمد گیسو دراز بوساطت سیخ عبدالفتاح باخون ممدوح (۴) یکی شروع از سید محمد بوساطت شیخ علاء الدین سالک عبیدی بشیخ عبدالفتاح (۵) یکی سروع از سید اخون امیر بوساطت پسرش سید حسین و پسرش سید یحیی و پسرش سید مصطفی و پسرش سید ابو محمد بسید عبدالجلیل عرف غریب شاه برادر سید ابو محمد پیر شاه نور قادری یکی بوساطت سید مصطفی پسر ثالث سید محمود نابیره وی بسید ابو محمد (۶) یکی

از شاه محمد واضح بریلوی وی در خانواده حضرات چشت مرید مولانا
شاه ولی الله محدث دهلوی بود شاه محدث اجازت خانواده محمدی هم
دارد اندرین شجره از والد ماجد خود مولانا شاه عبدالرحیم مجاز وی
از دو جانب مجاز (۱) یکی از شاه رفیع الدین نانای خود سجاده آرای
پدر بزرگوار شیخ قطب عالم وی از شیخ نجم الحق وی از شیخ
عبدالعزیز بن شیخ حسن ابن طاهر صاحب خلافت از وصی خان ظفر
آبادی مرید شیخ حسن ابن طاهر مرید راجی حامد شاه [ص ۶۳]
مرید شیخ حسام الدین مانک پوری مرید شیخ علاء الدین مرید
صاحب خاندان سراجیان یکی از سید عظمت الله جل شانه اکبر آبادی
وی از والد خود سید عبدالرسول وی از شاه عبداللطیف وی از شاه
عبدالعزیز بن شیخ حسن طاهر ممدوح شاه عبدالعزیز لقب شکر بار
دارد از عمائد وقت و یادگار مشایخ چشت بود بصحبت بسی صلحای
حضرت دهلی رسید و از برادر بزرگ خود شیخ محمد حسن که محمد
خیالی لقب دارد و سید ابراهیم ایرجی فیض برداشت و بر دست
خلافت بزرگان خود از قاضی خان ظفر آبادی مثال اجازت گرفت و
در خانقاه محاذی عمارت قدیم فیروزی اقامت ساخت در سال نهصد
و هفتاد و پنج وفات یافت و بصحن همان خانقاه مدفون گشت
مولانا محدث دهلوی در تاریخ وفات وی فرماید :

شیخ کامل عارف دوران خود عبدالعزیز
آنکه می داد اهل دل را مجلس یاد از بهشت

هرچ از اوصاف اهل الله در عالم بود
حق تعالی ز اول فطرت بذات او سرشت

یادگار اهل چشت او بود در دوران خود
گشت ازان تاریخ فوتش یادگار اهل چشت

انجب(؟) اولاد او شیخ قطب عالم صاحب سجاده پدرشد ونعمت از شاه نجم الحق مرید صاحب نصاعب کامل والد خود گرفت قبور این حضرات در حوالی همان خانقاه بیرون دهلی دروازه حصار شاهجهان آباد محاذی منارہ فیروزی و بکتابات شاه رفیع الدین و شاه عبدالرحیم در قدیم الایام همه نجا بود شاه ولی الله خلفایه محدث از روی تسلط خاک آن را متروک فرمودند الا جای قبور همان ماند که زیارات شه ممدوح و مولانا حافظ شاه عبدالعزیز و مولانا رفیع الدین و مولانا شاه عبدالقادر همانجا و مولانا شاه بدر الدین در آخر عمر از رهتک جانب دیار لکهنو تشریف برده در آرام نگر یکی از محلات آن شهر طرف مغرب آرام گرفت قریب ده سال فیض بخلایق رسانید در سال هزار و دو صد و پنج رحلت فرمای عالم بقا گردید در باغ شالیست خان زمیندار زیارت گاه وی و مقبره زمیندار مذکور هم دران باغ واقع عقب مسجد چوبی حضرت شاه غلام جیلانی خلف السعید و جانشین شاه ممدوح بود عمر عزیز در عبادات و ریاضات گزرانید و ازوی فیض بسیار شایع شد شیخ محمد ابراهیم خاقانی هند متخلص بذوق مرید وی بود [ص ۵۰ب] بسی از اغیار و بسی از اهل خاندان وی چون شاه غیاث الدین و حاجی شجاع الدین و مولوی کریم الدین و مولوی امام الدین صاحب منزلت شدند - این جمیع حضرات از منتخبات روزگار بودند حالا شاه عیاض الدین صاحب سجاده این خاندان اند عابد و زاهد و صاحب مذاق وسیع اخلاق و اکثر ازین خاندان عالی ریاضت شعار و صلاحیت و تقوی دارد -

(۶) ذکر خاندان مولانا سماءالدین

وی ار قوم کنبوه و ساگرد مولانا سماء الدین یکی از تلامذه میر سید سریف جرجانی و میر سید کمرالدین اسماعیل فرزند مخدوم جهانیان وی از ملتان بدهلی رسید بالای حوض سمسی مجادی سون برس قاضی آرامگاه دارد برلمعات عراق حواشی دارد نیز ذکر تصانیف چون مفتح الاسرار سید عبدالشکور و سید عبدالغفور پسران سید کبیر الدین اسماعیل در صحبت مخدوم تعلیم پذیر سدند هم فرزندان مخدوم یکی شاه عبدالله سبحانه ثانی که سلطان المجردین لقب دارد اول در آستان حضرت محبوب الهی مشغولی داشت برای هر نماز غسل کردی چون از پادشاه وقت برای رهائی بعض سادات سفارش کرده بود بعدم پذیرای آن گفت که حرام باد ما را سکونت سهری که تو پادشاه آنجا باشی و بدیار مندو رفت شصت سال بیک منوال در بیابان بسر برد هر روز یک ختم قرآن مجید کردی و غیر از برگ اشجار غیر مثمر چیزی نخوردی گرد او اصناف جانوران صحرای هجوم آوردند و با یکدیگر اذیت نمی رسانیدند یکی شاه نصیر الدین بود که فرزندش شیخ عبدالغفور از عمائد روزگار سد اولاد بسیار از وی شایع شد تاریخ فوت مولانا سماء الدین از جمالی، رباعی :

مرشد انس و ملک شاه سماء الدین چو رفت
ای جمالی بر سریر عرش آ مد گام او

هشت خلد آمد بنام او اگر پرسد کسی
سال تار بخشش بگو شب آمده بر بام او

مولانا شاه حامد بن فضل الله سبحانه متخلص جمالی از صلحای روزگار

و سعرای نامدار بود مرید مولانا سماءالدین ممدوح در اکثر علوم و
فنون نظیر نداشت پس از حج و طواف و زیارات و زیارت جناب
رسول مقبول بسیاحت ممالک مغرب و یمن و بیت المقدس و روم
و شام و عراق و عجم و آذربیجان و گیلان ومازندران و خراسان
شتافت در شیراز [ص ۶۶] سید نظام الدین محمود خلف شاه تاج الدین
حسن شیخ الاسلام آن شهر صاحب نعمت شاه نعمت الله خلیفه
ولی و شیخ شهاب الدین احمد سجاده گزین شیخ الشیوخ سهروردی
را در بغداد زیارت کرد چندی مصاحب ماند ، زان بعد در هرات آمد
شیخ صوفی مکی از خلفای شیخ زین الخوافی و مولانا محمد روحی و
شیخ عبدالعزیز جامی و مولانا عبدالرحمان نور الدین جامی و مولانا
مسعود شروانی و مولانا عبدالغفور لاری هم صحبت شد ـ حکایت ملاقات
وی باجامی معروف که دران وقت حسب حال این شعر خواند :

ما را زخاک کویت پیراهنی است برتن
آنهم ز آب دیده صد چاک تا بدامن

بعد آن معاودت بهند کرد مولانا جلال الدین محمد دوانی را نیز
دریافت و از اکثر مشایخ بهر فیض برداشت چون شیخ نایزید از
اولاد شیخ بدرالدین حجندی معروف موین دور دهلوی سجاده آرای
خاندان وی و سید شمس الدین طاهر مرید شیخ نور بنگالی خلافت
یافت از شیخ با یزید ممدوح و صاحب عمر یکصدو پنجاه سال اول جلالی
تخلص می کرد برعایت آن که نام اصلی وی جلال خان بود
پادشاه مرشد جمالی ورزید در شاعری و درویشی نام برآورد قصاید
بنام سلاطین دارد از وقت سکندر تا همایون زنده از قصیده وی که
در مدح بابر پادشاه گفت بیت :

ساه دسمن کس ظهیر الدین محمد بابر
آن که لسکر سکالا ار العار کابل بسکند

و قصیده در نعت جناب رسول مقبول دارد این سعر اران در بارگاه نبوت قبول افتاده است :

موسی ز هوس روت رنگ بردو صفات
تو عین ذات می نگری در تبسمی

ار مساهیر تصانیف وی دیوان غزلیات قصاید آبدار و کتاب سیر العارفین فی احوال المسایخین و مثنوی مهر و ماه باسد ـ در قصاید مدح سعری دارد مخاطب یکی ار امرا ست :

گر ماه سود ثریا و ستاره سود ثریے
با خوان نعمتت نتوانند برابری

چون آن شعر بحضور مولانا عبدالرحمان جامی رسید از قوت طبع سصت و چار معانی دران پیدا کرد آخر نوست که ساید برا و بری قسمی از طعام هندوستان نیز باسد در سال نهصد و چهل و دو با همایون طرف گجرات رفت و همانجا ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد جسد وی را [ص ٦٧] در دهلی آوردند و در مقبره تعمیر ایام حیات که با مسجدی عالیشان برابر دولت سرای خود بسرحد داؤد سرای بصرف بسیار بنا نهاده بود بخاک سپردند در حقیقت کوسکی باشد مختصر لطیف پست سقف که بدرون او هم در سطح رنگا رنگ برگ و گل و عجایب نقوش از لاجورد و زر و سیم آبدار استوار کرده اند و دو غزل در حوالی آن باهمان آرایس ثبت گردانند مطلع یکی برای یادگار اندراج می پذیرد :

ر حد گذست نعسق نو ی قراری ما
امید هست که رحم آوری نزاری ما

در همان مقبره برابر وی نیز مولانا گدای فرزند وی که در حسب با پدر هم سر بود انتقال وی در نهصد و هفتاد و سش برون آن فوق سمار از اولاد حاحب سرفی دادره محصر ایمحا قبور سای حاندان وی قرنب مقبره نیز سیح علائی سر گدای و در چبوتره رو روی دروازه مقبره نیز سیح عبدالحی فرزند نبی جمالی واقع که در علم حوانی در گدست وی مجمع الفضلا و مرجع الظرفا آزاد طبع و عشاق وضع بود صاحب احلاق وسیع سیدی عالی نسب در تاریخ وفات وی گوید نظم :

نادر العصر سیخ عبدالحی
که بوصفس زبان مرا سود

وقت نزعش بسر رسیدم من
گفتم ای چون تو در زمان نبود

سال تاریخ حویس حود فرما
که حز آن درد این زبان بود

گفت تاریخ من بود نام
بده وقتی که درمیان نبود

که بوصفس مرا ربان نبود
زانکه درمان این زبان نبود

ذکر بعض اولاد مخدوم سید جلال الدین بخاری که در هند سوای آچ آرامگاه دارند

سید برهان الدین قطب عالم نبیره مخدوم جهانیان از وطن اصلی

جانب گجرات رفت همانجا رخت اقامت انداخت وی را عبدالله جل سانه جلالی نیز گوید در پموه چند گروهی احمد آباد آسوده در سال هشتصد و پنجاه و هفت وفات یافت ـ سید حسن بن سید قطب الدین حسنی و سید برهان و سید عثمان فرزندان علاءالدین حسنی واسطی و سید شاه عالم از خلفای نامدار اند وی را فیض باطنی از حضرت مخدوم و سید ناصر الدین محمود و سید معزالدین و سید شرف الدین حسن بن سید علاءالدین [ص ٦۸] موسوی صاحب جواهر جلالی بود سید شاه عالم محبوب الحق معروف بشاه منجن فرزند رسید قطب العالم ممدوح و نعمت یافت از قطب الوقت مخدوم احمد مغربی سهرور گنج بخش و گنجسکر معروف بشیخ احمد کهتو بود اندرون بلده قدیم گجرات آسوده وفات وی ۸۸۰ لفظ فخر تاریخ باشد ـ سید ناصر الدین ابی الفضل راجو مرید وی بود هم شیخ کمال ابن کسر نساج از وی فیضیاب شد مرقد وی در احمد آباد بدرس شیخ کبیر ملامتی اول از مریدان مخدوم شیخ تقی حایک بن شیخ محمد رمضان سهروردی بود که در جهونسی قریب الهآباد آسوده از خاندان جلال الدین تبریزی خلافت داشت بعده در طریق محبت را مانند بیراگی در آمد وهم از شاه بهیک فردوسی خرقه پوشید بعد وفات او هر دو گروه از خواص و عوام هنود و اسلام در حجره وی هجوم آوردند ـ ناگاه مردی از غیب ظاهر شد و گفت که کبیر شخصی بود عارف حق هر دل عزیز در ایام حیات هنود و اهل اسلام از وی راضی ماندند بعد فوت هم کسی را نرنجاند ـ در حجره وا کردند آنجا جز گل سفید نشانی از جسد وی نیافت هر دو فریق درانجای با صفای قبر و سماده بنا کردند فقرای گروه وی هم هندو وهم اهل اسلام اند چنانکه فقرای منسوب بابا مرتضی بند سولی در دیار

گجرات و احمد آباد و آن نواحی بسی از نعمت یابان خاندان شد قطب العالم و شاه عالم صاحب فروغ شدند و سلاسل ایشان تاحال برجا۔

(۸) ذکر شیخ احمد کهتو در هر کیچ یکی از مضافات احمد آباد آرامگاه دارد

عمارت لطیف و دلچسپ بر بالای قبر و جا ماه وی کرده اند مولد و منشای وی دهلی بود۔ ایام طفلی با طفلان بازی می کرد باد طوفانی از هوا برخاست و اورا جای دگر آواره ساخت۔ بعد مدتی بدست بابا محمد اسحاق مغربی که در کهتو یکی از قریات اجمیر شریف سکونت افتاد بتحصیل علوم ظاهر و باطن و ریاضات صعب کرد۔ از بابای ممدح خلافت یافت بعد فوت وی بر قدم تجرید سیاحت اطراف کرد بشرف حج و زیارات شد از سرور عالم بشارت پذیرفت و معاود هند شد۔ در وقت آمد امیر تیمور صاحبقران در دهلی بود پانزده روز پس از وقوع قتل و غارت یافت رویای صادق شد محمد گیسو دراز با جناب و مریدان خود خبر کرده بود که اکثر راهی شدند [ص ٦٩] و خود چون شیخ نجم الدین کبری موافقت خلایق ورزید۔ آخر در بند مغلان اسیر آمد و بظهور خوارق عادات امیر تیمور فراوان اعزاز بجای آورد لنگر گه وی چنان وسیع بود که خلایق بی حد شکم سیر نان میخورد ظفر خان حاکم نهر والا وی را باصرار در ولایت خود جا داد برکات از روح قدسی حضرت محبوب سبحانی سید عبدالقادر جیلانی و نعمت ظاهری از حضرت مخدوم جهانیان نیز حاصل فرمود ملفوظاتش بسی نادر یکی ازان تحفة المجالس که یکی از مریدانش محمود بن سعید ایراجی جمع کرده

شجره وی در ضمن نتج سحراب حتم باب اول تصریح پذیرفت - در وقت خود قطب ولایت بود یکی از اولاد مخدوم جهانیان شاه عبدالله سبحانه بخاری که در دهلی قریب حرم سوی آسوده دولت حرم بوی تعلق داشت -

(۹) ذکر بعض حضرات که از اقارب مخدوم جهانیان اند و بعض خلفای وی که هنوز بتقریبی ذکر خیر ایشان درین مجموعات اندراج نیافت

شیخ حاجی عبدالوهاب بخاری از اولاد سید بهاء الدین محمود بود - روزی از پیر و استاد و مهر خود سید صدر الدین استماع کرد که قدر دو نعمت پروردگار مردم نمی رانند (۱) یکی وجود مبارک رسول مقبول بصفت حیات (۲) دیگر قرآن شریف که خدای کریم بلا توسل بدان تکلم فرما تفور استماع براه خشکی بزیارت حجاب سرور کاینات شتافت و در عهد سلطان سکندر لودی بدهلی آمد - سلطان بفور اعتقاد پیش آمد وی را با رئیس المصلای المحاسن شاه عبدالله سبحانه بن یوسف القرشی ملتانی نسبت محبت و نثار و طلب و استرشاد چندان بود که چون مولانای رومی را با شاه تبریزی - بار ثانی از دهلی بحج و زیارات رفت - وفات در نهصد وسی و دو مقبره وی و شاه عبدالله جلشانه در حوالی چراغ دهلی معروف شاه ممدوح از اولاد مخدوم بهاءالدین زکریای ملتانی بود - بنادانی پادشاه دهلی پابند شد و از وی اولاد سید شاه عبدالرحمٰن ... اسیری باشد که از وفور قوت علمی در حالت فناء فی الرسول تاویل تمام معنی آیات قرآنی منسوب در نعمت حیات رسالت مآب می فرمایند یکی از صاحب

نعمهاں مخدوم سید جلال الدین بخاری جهان گشت در خانواده سهروردی -

(۱۰) ذکر شیخ حمزه کشمیری بود

تصرف وی و سانی [ص ۲۰] رفیع داست خود گوید که روز نماز جمعه دار ارصفوف اولیا در صفوف انبیا رفتم آخر جناب رسول مقبول صلی الله جل شانه وآله وسلم ما را در جوار جناب علی مرتضی جاداد روزی در خانقاه خود بود بادشاه کشمیر غازی جک وزیر زاده خود را زنده در تابوت در آورده برای نماز جنازه در خانقاه شیخ فرستاد خبر آوردند که پسر وزیر در عنفوان گذشت برای نماز آورده اند - تبسم کرده گفت گناه ز اوشان باشد که وی را در تابوت در آوردند شیخ حیدر یکی از مریدان و معتقدان خود را حکم کرد که تا بر وی نماز خواند وی ادای نماز کرد - جماعت همراهی جنازه در خنده آمدند که یا شیخ این پسر زنده بود الا چون وی رامکرر فهمانیده بودند بعد ادای سلام برخیزد او بعد ختم نماز هم برنخاست کفنش وا کردند در حقیقت مرده بود لاجرم تجهیز و تدفین کردند بعد از یک ماه ما در وی زاری کنان در خانقاه شیخ آمد که مارا یک فرزند بود حال وی چنان شد بر قبر وی رفت و او را زنده گردانیده بوالدین تفویض ساخت مادر و پدر با فرزند بدرویشی آمدند و مجاهدات بر روی کار آوردند و از کاملان وقت شدند شیخ بعد چندی نحح رفت وفات مخدوم شیخ حمزه در همان نواحی رو داد - مریدانش در نواحی کشمیر و پنجاب تا حال فیض رسان خلایق اند -

منزل دهم در ذکر بعض خلفای صاحب اجازت
شیخ صدر الدین طبیب دل

وی پسر نا جری بود بدعای حضرت محبوب الٰهی در هم ایام

حیات آن جامع البرکات شرف ولایت پذیرفت ۔ وی را در کنار بحضور آن عالی تبار برد تا بود نظر سپرده از حالت شان وی جز داد حضور مخدوم تربیت گشت و از در حمال سیخ داشت ۔ حضرت پاره از حنای مبارک خود جدا کرده بدست خود براهی دوخت و بحضرت مخدوم نصیر الدین چراغ دهلی سپرده از حالت شان وی خبرداد و حضور مخدوم تربیت گشت و از عنایت خانهای وی کردند در صنعت طب مهارتی تمام وی را بود یک بار پریان رودند برای علاج و بعد صحت بیماران خطی تحریر کرده بوی دادند تا بر سپهر خود سنگی نماید که در عقب خانقاه طوسی می ماند ۔ چنان کرد سنگ روان شد و کنار آب رفت و قدری زمین کاوید که زیر آن گنجی از زر و سیم بود او بدان توجهی نکرد ۔ او را مکتوبات حقایق آمیز و معارف سرشت باشد ۔ قبر در حصار [ص ۱۷] علای شیخ فتح الله سبحانه اودهی از مریدان صادق بود مدتی زیر مناره شمسی بر وضع آبای کرام خود درس گفت آخر طلب حق وی را در آورد بعد شیخ در دیار اودھ رفت عالب در آمد صاحبزادان شیخ قاسم دهلوی اودی و شیخ محمد عیسی سرتاج جونپوری مریدان وی اند شیخ قاسم صاحب کتاب آداب السالکین و پدر شیخ محمد درویش باشد که وی در چندین سلاسل بوساطت سادات بهرائچ از مخدوم جهانیان بخاری مجاز و هم از پدر عالی قدر خود بلا وساطت و ازوی اجازت کامل جمیع سلاسل بحضرت شیخ عبدالقدوس حنفی گنگوهی صابری رسید که در تمام خانوادگان صابری و محمدی و سربهی شایع گشت و مختصری ازان در محمدی ذکر رفت ۔ لقب شیخ فتح الله جل شانه اودهی ابوالفتح بدایونی نیز باشد ز شیخ محمد عیسی بوسایل چند نعمت این خانواده شاه جمال اولیا رسید که در سجادات خردان شاه محمد افضل و میر سید و سید عبدالجلیل و شاه اوحد تا حال جاری و در هدایت منزل نهم و اذکار هر چار خانواده بتصریح رفت

منزل یازدهم در ذکر بعض سلاسل قاضی محمد ساوی علاوه مندرج منزل ششم

وی از مریدان کبار مخدوم چراغ دهلی و صاحب نعمت هم از مخدوم جهانیانست و صالح و عابد و بعلوم ضروری ماهر بود اختیار الدین عمر ایرجی شاگرد رشید و مرید سعید وی شد از وی شیخ سالار از وی خواجه حسن سرمست چندیری از وی خواجه اسماعیل فرزندش از وی خواجه خاتون گوالیری که از مشاهیر وقت بود بسال نهصد و چهل خلافت از مخدوم خواجه حسن ناگوری سعدی نیز یافت و از آستان اجمیر در وضع مخدوم خود فیض فراوان داشت - از وی شیخ نظام نارنولی که در عهد خود با هم چشمان ممتاز و در خواص و عوام مقتدا و سرفراز بود مزار فایض الانوارش جنوبی شهر نارنول جای پر فیض و با برکت و با بسی از اولاد امجاد که بزرگتر ازان صاحب جاه و منزلت بودند و در مقابر پاکیزه و مصفا جا دارد مسجد عالی و عمارات رفیع واقع در خاندان نسبی وی نیز کاملان شدند و در خاندان فیضی وی هم اولاد وافر از وی یادگار و هریکی صاحب وقار در ایام [ص ۴۲] قریب شاه محمد مستقیم از فرزندان خانواده شیخ نظام الدین نارنولی از شهیر دیار و جوار و در عبادت و ریاضت نامدار بود شد فیروز شاه دهلوی که تصرفات عجیب از وی می آرند از مریدان شیخ نظام بود شیخ محمد وارث که در میوات بالای پهاری کهوری قریب نگوان در عمارت عالی آرامگاه دارد نیز مرید شیخ نظام بود عرس وی باجتماع جمع موفور در میوات می شود بعرف آن دیار وی را پیر چوکها گویند - شیخ عبدالسلام عرف شاه محمد اعلای پانی پتی فرزند شیخ نظام الدین پانی پتی که از

اولاد حضرت مخدوم شیخ جلال بود نیز از مریدان شیخ نظام باشد یکصد و چهل و دو سال زیست و بعد صد سال دندان بر آورد و سیاحت بسیار کرد از مشایخ کبار صحبت داشت چون در جونپور از شیخ بهاءالدین جونپوری و امیر سید علی قوام الدین و شیخ شمس الدین ماوجی و در بهار شیخ علی مغربی و مولانا حسام الدین بغدادی و در هانسی پوره مولانا علی احمد و شیخ عبدالصمد و در امیتهی شیخ الاسلام شیخ نظام و در گجرات قاضی محمود و نسبت آبای وی که اجازت از بزرگان خود نیز دارد اینجا رقم می پذیرد با مخدوم شیخ عبدالسلام بن شیخ نظام الدین ابن شیخ عثمان زنده پیر ابن شیخ کبیر ابن شیخ عبدالقدوس ابن شیخ سلی ابن شیخ جلال الدین عثمانی کادرونی پانی پتی صاحب سیر الاقطاب از مریدان وی بود گوید که ذخیره جدا موسوم بجواهر اعلی در حالات وی تحریر کرده ام همدران گوید ، بیت :

دو باره شد سیاه موی سفیدش
سفیدی داد دوباره نویدش

وفات او در هزار و سی و ثلث هجری واقع شده بعد دو سال و چند ماه یکی از صالحات مریدان وی بضرورت پختگی قبر صندوق تابوت قبر تا سطح صفا کردند شب معمار بشارت یافت که سنگی صندوق را شکست و بر زانوی پای ما نشست آن را دور باید کرد - صبح آن را دیدند بغور واقعی روزنی بود کشادند و سنگ را که بر زانوی رسیده بود و ازان پای شریف وی ایستاده بود دور نمودند بغور آن پای از خود دراز شد تمام کفن و جسم شریف ثابت و برپا بود بعد وی شاه محمد ابن شاه منصور پسر متوفای وی سجاده آرا شد -

منزل دوازدهم در ذکر خلفای حضرت مخدوم
[ص ۴۳] اخی سراج بنگالی

نام وی مخدوم سراج الدین عثمان در صغر عمر بارادت حضرت سلطان المشایخ درآمد بعد از چند سال برای زیارت قدوم والده ماجده جانب دیار لکهنوتی که گوڑ معروف باشد می رفت در حضور مولانا فخر الدین زرادی و مولانا رکن الدین بعلوم ظاهری تعلیم پذیرفت و برای وی در زبان حضرت محبوب الهی رفت که وی سراب هند باشد ۔ شیخ علاءالحق والدین بن اسعد لاهوری بنگالی از مشاهیر خلفای وی بود برادران وی وزرای پادشاه بودند و خود نیز اوایل حال از امرای کبار بود از وقتیکه بارادت شیخ درآمد جمیع لوازم امارت را کلی ترک داد ۔ شیخ او اکثر بسفر رفتی خادمان شیخ دیگی گرم برسر می نهادند وی بدان حال از پیشگاه وزرا و امرای هم جنس خود بلا تکلف و تغیر می گذشت هرگاه سجاده ارشاد قیام کرد خرج بیشمار داشت تاحدی که پادشاه را حسد آمد و ایما فرستاد که بستار گانو رود خادم را خرج دو دیوان ساز و اکثر گفتی که مقداری که مخدوم ماخرج داشت عشر عشیر آن ماندارم ۔ قبر وی در پندوه شیخ نور قطب عالم پندوی فرزند رشید وی و میر سید اشرف جهانگیر سمنانی صاحب لطایف اشرفی صاحب خلافت وی بود سیاحت اطراف بسیار کرد با سید علی همدانی هم سفر ماند و تصرفات نمایان قبل از بیعت و بعد آن بوی نصیب گشت ۔ منقول که بعد عروج منزلت غوث الدهری حسب وصیت مرشد خود شیخ نور الحق والدین قطب عالم را بر منصب قطب ولایت بنگاله فایزگردانید ۔ بسی سلاسل از حضرت سید بردا و شیخ رفعت الدین

و سیخ انور فرزندان سیخ اند و سیخ حسام الدین مانک پوری صاحب رفیق العارفین مرید و نعمت شیخ نور قطب عالم حد او مولانا حلال الدین مانک‌پوری عالم و عابد و متقی و عابر و مرید سیخ محمد بود که شیخ ممدوح از حساب محبوب الهی مجاز و حود را در فروتن ملازمان شاهی مستور می داشت - آخر در مانکپور اقامت ورزید ساه سیهو اوایل مالداری بود بر ربی عشق آلود بعد چندی در حضور شیخ حسام الدین بعمر در آمد آن زن نیز بدرویشی در آمد ازو دست، بیت :

دل گویدم سید و بگو احوال خود یک یک بر او
آندم که خود می آید او سید و کجا گفتار کو

۱۰ [ص ۶۳] راجی سید حامد شاه مانکپوری نیز از مریدان یا منزلت شیخ حسام الدین باشد - وی از سادات گردیز که در عهد التمس بدهلی آمدند و در میوات و بهار و آود سکونت پذیر شدند - راجی سید نور فرزند رشید ویست - شیخ حسن ابن سیخ طاهر ملتانی بهاری مرید سید راجی حامد شاه و نعمت یاب از سید واجی شاه نور مانکپوری صاحب مفتاح الفیض و رسایل دیگر در عهد سکندر حسب استدعای وی بدهلی تشریف آورده در کوشک یحیی مسکن با اهل و عیال اقامت ورزید - فرزندان لایق و فایق از وی رو نمای عالم شدند - یکی شیخ محمد حسن معروف بسیخ خیالی که حال صحیح و مشربی عالی داشت - هرگه از خلوت بر آمدی هر کرا نظر بر جمال وی فتادی الله اکبر گفتی حسن پرستی نیز شغلی داشت - مدتی در حرم نبوی مجاوری کرد - سیخ حاجی عبدالوهاب بخاری چون بار دوم بحج رفت وی را در هند آورده - ولادت او در جونپور و قبر او در آگره اقامت داشت علاوه از فیضان پدری از شجرات طیباب قادری در دیار حجاز و یمن بهره

تمام یافت و کوس بلند آوازگی بسمت نواحت شاه عبدالرزاق
جهجهانوی و شاه عبدالملک عرف مولانا محمد زمان بانی پتی از
مریدان کامل العیار وی اند از شاه جهجهانوی بسیار مریدان نوبت
خلافت رسانیدند و شجره ارشادش هنوز بار آور سید علی وصل مست
لودیانوی نیز از خلفای او بود که شهر لودیانه قرب مسجد و
آبادی سادات آرامگاه دارد سید سلطان علی و سید محمد محسن و غیرهم
از اولاد اوید ـ یکی شیخ عبدالعزیز معروف بشیخ شکر بار که
ذکر وی در منزل نهم در ذکر حضرات رهتک گذشت ـ شجره
وی نیز بوساطت خاندان شاه ولی الله سبحانه محدث دهلوی و دیگر
خلفای وی جاری ـ مولانا جونپوری و شیخ الهداد مرید راجی سید
حامد شاه بود از وی شیخ معروف جون پوری و از وی
شیخ احمد زین جونپوری و شیخ الاسلام نظام‌الدین امیتهوی
صاحب منصب شدند و این سلاسل نیز جاری درین خانواده
سراجیان بسی کاملان طریقت و شاهباران اوج حقیقت ظاهر شدند ـ
خصوص حضرت سید اشرف جهانگیر سمنانی که وی را بعد مخدوم
جهانیان منزلی عظیم تفویض یافت و خلفای وی [ص ۵۷]
بی توسل و باتوسل همگنان عارفان و صادقان راه خدای جهان
بودند ـ چون شمس‌الدین فریاد رس و شیخ معروف جندی و شیخ
عباسی سرهرپوری و مخدوم خیرالدین انصاری ساڈهوری و مخدوم
علی انصاری و شیخ سماءالدین و حاجی عبدالرزاق صاحب عمر
یک صد و بست سال و سید احمد و سید حسین و شاه موسای
عاشقان و سید شمس‌الدین و مخدوم صفی‌الدین حنفی و شاه محمد اسماعیل
وغیرهم تا حال سلاسل فراوان و خانوادگان صاحب نعمت ازین
هر یک اصحاب طریق جاری و فیض رسان خصوص در دیار شرق
هندوستان و در اطراف دهلی و شمالی و جنوبی آن انتشار این

فیضان از روی قدوم حضرت شیخ حسن ظاهر شد و هر دو
فرزندان نامدار وی شهیر آفاق شدند و اکثر عالمان طریقت و
عالمان شریعت در ارادت این دو بزرگوار در آمدند ـ شیخ
محمد حسن خیالی از حضرات حجاز و یمن اجازت خاندان مدینی و
شاذلی و قادری بر گرفت و شیخ عبدالعزیز شکر بار از والد
ماجد خود نیز فیض یافت و از برادر کلان و از قاضی خان
ظفر آبادی صاحب خلافت شیخ حسن طاهر و از سید ابراهیم
ایرجی دهلوی نعمت و اجازت برداشت و شصت سال در دهلی
بدرس و تدریس و تعلیم و تلقین طلبای حق پرداخت ـ صاحب
نعمت اصلی شیخ عبدالعزیز ممدوح چنان که صاحب نعمت اصلی
حضرت شیخ کمال‌الحق والدین حسن طاهر قاضی خان یوسف ناصحی
ظفر آبادی بود شاه نجم‌الحق میواتی آرمیده دیار میوات شد و
شیخ قطب‌العالم فرزند شیخ اجازت از وی گرفت ـ شاه رفیع‌الدین
خلف السعید قطب عالم بود که اجازت دست بعت از روی
کرامت بشیخ عبدالرحیم نواسای خود قبل از ولادت وی مرحمت
گردنید و بعد ولادت و عمر تمیز شیخ عبدالرحیم از روح پر
فتوح وی منزلت عالی بهم رسانید و شاه عبدالرحیم از حضرات
چند مقتبس انوار برکات بود ـ یکی از بابای خود بشر حصور یکی
از سید اکبر آبادی چنانکه در منزل نهم مذکور شد ـ یکی از
سید عبدالله جل شانه وی از شیخ آدم بنوری وی از شیخ احمد
سرهندی نقش بندی یکی از شاه ابوالقسم وی از ملا ولی محمد
[ص ۷۶] وی از امیر ابوالعلای اکبر آبادی وی در باطن از
عبدالولی و ظاهر از امیر عبدالله وی از امیر یحیی وی از خواجه
عبدالحق وی از سر سلاسل احراری رسایل و کتب تصانیف خاندان

سولانا شاه ولی الله سبحانه محدث دهلوی و حضرت مولانا حافظ
شاه عبدالعزیز دلالت و هدایت در این معنی دارد که شاه
عبدالرحیم والد محدث ممدوح در بشارات نومی تعلیم نفی و اثبات
از جناب رسول مقبول و تلقین ذکر اسم ذات از حضرت زکریا
یافت و اجازت طریق قادری و نقشبندی و چشتی از ارواح پاک حضرات
غوث اعظم و خواجه بزرگ و عبدالولی باصفای مسترشد قلوب دریافت
تعلیم علوم ظاهری از تفسیر و حدیث و عقائد و صرف و نحو و کلام
و اصول و منطق شیخ عبدالرحیم از میر زاهد هروی صاحب حواشی
معروف درسی صورت بست - وی از ملا یوسف کوسج وی از ملا
میرزا جان وی از محقق ملا جلال الدین دوانی وی از پدر خود ملاسعد
و دیگر تلامذه تفتازانی و سید جرجانی و اجازت حدیث و سند مشکوة
المصابیح و صحیح بخاری و دیگر کتب صحاح از مولانا حاجی محمد
افضل سیالکوٹی که در وقت خود شیخ الحدیث هند باشد بشیخ
عبدالرحیم حاصل بود - حاجی ممدوح فاضل کامل بود چندین
هزار کتب درسی از علوم دین بطریق وقف در خانقاه خود
بر طلبا و شایق از ذخیره دینی مهیا داشت و سند و اجازت این
علوم از حضرت شیخ عبدالاحد دلیل الصمد سهرندی معروف شاه
گل دهلوی شهید نادری وی را حاصل بود و از والد خود مجاز شاه
محمد سعید خازن الرحمت وی از والد خود حضرت مجدد الف ثانی
دیگر از مریدان وی اختصاص عبدالعزیز شکربار شیخ عبدالغنی
بدایونی بود که عمر عزیز باکتساب علوم و ریاضات بسربرد - اندر
حیات و ممات از قدوم شیخ خود مفارقت نکرد - یکی ازان مولانا حسن
دهلوی بود که طبع رسا داشت و ذهن عالی در نظم و نثر قادر
بود اشعار آبدار دارد محمد صادق همدانی کشمیری دهلوی صاحب
کتاب کلمات الصادقین از قرابت داران ویست و از شاه محمد حسن

خیالی دوسایل ساه عبدالرزاق جهجهادری و ساه امان بانی پتی و
سیخ حاجی دهلوی و سیخ یوسف جامع ملموظات ساه جهجهادوی
طریق وی بسی سایع سد و از ساه نجم الحق در اصلاح مسوات سی
رسوم کفر و بدعات هدم پذیرفت و مردم راجع بسعار اسلام و
خدا دانی گردیدند و اکثر از منتسبان [ص ۷۷] این خانوادگان که
با معسکر فیروزی اورنگ زیب بدیار جنوبی رسیدند اینجا ... رسم
بیعت گردیدند ـ

منزل سیزدهم در ذکر اسمای بعضی خلفای مجاز حضرت مخدوم شیخ جلال الحق والدین گاذرونی عثمانی، پانی پتی

یکی ازان مخدوم سیخ احمد عبدالحق رودلوی ـ وی صاحب
منزلت عظیم شد عشق و محبت حضرت حق بر وی غالب بود
سیاحت عالم کرد بسیاری اهل دل را دریافت الا نعمات اصلی
خانواده صابری از جاه و جلال ولایت موسوی و عز و جمال
ابراهیمی وی یافت ـ در وقت خود صاحب منصب قطب ابدالی بود
شیخ محمد عارف فرزند جانشین و سیخ محمد خلف الرشید شیخ محمد
عارف باشد که از وی خلافت و اجازت بحضرت سیخ عبدالقدوس
گنگوهی رسید علاوه نعمتی که سیخ گنگوهی فیض روحانی از
حضرت قطب ابدال ممدوح حال گردید ـ در هر وقت از خاندان وی
صوفیان پرشور و زاهدان باقوه و زور پدید آمدند الان اولادش در
در دولی بر سجادگی فیض رسان و صاحب عز و شان شاه همای احمد
که مدتی در دهلی بسر فرمود از اولاد وی بود تو شائی وی که در
بر آمد حاجات از حضرت رب العرش و السماوات بایصال ثواب

بر روح بر فتوح وی اثری تمام دارد۔ معروف چنانکه ده یحیی شاه
شرف‌الدین قطب ابدال پانی پتی یکی ازان شیخ نظام‌الدین سنامی
که سی سال در مجاهده بسر برده بحضور مخدوم وفات یافت۔
تجلی نور از قبر وی مدتی وقت شب نمایان شدی یکی ازان شیخ
عبدالقادر فرزند اکبر یکی ازان شیخ ابراهیم فرزند ثانی یکی ازان
شیخ شبلی فرزند ثالث۔ یکی ازان شیخ کریم‌الدین فرزند رابع یکی
ازان شیخ زیبا در اندری آسوده یکی ازان شیخ احمد قلندر عقب
حصار ملتان آسوده یکی ازان شیخ بهرام که در بدونی آسوده یکی
ازان شیخ شهاب‌الدین جهجهانوی یکی ازان سید موسائی بهاری
یکی ازان قاضی محمد اولیای سلطانپوری یکی ازان شیخ سعید سونی
پتی یکی ازان شیخ حسن بودلا۔ یکی ازان شیخ عبدالصمد سنامی
جامع ملفوظ مرشد خود یکی ازان پیر نبوی سنامی یکی ازان سید
محمود پانی پتی۔ یکی ازان سید سراج‌الدین پانی پتی۔

منزل چهاردهم در خلفای شیخ عبدالقدوس ممدوح

یکی ازان مخدوم شیخ جلال تهانیسری [ص ۴۸] فاروقی یکی
ازان شیخ رکن الدین فرزند رشید شیخ حنفی یکی ازان فرزند کلان
و سعید شیخ حمید یکی عبدالعزیز کرانوی یکی ازان شیخ عبدالغفور
اعظم پوری یکی ازان شیخ جان جونپوری۔

منزل پانزدهم در خلفای حضرت مخدوم شیخ جلال تهانیسری

یکی ازان شیخ نظام الدین تهانیسری بلخی وی در زمان
نور الدین جهانگیر بادشاه از تو هم بادشاه در بلخ تشریف برد

آنجا فروع عظیم یافت یکی ازان احمد صوفی سوری یکی ازان شیخ عبدالسکور فاروقی یکی ازان قاضی محمد سالم گرانوی یکی ازان شیخ موسی یکی ازان شیخ عیسی -

منزل شانزدهم در خلفای شیخ نظام‌الدین بلخی

یکی ازان سیخ ابوسعید گنگوهی وی از نبایر پسری سیخ حمی و نبیره دختری سیخ جلال بود او هند در بلخ رفت و نعمت خاندانی از شیخ بلخ از روی مجاهدت سخت برگرفت یکی ازان سخ فتح الله حلشانه حنفی یکی ازان سیخ حسن بهدوری یکی ازان شیخ الهداد لاهوری یکی ازان شیخ پاینده بوری یکی ازان سیخ عبدالفتاح آندری یکی ازان سید الهبخش لاهوری یکی ازان شیخ صادق برهانپوری یکی ازان شیخ عبدالرحمان کشمیری یکی ازان شیخ دوست محمد صوفی لاهوری یکی ازان سید قاسم برهان پوری یکی ازان قاضی عبدالحق گرانوی -

منزل هفدهم در خلفای شیخ ابوسعید گنگوهی

(۱) یکی ازان شیخ محمد صادق گنگوهی (۲) یکی ازان سیخ محب الله آبادی (۳) یکی ازان شیخ ابراهیم رام پوری (۴) یکی ازان شیخ ابراهیم سهارن پوری توضیح از مریدان صادق شیخ احمد عبدالحق شیخ جمال کوجره معروف به جمال اولیای وقت و شیخ بختیار بود از هر هفت پسران سیخ عبدالقدوس بن شیخ اسماعیل حنفی گنگوهی هریکی صاحب زهد و تقوی و عرفان و دستگاه بود - شیخ حمید و شیخ رکن الدین و شیخ احمد فایق از دیگران شیخ عبدالعزیز و شیخ عبدالنبی از نبایر وی اند و سید علاء الدین کوتانی صاحب نعمت شیخ عبدالغفور و شیخ ابواسحاق و شیخ احمد سراج العارفین

پسران وی و ار سیخ دوست محمد صوفی لاهوری ساه داود راجپوت و از وی سید علی اکبر بن سید پیر محمد برستی و از وی شیخ معین الدین صاحب ارشاد سدید و ساه داؤد مذکور نیز خلافت از سیخ میر محمد سلوی صاحب نعمت ساه عبدالکریم چشتی دارد سیخ محب الله سبحانه اله آبادی [ص ۹۷] از خاندان شاه محمد افضل چشتی بود جامع فضایل کرامت مصاحب خلفای او بسیار از وی یادگار ماندند - یکی اران میر سید محمد قنوجی ار وی مخدوم سید شاه عالم مادری وزیر آبادی ابن سید کبیر ابن سید مخدوم عالم اکبر آبادی از وی میر سید ساه جهان آبادی از وی ساه محمد نصیر شاعر معروف از حضرت شیخ ابراهیم رام پوری دو صاحب نعمت نامدار بودند یکی شیخ محمد دهلوی یکی ساه محمد شریف ناولی صاحب خانواده قلندری سریقی ناولی مذکور بعضی از اهالی خاندان وی تا حال در منزل سیوم این باب بعمل آمد و فیضی که بوساطت شاه فتح محمد کمتهلی ازین خانواده رواج پذیز گردید - در منزل ششم ذیل خلفای مخدوم جهانیان در ذکر شاه اوحد رهتکی تصریح یافت و مجملی ذکر فیضیابی که از توسل شیخ محمد چشتی دهلوی اجرا پذیرفت ضمن فیض یابان نعمت سلیمانی محو زمانی در ذکر شاه حسن عسکری بیان رفت - حالا قدری واضح ازان ترقیم می یابد که سیخ محمد چشتی در دهلی کنار دریای جمن اقامت داست و خانقاهی پاکیزه آراست که حالا ناولی سیخ محمد مشتهر؛ وی را چندین مرید سعید شدند اعظم آن شاه محمد نصیر بود که از وی شاه غلام سادات چشتی رام پوری بن سیخ عبدالواحد عرف نواب محمد بشارت خان برادر زاده حقیقی قطب العارفین حضرت شیخ محمد ممدوح نعمت رسید شاه ممدوح از شهیر عارفان و هم عصر حضرت جناب مولانا فخردوران بود از وی نعمت سجادگی بفرزند رشید وی

شاه نصیرالدین رسید الا چون وی بحضور پدر عالیقدر وفات یافت بسرپرستی سید شاه صابر علی معروف صابر بخش دهلوی از نشستگاه جد بزرگوار بر این منصب جلیل سرفرازی یافت - مدتی دراز درین شهر بوقار تمام و فیض بخشی عام بسر بلند ماند، سخا و جود مهمان پروری وی در اکناف عالم شهرت گرفت انوار توحید بر طبع وی غالب بود سال هزار و دو صد و سی و هفت برياض جنان خرامید در خانقاه درون شهر قریب دریا گنج مدفون گردید - سید شاه محمد حسن عسکری، از وی نعمت یافت و سید شاه عبدالله خلف - به حالا سجاده آرای پدر بزرگوار خود شاه صابر بخش معمور و اکثر درین خاندان صاحب زهد و تقوی -

منزل هجدهم در خلفای حضرت شیخ محمد صادق گنگوهی

[ص ۸۰] وی برادر عم زاد مرشد خود بود - یکی از یاران اعلای وی سید عبدالجلیل محمد صدرالدین اله آبادی صاحب تصانیف بسیار و صاحب مناصب نامدار که مذکور وی در خاندان شاه محمد افضل گذشت یکی ازان شیخ محمد صاحب سجاده بدر که سجادگی مزار فایض الانوار حضرت مخدوم علاءالدین علی احمد صابر در تعلق وی شد از وی شاه محمد غریب فیض یافت و از وی شاه محمد اعظم و از وی شاه جمال رہتوی، و از وی شاه محمد حیات و شاه علام علی پلهانوی و از وی شاه امیرالدین و شاه کریم‌الدین حالا منصرم درگاه پلهانوی بجای شاه امیر الدین شاه کریم بخش از اولاد شاه غریب باشد یکی شاه داود فرزند ثانی -

منزل نوزدهم در خلفای شاه داود

یکی اران ساه ابوالمعالی ادبهوی صاحب تصرف بلیغ بود ـ میران ساه بهیک کهڑامی که ار عمايد حلفای وی و عارف نامدار سايت دواردهم بود بسان وی ورماید دوهڑا :

بهیک* مالی در واریان** اور پل میں لک لک بار
کاگا*** سے هنسا**** کئی اور کرب نه لای بار

بواب روشن الدوله طفر حان بهادر محمد شاهی مرید صادق الاعتقاد ساه بهیک بود دبیا حورد دیں برد ـ داریخ وفات دارد سجادگی در خانواده ساه در مرار وی قایم همرای این گروه در آراستگی باطن می کوسند و ریاضات طاهری سعار دارند شاه بهادر علی صاحب تا حال سجاده گرین مسند مهر شاه بهیک اند ـ

منزل بستم در خلفای صوفی سوندهی صاحب سفیدونی

که وی هم از حلفای با صفای ساه داود ممدوح بود ست سال سیاحت کرد چندین سال هیچ طعامی و سرابی نخورد چندین سال با برگ و نمر صحرای قناعت ورزید مزارش در سفیدون محادی حصار حاکم وقت صوفی ممدوح در وقت خود عارف کامل بود بصبر و قناعت و زهد و ریاضت و محنت و مشقت وی بعد قطب الابدال رودلوی حز وی کسی را نشان نمی دهند فضایل وی بی شمار سقول که روزی سخص بحضور وی آمد و بیان طراز

---

* ابوالمعالی پیر خود **قربان *** راع ****پرند دریائی که در میخورد

شد که در خواص و عوام شهرت دارد که سری کرشن اوتار
معروف کمهیاجی چند هرار ازواج داشت و در سب واحد بوقت
سحر با هر یکی می پرداحب۔ حناب گفب که امکان دارد و عجیب
نباشد در هر اوقاب بندگان حدای تعالی باسند که چمان خوارق
عادت بل زیاده ازان از اوسان طاهر گردد [ص ۸۱] آن سایل عرض
کرد که درین وقت ؟ گفت درینوقت نیز بسمار اند ۔ وی گفب که
اگر چمانسب شماهم ازان مردم اید صوفی صاحب هر چند غدر کرد
که ما یکی از کمترین بندگانم مردان مقبول در عالم بی شمار اند
که از ایشان چنان کرامت سرزند چون اصرار وی ار حد گذشت
لاجرم صوفی صاحب که هنگام این تقریر بوضوی نمار مصروف بود
جانب درخت پل کهن که محاذی نشستگاه بود اسارب فرمود بر
هر شاخ وبرگ آن درخت صوفی صاحب وضوکنان دید هنوز آن
درخت بر آستان صحن گاه وی قایم ۔ ساه مداری از مریدان صاحب
نعمت وی بود که برابر مرشد در مقبره جدا جا دارد و حالا
سجاده صوفی بذات شاه کریم بخشی صاحب ارلانوی قایم وی
مردیست مرتاض عابد عمر رسیده صحبت چندین مشایخ دیده
طبع رسا دارد صاحب نعمت اصلی حضرب صوفی محتشم الصدر شاه
محمد اکرم صابری دهلوی بود که در وقت محمد شاه عقب عیدگاه
حدید بدرس و تدریس چون خاکساران هند عمر عزیز بشادمانی
گذرانید۔ از حضور قطب الا قطاب فیضان مکرر یافت سواطع
الانوار و اقتباس الانوار از مشاهیر تصانیف وی است و از عماید
خلفای وی شاه محمد فاضل پانی پتی که در تعلیم مریدان یدبیضا
داشت و در مشغولی باطن سبقت از هم عصران ربود ۔ مولوی
بدرالدین کرانوی و مولوی صدرالدین کرانوی و شاه محمد نصیر

پانی پتی و حکیم محمد سکهوه پانی پتی از ساه ممدوح صاحب معرفت و مجاز بیعت شدند ـ مکرمی نواب محمد سکرالله جل عظمته خان مغفور از عمايد مريدان باصفای شاه محمد نصیر بود ـ قبور این حضرات اکثر در پایان و برابر و حوالی آستان واقع شاه انتظام علی صاحب سجاده گزین حار بالس بزرگان خود اند ـ معظمی مفتی محمد عبدالواحد خانصاحب نیز همانجا آرامگاه دارند ـ شاه غلام حسین مهمی نیز ازین خاندان اند درین زمان اخیر اندران نواحی فروغ عظیم یافت اکثر از منتسبان ریاست جهجهر و رعایا ضلع هریانه روی ارادت بوی آوردند ـ وی گاه بر طرز ملامت رفتی چنانک بعض حکایات وی زبان زد خص و عام شاه عزیزالله مدینوی یکی از خلفای وی تا حال زنده بود که برابر مرشد در مقبره جدا جا یافت [ص ۸۲] و شاه ذکاءالله سبحانه مهمی حالا صاحب سجاده شاه مهمی متکفل مجالس اعراس بزرگان و صالح جوانست خوش رو و خوش خو توضیح دیار سمالی هند خود از روی استقلال ولایت حضرات صابریانست و در دیار شرق اشاعت این سلاسل از ذات قدسی حضرت قطب الابدال رودلوی و ساه محب الهآبادی و سید عبدالجلیل و شاه عبدالرحمان صاحب مراب و سید قنوجی وغیرهم اتباع این حضرات صورت گرفت و در ولایت خراسان و ترکستان از قدوم برکات ساه نطام‌الدین بلخی و باطراف دهلی از شیخ محمد چشتی و در نواح جنوبی جریان این سجرات مسموع لشده بود الا درین زمان سید شاه خاموش صاحب حیدر آبادی وارد این دیار گردیدند ایشان بفضایل و کمالات درویشی و خصایل و عادات خیر اندیشی ممدوح و در ریاضات و عبادات موصوف سر آمد وقت و زمان خود اند بوسایل چند حضرات شجره ایشان بسید شاه بهیک می رسد و در اضلاع

حیدر آباد اکثر مردم بر دست شاه خاموش تایب شدند و شاه ممدوح چند ماه می گذرد که بتقریب زیارات حضرات طریقت عازم این نواحی شدند و در مانک پور حوالی دامن کوه که منزلگاه حافظ شاه موسی باشد تعمیر چندین عمارات کردند و حالا مع الخیر و العافیت باقوافل درویشان خدا پرست عزم انصراف منزل مقصود دارند ـ چون در ایام قیام حیدر آباد با جناب حضرت ما هم صحبت مانده اند برمتنسبان این خاندان نظر شفقت و مرحمت دارند و بعضی از اخوان الصفا چون حکیم مبارک علی خان صاحب وغیرهم در رفاقت ایشان جا دارند ـ

تمام شد باب ثالث از قصر عارفان بعون الله جل‌شانه تعالی از دست فقیر حقیر وامانده بدست نفس شریر خاکروب آستانه اولیاءالله بالیقین محمد رکن الدین ابن قطب‌الاقطاب مرشد برحق هادی خلایق محمد معزالدین قادری شطاری غزنوی ثم‌الحصاری سی ام شعبان ۱۲۹۱ھ ـ